

پاسخ مسیحی

میشل کوئیست

فهرست

مقدمه:

تهدیدی برای بشر
معنای موفقیت

۷
۱۳

بخش اول: انسان

انسان باید روی پاهای خود بایستد
دو بعد انسان
انسان منقسم
انسان منسجم
رسالت زن
رسالت زن مجرد
دوران نوجوانی: آماده شدن برای ابراز عشق
انسان و فن آوری
رسالت الهی انسان

۱۸
۲۲
۲۷
۳۰
۳۵
۳۹
۴۶
۵۰
۵۵

بخش دوم: انسان و زندگی او

خود را همانگونه که هستید بپذیرید
راز شادمانی
اثرات نگرانی
نگرانیهائتان را به خداوند بسپارید
چگونه آزاد شویم؟
چگونه زیبا باشیم (زیبایی ما در چیست)؟
چگونه پرمشغله نباشیم؟

۶۱
۶۵
۶۹
۷۲
۷۷
۸۱
۸۴

لحظه ای تأمل کنید
بیندیشید، ارزیابی کنید و تصمیم بگیرید
چگونه تمرکز کنیم؟
کار انسان در دنیا
فیض زمانی که در آن هستیم

۸۶
۸۹
۹۴
۹۸
۱۰۰

بخش سوم: انسان و دیگران

دیگری کیست؟
چگونه با دیگران ارتباط برقرار کنیم؟
چگونه با دیگران صحبت کنیم؟
رویارویی در گفتگو
چگونه به دیگران کمک کنیم؟
عشق چیست؟
معنای دوست داشتن چیست؟
معنای ازدواج چیست؟
چه موقع سه نفر یک جمع محسوب می شوند؟
راز درد و رنج
چرا رنج همسفر همیشگی انسان در زندگیش است؟
خمیرمایه نجات
انسان، همکار خدا
تعهد شما به دیگران
شما محافظ برادرتان هستید

۱۰۵
۱۰۶
۱۰۹
۱۱۲
۱۱۷
۱۲۰
۱۲۵
۱۲۹
۱۳۳
۱۳۶
۱۳۷
۱۴۰
۱۴۳
۱۴۸
۱۵۳

بخش چهارم: انسان و زندگی او در مسیح

دیدگاه دوگانه
عیسی را پیروی کنید

۱۶۰
۱۶۳

۱۶۷	ملاقات با عیسی
۱۷۳	دنیا، آنگونه که پدر می بیند
۱۷۴	اینک همه چیز را تازه می سازم
۱۷۶	بازنگری زندگی شخصی
۱۷۹	بازنگری زندگی جمعی شما
۱۸۲	دعا کردن یک عمل ایمانی است
۱۸۸	ملاقات با عیسی مسیح در اعتراف
۱۹۴	ناامیدی جایی ندارد
۱۹۸	راز غیرقابل درک عشای ربانی
۱۹۹	نجات دنیا
۲۰۰	عشای ربانی، قربانی مسیح
۲۰۱	هدایا
۲۰۲	تقدیس
۲۰۳	مشارکت
۲۰۵	محبت از خداست

مقدمه

تهدیدی برای بشر

شاید امروزه مسئله حیرت انگیز بی عدالتی اجتماعی، مخصوصاً آنچه که به جوامع عقب افتاده جهان نسبت داده شده، بیشتر از هر دوره دیگری، وجدان بشر امروزه را آزار می دهد.

رنجهای عیان و ناگفته در گوشه و کنار این جهان، همه، شواهدی ملموس از عواقب تأسف بار چنین وضعیتی هستند. اما در هیاهوی دنیای نوین، مرض سرطانی دیگری که تهدیدآمیزتر و مخرب تر از یک سرطان هم است، نمایان شده و علی رغم آنچه که انتظار می رفت اولین نشانه های پیشروی آن در کشورهایی که به پیشرفته ترین ها مشهورند دیده شده است. مرضی که از آن صحبت می کنیم همانا فروپاشی درونی خود انسان را در بر می گیرد.

برجسته ترین اندیشمندان این دوران، اشخاصی که در هر صورت به تقدم روح بر جسم معتقدند، با هم در مورد این مسئله همه گیر متفق القول هستند و حتی بشر امروزی، خود در راه شناخت این خطر است. اکنون دنیای مدرن به خاطر پیشرفتهای باورنکردنی در زمینه تکنولوژی، خود بستر اصلی این تراژدی بشر را فراهم می کند.

بشر امروزی که به خاطر پیروزیها و قدرتی که به تازگی در راه غلبه بر طبیعت به دست آورده، به خود می بالد، به نظر می آید که هر روز در راستای استیلا بر نیروهای طبیعت به پیشرفتهای چشمگیری نایل آمده است.

به هر حال همانطور که چیرگی انسان بر طبیعت، به خاطر دانش علمی و تکنولوژی روزافزونی سرعت بیشتری به خود می گیرد، در مقابل، چیرگی او بر عالم درون شخصیتش کمرنگ تر می شود. همانطوری که بشر با میکروسکوپ ها و تلسکوپ هایش به اعماق دنیا رسوخ می کند، از طرفی

دیگر از درک و شناخت خود باز می ماند.

انسان در راه تعیین هویت جهان هستی، بر طبق اراده اش، خود را تسلیم این جریان کرده و دیگر قادر به هدایت سکان زندگی درونی خود نیست. انتظار می رفت که انسان امروزی خود را بیشتر وقف مسائل روحانی کند، زیرا با قدرتی که بر نیروهای طبیعت دارد از قیدوبند آن آزاد شده است، ولی در واقع این طبیعت است که افسار چیرگی ظاهری او را مانند یک حیوان دربند، به دست گرفته و او را برده خود ساخته و در همان حال، روح، او را آلت دست هوسهایش ساخته است.

زمانی که انسان از روح غافل می شود، به دنبال آن، از مسایل بسیاری غافل خواهد شد. او دیگر شایستگی نام خود را نخواهد داشت، زیرا معنی زندگی واقعی برای انسان، همواره اولویت مسائل روحانی را بر جهان مادیات به همراه داشته است. همانا روح است که انسان را قادر می سازد تا در مورد تسلط بر طبیعت، برنامه ریزی و اقدام کند. شهرهایی که شکوهمندانه از دشتهای و تپه های ما سر در می آورند و همچنین سیل ماشینهایی که از کارخانه ها سرازیر می شوند، گواهی بر قدمت روح انسان هستند.

مجسمه سازی، موسیقی، هنر و ادبیات، همه آثاری جاویدان از خلاقیت روح انسان در خلق زیباییها هستند. عشق، فقط با وجود روح معنی می گیرد، حال چه این عشق میان دو نفر و یا میان یک جامعه یا کل بشر باشد، اما زمانی که ارزشهای روحی انسان تهدید شود، همانا کل شخصیت انسان در معرض خطر قرار می گیرد. زیرا هوسها، ماشین ها، شهرها و دنیای انسان، بر علیه او شوریده اند و می خواهند او را زیر سنگینی بار کمر شکن خود له کنند. از این رو انسان شاهد این است که قدرت اغراق آمیزش دوباره از دست می رود، زیرا او باید یک انسان باشد.

امروزه، شاهدیم که با مشکل بزرگ انجام ندادن و یا تا حدی دوباره

انجام دادن آنچه که تاکنون انجام گرفته است، مواجه هستیم. حتی نگاهی اجمالی به تاریخ، بیانگر این مطلب است که تمدن های بزرگ، یکی پس از دیگری، شاهد افول ستاره اقبال خود بودند که سرانجام هم از صحنه روزگار محو شدند. اگر به راه پر پیچ و خم تاریخ بشر بنگریم، خواهیم دید که تعداد کمی از تمدن ها، مورد تاخت و تاز مهاجمان قرار گرفتند، اما اکثر آنها خود جلاد خود بودند، چرا که کم کم از داخل پوسیده و سرانجام فرو پاشیدند.

ما به نسبت تمدن غربی افتخار می کردیم و برای حفظ میراث خود می خواستیم در کشتار عظیم میلیونها انسان و تحمیل رنجهای اسفناک بر آنان شریک شویم. به خاطر حفظ این میراث ملت های بزرگ دنیا، خود را مسلح کرده، سلاحهایی انبار کرده اند که می توانند تمام ملل دنیا را به نابودی بکشانند.

بی شک تمدن ما در برهه ای وخیم از تاریخ بشر قرار گرفته است، اما دشمن از دل خود انسان او را تهدید می کند. اکنون، این بیماری، تا مرزهای ملی و فرهنگی، در حال شیوع است و با بی رحمی در راه تباهی بشر خیز برداشته است. و زمانی که دنیای مدرن، دام لذت های سهل الوصول را برای انسان و غرور و خود کفایی را برای روح او می گسترد، در واقع او همکار فعال این بیماری می شود. ما خودمان بذر این باد را کاشتیم و اکنون، ثمره آن بذر، گردبادی است که آن را درو می کنیم.

اگر بخواهیم دامنه سقوط اخلاقی خود را ارزیابی کنیم، کافی است نگاهی به بزهکاری های روز افزون جوانان بیاندازیم که در برخی از کشورهای پیشرفته، به حدی رسیده که به یک آفت واقعی تبدیل شده است. شیوع روز افزون بیماری های روحی و نابسامانی های اخلاقی، تصویر اسفناک دیگری را به ما نشان می دهد که در آن در حالی که در بسیاری از مناطق این کره خاکی، انسان های بدوی، برای درمان جسم

نیازمند پزشک هستند، انسان متمدن، برای سلامت فکر و روح خود نیاز به لشکرهای عظیمی از روانکاو و روانپزشک دارد. شاید در آینده ای نه چندان دور، پای انسان به سیاره های مجاور نیز برسد. اما سرانجام این نابسامانیهای درونی او به کجا خواهد رسید؟

انسان ها باید به این هشدار صادقانه و همیشه زنده عیسی مسیح گوش فرا دهند: برای انسان چه سودی دربر دارد که کل جهان را تصاحب کند، ولی از روح ابدی بی نصیب بماند؟ بگذارید این را هم بیافزایم که البته حق داریم به پیشرفت های گیج کننده این سالها افتخار کنیم، ولی در راه این پیشرفت ها، وظیفه بزرگی برعهده داریم و نباید از آن سر باز زنیم. با این حال، نباید فراموش کنیم که اگر بشر را از داشتن روحی ابدی آگاه نسازیم، تلاشمان بیهوده خواهد بود. ما باید انسان را طوری بازسازی کنیم که جهان به واسطه او مطابق با الگویی از نظم و عشق، بازسازی شود.

همانطوری که امکانات زندگی کاملتر، بیشتر می شوند به همان نسبت هم واجب است که بدانیم اینها همه وسیله ای برای رسیدن به هدف هستند. اگر بخواهیم بنده آنها نشویم نیاز به یک قدرت روحانی جدید داریم. اگر به انحصار در آوردن این چیزها به قیمت محرومیت برادرانمان تمام می شود، همانا به محبتی عمیق تر نیازمندیم.

این حقیقتی ساده از دنیای امروز است که پیچیدگی های بیشتر، نیاز مبرم و افزونتری را برای دانش فنی طلب می کند و لذا همانطوری که دنیا در این پیچیدگی ها رشد می کند، اگر در راه ساختن دنیای مستحکم هستیم، نیاز بیشتری به زندگی عمیق در روح داریم. اگر انسان و دنیایی که در آن زندگی می کند در راه کسب تکامل هستند، تنها کافی نیست که به انسان کمک کنیم تا روحش را باز یابد. بلکه لازم است هدیه ای برای او به ارمغان بیاوریم یعنی، مکملی برای روحش، همانی که برگسن

©Bergson® در آغاز قرن پیش بدان اشاره کرده بود.

بیابید قدری عمیق تر بنگریم. اما امروزه، روح انسان در تلاطم امواج دنیای تکنولوژی گرفتار است، زیرا انسان خدایش را فراموش و انکار کرده و او را نادیده پنداشته است. آزادی انسان می تواند در دو بی نهایت ادامه یابد: یا با دوری از مادیات به خداوند برسد، یا اینکه با دوری از خدا، خود را در مادیات غرق کند. هیچ انسانی نمی تواند دو آقا را خدمت کند. خلاصه اینکه اگر انسان در وضعیتی بحرانی به سر می برد، به خاطر این مسأله است که او خود، این راه، یعنی مادیات را بر علیه خدا و مسایل روحانی انتخاب کرده است.

جذابیت این دنیا عواقب مصیبت باری را برای انسان به همراه دارد. مصنوعات ساخته دست بشر، همواره رو به فزونی است، اما هنوز هم چنان در عدم رضایت، هر آنچه را که می سازد می بلعد، بدون آنکه ذره ای شادی در آن بیابد. او در حلقه ای بدخیم به دام افتاده که در راه ارضای خود نیازهایش، بسیار بیشتر از قدرت اختراع چیزهای تازه، رو به افزایش است. او در حالی که تلاش می کند تا میوه پیشرفت های مادی اش را بچیند، خود را می بیند که جلوی بتهایی که به دست خود خلق کرده، زانو زده است، که همانا آن بتهای خدایان دنیای مدرن هستند.

انسان امروزی که اعماق شخصیتش از هم پاشیده شده و به خاطر تلاشهایش بر علیه برادرانش محکوم می باشد، با حرص و ولع، هر چیز بی ارزش را که بوی شادیهای مصنوعی را می دهد محکم گرفته و سعی دارد برای لذتهای شخصی خود به آن رجوع کند.

بر خلاف این کاستی، انسان نوین با افتخار، در مقابل دنیا ایستاده و در آن، تصویر آینه ای خود و نبوغش را می نگرد. او محو دستاوردهای تکنولوژیکی خود شده و فراموش کرده که باید نظرش به خداوند باشد، به آنکه تمام جلال و عظمت از اوست. همانطور که قدرت انسان بر نیروهای

طبیعت بیشتر می شود، دید او نیز نسبت به قدرت مطلق خداوند کمرنگ تر می گردد و از ظواهر خوب دنیا برای خود بُتی ساخته و یا خود را خدای این خلقت می پندارد.

بدین طریق انسان متمدن، یگانه خدای حقیقی را ترک کرده و بر خلاف اظهاراتش، دنیایی را می سازد که خداوند در آن جایی ندارد. شاید به شکلی نامحسوس وجود خدا را انکار می کند، اما با انکار علنی خداوند تفاوتی ندارد. حرفهای عیسی هنوز در مورد دوران امروز صادق است. او که به عنوان فرستاده پدر به تاریخ بشر پا گذاشت، باید برای انسان و دنیایش نجات را به ارمغان بیاورد:

من راه راستی و حیات هستم...

بدون من هیچ نمی توانید کرد...

من آمده ام تا شما حیات یابید و آن را به کثرت یابید

من قیامت و حیات هستم، هر که به ایمان آورد، اگر مرده باشد زنده می گردد.

اگر انسان و دنیایی که در آن زندگی می کند به دنبال تکامل هستند، نه تنها لازم است که به او کمک شود تا روح و مکملی برای آن باز یابد، بلکه لازم است به سوی عیسی مسیح نیز باز گردد. در غیر این صورت، دیگر خودش نخواهد بود زیرا امروز در وضعیتی بحرانی به سر می برد.

این موضوع، حقیقت دارد، زیرا وجود این بحران، دال بر این حقیقت بوده و ما را متقاعد می کند، این بیماری که انسان را به نابودی تهدید می کند و کارش را هم آغاز کرده، ما را بر آن داشت تا قلم برداشته چنین بنویسیم. امید آن است که این کار، برخی را بر آن دارد تا لحظه ای توقف کرده، ارزشهای حال را دوباره ارزیابی کنند و درباره اولویت مسائل روحانی در زندگی انسان، تجدید نظر نمایند.

این کار، در برابر مسائل بزرگی که زندگی ما را در بر گرفته، بسیار

کوچک خواهد بود. به هر حال بهتر آنکه در هنگام خواب حداقل یک شمع روشن باشد. اگر اراده کرده و خود را کاملاً در اختیار خداوند قرار دهیم، خداوندی که این کار با فروتنی به او سپرده شده بهترین راه استفاده از این مطالب را می داند.

معنای موفقیت

در پاسخ به سوالی درباره دیدگاههای نسل امروزی که از سوی مؤسسه فرانسوی نظرخواهی عمومی برای روزنامه Vie catholique illustrée صورت گرفت. ۹۰ درصد جوانانی که از آنان مصاحبه به عمل آمد، گفتند که برای آنها، یک زندگی موفق مهم است، برای ۸۸٪ آنها کار خوب مهم است، ۵۹٪ درصد آنان ازدواج و تأمین امنیت برای خانواده شان مهم می باشد. بی گمان همه ما خواستار موفقیت در زندگی هستیم. اما چه نوع موفقیتی مد نظر ماست؟ اغلب ما تنها به دنبال کسب موفقیت‌های مادی هستیم. وظیفه ما در این کتاب این است که پاسخ‌هایی را، در جواب این سؤال که «معنای موفقیت واقعی و موفقیت پویا، در زندگی مسیحی چیست؟» بیان کنیم.

از دیدگاه بی ایمانان، این نوع موفقیت گهگاهی یک شکست کامل تلقی می شود. واژه گهگاهی را با تعمق و تفکر به کار برده ایم، زیرا باید سخنان خداوندمان را به خاطر داشته باشیم که وعده داده به آنانی که او را اطاعت می کنند صد برابر اعطا می شود، نه تنها در آسمان بلکه در همین دنیا به آنان عطا می شود.

نباید فراموش کنیم که وظیفه داریم تمام قدرت خود را به کار گیریم تا در زندگی و دنیایی که در آن زندگی می کنیم موفق باشیم. در غیر این صورت نمی توانیم فقط انتظار داشته باشیم که خداوند با محبت الهی خود، که در راه موفقیت و تکامل نهایی نیازی مبرم بدان داریم ما را برکت دهد. موضوعات مورد بحث ما درباره انسان است، زیرا در تحلیل پایانی که در

پیش داریم خواهیم دید که دگرگونی تمام نظام عالم به دگرگونی انسان وابسته است. اگر چه احمقانه می‌پنداریم که تغییر در ساختار اجتماعی، خود به تنهایی برای دگرگونی انسان کافی می‌باشد، اما معتقدیم که متحول کردن انسان هم بدون تلاش برای تغییر ساختارهای اجتماعی که در بافت آن زندگی می‌کند، احمقانه به نظر می‌رسد. این دو کار می‌بایست هر دو در یک شکل و در عین حال با صداقت و تعهد به انجام برسند.

اما این یک اشتباه فاحش و معمول شده، که مردم می‌پندارند اشخاصی که قصد خدمت دارند، قبل از اینکه دنیا تأثیری بر آنها بگذارد، باید خود را از دنیا کنار کشیده، تا در آنها تبدیل و تکامل صورت بگیرد. ما از این حقیقت غافل شده ایم که تنها از طریق کار کردن در دنیا و برای دنیاست که می‌توانیم به طرزی صحیح و کامل شکل بگیریم و تنها از طریق عشق حقیقی نسبت به برادرانمان است که می‌توانیم نشان آشکاری از عشقمان نسبت به مسیح را ابراز کنیم. انسان از دو جنبه طبیعی و ماوراءالطبیعه نمی‌تواند در زندگیش موفقیت کسب کند مگر اینکه از دنیایش برای خود موفقیت بسازد.

ما هیچ گونه ادعایی نداریم که این کتاب دستورالعملی مطمئن برای اداره زندگی بشر و یا زندگی مسیحیان باشد، همان طوری که قبلاً ذکر کردیم، قصد ما تنها این است که بازتاب‌هایی از ایفای نقش مسیحیان، در کامل کردن شخصیت خود و دنیایی که در آن زندگی می‌کنند را پیشنهاد کنیم. این پاسخ‌ها در فصول مختلفی گروه بندی شده اند که برخی از فصل‌ها با دیگر فصول مرتبط می‌باشند، در حالی که برخی دیگر چنین نیستند. از آنجایی که ما به ارائه یک سیستم کامل فکری تأکید نداریم، امیدواریم که ما را به عدم موفقیت در پاسخ به برخی از سؤال‌های مهم متهم نکنید. تنها فصولی که درباره مسایل فردی صحبت می‌کنند با فصول دیگر بی‌ارتباط می‌باشند، زیرا در آنها تنها جنبه‌های شخصی انسان بسط داده

شده، در حالی که دیگر فصول، با تکیه بر پیشینه‌هایشان نوشته شده‌اند. به خاطر وضوح مطالب، این پاسخ‌ها (بازتاب‌ها) را تحت چهار فصل ارائه می‌کنیم: انسان، انسان وزندگیش، انسان و دیگران، انسان و زندگی او در مسیح. این تقسیم بندیها را نباید به منزله یک تقسیم بندی مستقل قلمداد کرد، بلکه در حقیقت، هر فصل را باید با در نظر گرفتن دیگر فصول، مورد مطالعه قرار داد و باید توجه داشت که اغلب، به مراجع مقطعی رجوع کرده ایم. همچنین می‌خواهیم این موضوع را مد نظر داشته باشید که بر وابستگی روابط بین خودمان و مسیح، فقط به جنبه‌های خاص زندگی (فقط مسایل روحانی) هیچ گونه تأکیدی نداریم. بر خلاف این امر امیدواریم به طور موفقیت آمیزی نشان دهیم که تمام تلاشهایمان برای کامل کردن خود، زندگی و دنیایمان باید با تلاشهایمان در راه ساختن پادشاهی پدر همگام باشد.

ما مفاهیم و همچنین جنبه‌های مشخصی از موضوعات را برای پوشش دادن دیگر مفاهیم انتخاب کرده ایم، تا نیازهای ضروری دنیای کنونی را که در آن ساکن هستیم، برآورده سازیم. باید کاملاً روشن شود که این کتاب از دیدگاه روزنه یک برج آرمانی نوشته نشده بلکه ما تقریباً تمام تلاش خود را مبذول داشته ایم تا به شکلی فعال، با دنیای واقعی تماس داشته باشیم، زیرا معتقدیم خداوند، خود با ما صحبت کرده در نیازها، ما را یاری می‌کند. شاید در شکل خاصی به سر می‌برید و به دنبال روزنه‌ای هستید و یا شاید در مورد مسئله خاصی از زندگیتان نیاز به مشورت دارید. امروز شرایط چنین ایجاب می‌کند که بدین طریق پاسخ داده شود و فردا طور دیگر و جوابی برای سؤالات دیگر که از سوی اشخاص دیگری مطرح می‌شود. سعی ما بر این بوده که جواب‌هایمان برای خوانندگان امروزی مختصر، بی‌پرده و قابل فهم باشد، از این رو زبان عامیانه را برای بیان حقایقی که خود، ابدی و تغییر ناپذیر هستند به کار برده ایم.

ما مکرراً از شکل دوم شخص (مخاطب) استفاده کرده ایم تا خواننده ما این پاسخ ها را که در ابتدا به خود خطاب کرده ایم برای خود منظور کند. متأسفانه انسان های امروزی، آنقدر وقت ندارند که رسالات بلند و طولانی بخوانند، اما کیست که لحظاتی را در روز برای خواندن چند سطر اختصاص ندهد؟

ما از صمیم قلب امیدواریم که خواننده این کتاب، به پاسخ سؤالاتی که در اینجا مطرح می شود برسد، به نحوی که او را مجبور کند تا به زندگی خود عمیق تر نظر بیاورد و جایگاه خود را در دنیا و نزد خداوند باز یابد. هر کس که برای بخشی از این کتاب وقتی را اختصاص دهد (آن را به سادگی به عنوان مقصد خود تلقی کند)، و سعی کند به صدای خداوند در قلبش بی تفاوت نباشد، نه تنها کمکی برای خود می یابد، بلکه از بعد روحانی، احساس شکرگزاری عمیق تری نسبت به زندگی و مقام مسیح، به عنوان نجات دهنده، در زندگی به او دست می دهد. باشد که حداقل برخی از شما منبع کمکی در این پاسخ های مختصر بیابید. و همچنین در این مسیر کوتاهی که با هم طی می کنیم، به شما کمک کنیم تا در زندگی و دنیایی که در آن هستید موفقیت کسب کنید.

* * *

بخش اول

انسان

انسان باید روی پاهای خود بایستد

انسان در رؤیای این است که عنان سرنوشت خود را، خودش به دست گیرد و حق هم با اوست، زیرا با توانایی و دانشی که از خود و دنیایی که در آن زندگی می‌کند دارد، از حالت طبیعی خارج شده است. او قادر به ساختن معیارهای قضاوت و اداره زندگی خود، مطابق با ایده آل‌های خودساز است. به هر حال، آن انسانهایی که می‌پندارند خودشان، تنها حاکم اعمال خود هستند، در واقع برده جسم و احساسات خود می‌باشند. آنها حتی در مهار سرکشی‌های غرایز خود، ناکام مانده‌اند. آنها یا موقعیت خود را به طور واضح درک نکرده‌اند و یا می‌پندارند که خودشان، به تنهایی، قدرت کافی برای یک زندگی موفق را دارند.

انسان‌های کمی وجود دارند که زندگیشان، از لحاظ روحانی، در وضعیت ایده‌آلی به سر می‌برد. و عده کمی هم هستند که یک نظام هماهنگ از عناصر همگون سرشت انسانی‌شان، به دست آورده‌اند. اگر عده بسیار کمی هم، یک تعادل کامل داشته باشند، باز هم کافی نیست، زیرا تشویق نشده‌اند که برای تکامل خود تلاش کنند (این باید هدف آموزشی باشد) و یا هرگز به تنهایی با مسائل دست و پنجه نرم نکرده‌اند (هم در نوجوانی و هم در بزرگسالی). در برخی موارد، مجموعه‌ای از تاثیرات، زوال بشر را برای او به همراه داشته است، مانند: کمبودهای شخصی، سرمشقهای گمراه کننده از دیگران، شرایط محیط و ... در واقع عده کمی از انسان‌ها شایسته نام انسان هستند.

انسان کامل را باید انسانی دانست که به هماهنگی روحی، احساسی و جسمی برسد. این سه مرحله، به یکدیگر وابسته هستند و هر کدام بر دیگری تاثیر دارند اما باید به سلسله مراتب آن توجه داشته باشیم. رشد جسمانی در مرحله پایین تری نسبت به بقیه قرار دارد و رشد روحی والاترین آنهاست. مگر اینکه با یک معیار ارزشی دیگر سنجیده شوند، که

آنگاه انسان به بیراهه خواهد رفت.

برخی از انسان‌ها می‌خواهند بر پایه عقل و تفکر خود زندگی کنند، و این مسئله، ثابت می‌کند که او دیگر جایی برای خود باقی نگذاشته که استحقاق نامش را داشته باشد. زمانی که برتری جسم را احساس می‌کنید و به آن اجازه می‌دهید که فرمان دهد، شما سعی می‌کنید با تکیه بر عقل خود، زندگی کنید. چنین آشفتگی، محصول شهوانیت در اشکال مختلف است، یا اینکه حاصل بیماری است که در آن، روح فلج شده است تا اینکه برای رشد شخصیتی و تقدیم به خداوند به کار رود. اگر تمام تصمیمات را جسم شما می‌گیرد و تمام دستورات را در رفتار شما می‌دهد و اگر شما به آنان تن در می‌دهید، آنگاه جسم شما می‌تواند حتی تاروپود دیگر جنبه‌های شخصیتی تان را نابود کند. زندگی عاطفی شما، رنگ و روی خود را از دست می‌دهد و زندگی روحانی شما، دچار خفقان شده و در نهایت دچار کمبود و نقصان می‌شود.

شاید جسم شما هنوز بر زندگیتان تسلط ندارد. شاید، اما اگر به دقت به خود نگاه کنید، از اینکه می‌بینید اغلب اوقات به خود اکتفا کرده‌اید متعجب خواهید شد: آن احساس وسوسه انگیز خوردن و نوشیدن، تنها اقلع خواهش جسم، آن رخوت و سستی که در صبح شما را به رختخواب می‌خکوب کرده است، یا حتی هنگامی که برخاسته‌اید هم شما را از انجام کارها باز می‌دارد، و یا آن هیجان جسمی که تنها با ارضا شدن پایان می‌یابد، آن لذت جسمی که آن را تنها برای لذتش می‌خواهید. برخیز و انسان باش.

بعضی از مردم با عجز و ناتوانی پیش می‌روند، زیرا احساسات، بر زندگی‌شان غلبه کرده است. محبت، تبدیل به خشم شده و باعث از خود بیخود شدن می‌شود، آن وقت، احساسات، عنان زندگی شما را به دست می‌گیرد، زیرا عقل و منطق زیر امواج خروشان خشم، غوطه‌ور می‌شود.

احساسات زمانی که حکمرانی می‌کنند، روح انسان فلج شده و آزادی را از خود دور کرده، شخصیت را اسیر شهوت می‌سازند. شاید شما تاکنون اسیر ناامید احساسات و شهوات خود نشده‌اید. شاید، اما آنها اغلب اوقات، آخرین حرف را در زندگی نمی‌زنند؟

اگر شما حقیقت عقیده یک شخص را با احساسات خود بسنجید و یا اینکه توانایی شما در انجام کاری بسته به دیدگاه معلمان تغییر کند، و یا اگر شما آماده‌اید که از زندگی دست بکشید، زیرا که از شما قدردانی نمی‌شود، یا تنها زمانی دعا می‌کنید که سر حال هستید و زمانی هم که سر حال نیستید دعا نمی‌کنید، شما روی پاهای خود نایستاده‌اید، بلکه شما در بند هستید، شما برده‌اید.

انسانی که روی پاهای خود می‌ایستد، انسانی است که روحش بر مسائل احساسی و جسمانی، قدرت دارد. تا با آزادی کامل، آنها را برای خیریت شخصی خود اداره کند. البته نباید نسبت به مسائل جسمانی و احساسی بی تفاوت بود، زیرا هر دوی آنها جایگاه مخصوص به خود را دارند و کارهای خداوند هستند، اما روح بر آنها حاکمیت دارد و باید هر دوی آنها را تحت اختیار داشته باشد.

روح، آقای آنها و آنها خدمتکار روح هستند. درست است که شما باید نسبت به احساسات خود و خواهش‌های جسم و واکنش نشان دهید، اما آنها فقط نقش کوچکی را در زندگیتان ایفا می‌کنند، البته اگر به درستی هدایت شوند. آنها مانند یک اسب سرکش هستند و شما باید افسارشان را محکم در دست خود بگیرید: آنها مانند اتومبیلی هستند که باید فرمان آن را در دست بگیرید. اگر اسپتان چموش شود و یا کنترل اتومبیل، از دستتان خارج شود، واقعاً به دردسر خواهید افتاد.

برخی از مردم، شناورند و پاهایشان روی زمین نیست. زمانی که خیالات خود را به واقعیات ربط می‌دهید، زمانی که وقتتان را صرف تفکر

درباره تمام نقشه‌هایی می‌کنید که هیچ اقدامی هم برای انجام آنها نمی‌کنید، زمانی که لجبازانه از مشورت با دیگران سر باز می‌زنید، زمانی که نمی‌خواهید خودتان را آنطور که هستید بپذیرید، یا دیگران را آنطور که هستند و یا شرایط زندگیتان را و ... شما یک انسان شناور هستید. زمانی که از واقعیت زندگی می‌ترسید، وقتی که قادر نیستید بخشید، زمانی که از غرور خود بیجا تعریف می‌کنید و یا هنگامی که اجازه می‌دهید با رؤیاهای روزانه خود را از حقیقت دور کنید، شما انسانی بی ثبات خواهید بود. با خیالات از زندگی دور شدن زندگی کردن نیست. شما حق دارید ارباب زندگیتان را به ستاره‌ای ببندید تا با آن بتازد ولی نباید از حقیقت غافل شد.

اگر می‌خواهید شخصیت کاملی داشته باشید و روی پای خودتان بایستید، باید مراحل مختلف سرشت خود و تربیت درست آن را به یاد داشته باشید، و سپس، نگاه موشکافانه‌ای به خودتان در روابط با دیگران، فعالیت‌های گوناگون و دیدگاه‌هایتان داشته باشید. چه چیز باعث شد چنین تصمیمی بگیرید، چنین عمل کنید یا چنان واکنشی از خود نشان دهید؟ تحقق این امر هر چند که شما نبوده‌اید که مراحل مختلف سرشت خود را ترتیب داده‌اید یک پیروزی برای روحتان قلمداد می‌شود. روح دیگر یک قربانی کور نیست، بلکه آزاد شده و دوباره سکان دار زندگیتان خواهد بود. تو، فقط با تلاش‌هایت، نمی‌توانی روی پای خود بایستی: جسم شما زیر بار سنگین شماس، هیجان‌ات شما بسیار حساس می‌باشند. شما به نیرویی احتیاج دارید که شما را به سوی بلندیها (آرمانها) ببرد و در بالا نگه دارد. این نیرو، باید زندگی درونی‌تان را متحول کند. اگر روحتان را به سوی خداوند بکشایید، قوتی که در اوست به شما قدرت می‌دهد و شما خواهید توانست که زندگی جسمانی و احساسی خود را به دست بگیرید زیرا او شما را با قدرتش حفظ می‌کند.

اگر خداوند را رد کنید، آن وقت خواهید فهمید که شما، فقط یک نیمه انسان هستید، زیرا در طرح ابدی خداوند، انسان کامل، انسانی است که روی پای خود ایستاده و دنیای روحانی (ملکوت) را می‌سازد.

دو بعد انسان

وجود انسان کاملاً خود کفایی که نیازی به کسی نداشته باشد واقعاً محال است. اگر می‌خواهید در زندگی موفقیت کسب کنید باید درهای شخصیت خود را آزادانه و صادقانه به سوی خداوند بگشایید، خداوندی که تنها به خلقت شما راضی نیست بلکه می‌خواهد با شما نیز در زندگی شما یکی شود و زندگی شما را از طریق هدیه زندگی که خودش می‌دهد دگرگون کند.

هرگز نباید خود را مانند جزیره ای تنها، دور از خشکیهای وسیع پنداشت، بلکه شما ناگزیرید تا با تمام انسانها در ارتباط باشید و اگر می‌خواهید به کمال برسید باید به واسطه هدیه رایگان محبت خود را با دیگر انسانها یکی بدانید. در مجموع یک انسان مقدس، کامل است زیرا او از بردگی جسم خود آزاد شده و قادر است به استقبال زندگی، هم خدا و هم برادرانش برود.

انسانی که شایستگی نامش را دارد انسانی است که قادر است به روی پاهایش بایستد. او انسانی است که به خداوند اجازه داده تا از عمیق ترین مراحل شخصیتش زندگیش را دگرگون کند: «و زندگی می‌کنم لیکن نه من بعد از این بلکه مسیح در من زندگی می‌کند». این همان مسئله ای است که ما آن را بعد عمومی انسان یعنی رابطه او با خدا می‌نامیم.

انسانی که شایسته نامش است، انسانی است که قلبش را به سوی تمام برادرانش می‌گشاید و هیچ مسأله ای نیست که کجا و چه وقت آنها

نقششان را در سرگذشت زندگی بشر ایفا می‌کنند، بنابراین او باید در مشکلات و نگرانی‌های دیگران و امیدها و آرزوهایش با آنها یکی باشد. این بعد افقی انسان است، یعنی رابطه او با دیگران. اگر شما از این دو بعد عمل نمی‌کنید شما انسانی نیستید که شایسته نام خود باشید، حتی به سختی می‌توان گفت که نیمه یک انسان هم باشید!

انسان‌ها مثل سیب زمینی‌هایی نیستند که داخل گونی ریخته شده باشند، بلکه انسانند و با یکدیگر در ارتباط می‌باشند. شما عضوی از خانواده بشر هستید، و هر انسانی نیز دقیقاً به طریقی با شما نسبتی دارد زیرا او نیز به همین خانواده تعلق دارد. شما هیچوقت خود را کاملاً نخواهید شناخت تا زمانی که دیگر انسان‌ها را بشناسید. تنها زمانی بالغ می‌شوید که با تمام آنها یکی باشید زیرا همه مانند شما اعضای خانواده بشر هستند.

یک بچه زمانی به نوجوانی پا می‌گذارد که از وجود خود آگاهی به دست می‌آورد و یک نوجوان زمانی به بزرگسالی پا می‌گذارد که از وجود دیگران آگاه می‌شود. از خود آگاهی نترسید زیرا زمانی که نمی‌ترسید به محدودیت‌های خود پی خواهید برد و زمانی که به محدودیت‌های خود پی بردید آماده می‌شوید تا دیگران را به زندگی خود بیاورید و آنها می‌توانند شخصیت شما را غنی کرده و زندگیتان را کاملاً انسانی کنند. مشکل می‌توان دید که هر انسانی که در انزوا زندگی می‌کند برایش عواقب بدی نداشته باشد.

زمانی که روانشناسی نوین به ما می‌گوید انسان بین دو رویکرد مخالف قرار گرفته که می‌تواند با توجه به زندگیش در این دنیا یکی را انتخاب کند، در واقع به بازگو کردن تعلیمات انجیل پرداخته است. اولی که اساساً مفهومی گسترده و ارتباطی دارد عشق نامیده شده است: عشقی که ما را از حصار خود بیرون برده و در تمام این مسیر از جمع خانواده تا جامعه بشر از ما یک عنصر سازنده اجتماعی می‌سازد. دیگری حالت پس روی و

انزو اطلبانه دارد که خود خواهی نامیده شده است: خود خواهی که ما را از زندگی به خودمان عقب می راند و سعی دارد ما را به تنها بودن متقاعد کند. دیگر خیال باطل فریبنده ای وجود ندارد. مهم نیست که چقدر شما با استعداد باشید، اگر بخواهید تنهایی را پیشه کنید هیچوقت به بلوغ کامل نخواهی رسید. و اگر می خواهید از دیگران غنی بشوید باید با آنها یکی شوید، که معنی دیگر آن این است که باید آنها را دوست بدارید. هر چه دیگران را بیشتر دوست بدارید بالغ تر خواهید شد.

اگر عقیده شما چنین است: «هر انسانی برای خود، اول منافع من (مطالعاتم، خانواده ام، آینده ام، خوشبختی ام...) برای دیگران وقتی ندارم، من نمی خواهم که گرفتار کارهای دیگران بشوم، به عبارت دیگر، من با آنانی که با من به مدرسه می آیند کاری ندارم، یا با آنهایی که کار می کنم، یا آنهایی که در همسایگی من زندگی می کنند...». پس باید فکری به حال خود بکنید، زیرا اگر چنین باشد هرگز به بلوغ نخواهید رسید و در تمام طول زندگیتان روحتان همانطور بی رشد خواهد ماند. شما باید حلقه ای در زنجیر ارتباطات باشید. در درجه اول باید با آنهایی که ارتباطات روزانه شما را تشکیل می دهند ارتباط برقرار کنید: خانواده، همسایگان، دوستان مدرسه ای، همکاران، و دوستان باشگاهی اتان.

اگر روح جامعه بین شما و آنها نباشد، اگر می خواهید خود را تافته جدا بافته کنید، آنوقت چطور نژاد بشر در جامعه به هم پیوند گردد؟ تنها بودن انسان را از شخصیت انسانی دور می کند، و در طرح به معنای ترک نجات است.

برای مواجه شدن با دیگران ابتدا باید آنها را ببینید: بدین معنی که باید چشمان خود را باز کنید! این توانایی را داشته باشید که دیگران را در زندگیتان بپذیرید و ابتدا باید جایی را در زندگیتان به آنها اختصاص دهید، یعنی باید خودتان را خالی کنید! برای اینکه توانایی یکی شدن با

دیگران را کسب کنید باید از جلد خودتان بیرون بیایید، یعنی خودفراموشی و بخشش را بیاموزید. شما باید با آنهایی که از حلقه دوستان شما دور هستند روحاً یکی شوید، یعنی با دانستن زندگی و مشکلاتشان با آنها ملاقات کنید، باید از طریق عشق و محبت، آنها را درون قلب خود ببرید. از طریق روزنامه، رادیو، سینما، تلویزیون، مطالعه، سخنرانی ها و مسافرت ها از مشکلات، رنج ها و شادی هایشان باخبر شوید. کم کم دید و آگاهیتان از زندگی برادرانتان را وسعت بخشید تا شعاع آن به هر گوشه دنیا برسد. بزرگی انسان را با توانایی او در همدمی با دیگران می سنجید. خداوند مجموعه ای از انسان هاست و او شما را به شکل خود خلق کرده است، نه مانند شخص منزوی، بلکه مانند کسی که به زندگی اجتماعی با تمام خانواده بشر دعوت شده است. تاریخ نجات شهداتی بر عشق خداوند به جامعه بشر است، زیرا او اول با مردم عهد بست و سپس کلیسا را بنا نهاد. در نظر خداوند خانواده بشر یک واحد است خانواده ای از فرزندان اما با یک پدر. گناه بود که انسان ها را روی زمین پراکنده ساخت. هر یک از ما باید کمک کنیم تا اتحاد خانواده بشر را بازسازی کنیم.

تا زمانی که یکی از برادران ما به دور از ما زندگی می کند و تا زمانی که قادر نیستیم خودمان را با صداقت کامل برای دیگران برادر بدانیم، هنوز کامل نیستیم. بعضی ها می پندارند که می توان خداوند را از این رابطه حذف کرد، یعنی همان کوشش انسان در جهت برادری کل انسانها بدون وجود خداوند.

آیا در جایی که پدر نباشد می شود درباره برادران صحبت کرد؟ و چه کسی غیر از خالق آنها می تواند نقش پدر انسانها را متقبل شود؟ اگر شما واقعاً می خواهید برادر همه انسانها باشید باید نقش خود را به عنوان فرزند بپذیرید، باید حیات خداوند را دریافت کرد و هر چه فرزند کاملتری باشید برادر کاملتری خواهید بود. بعضی ها می پندارند کافی

است بدون اینکه به فکر برادرانشان باشند، با خداوند متحد شوند. اگر شما واقعاً می‌خواهید که فرزند خداوند باشید باید نقشتان را به عنوان برادر همه فرزندانشان دیگر بپذیرید. زمانی که برادری را نمی‌پذیرید در واقع خداوند را رد می‌کنید. در نتیجه برای رشد روحانی خود همه راه‌ها را از بین می‌برید.

اگر می‌خواهید به کمال برسید باید برادرانتان را دوست بدارید: «ما می‌دانیم که از موت گذشته داخل حیات گشته‌ایم از اینکه برادران را محبت می‌نماییم. هر که برادر خود را محبت نمی‌نماید در موت ساکن است» (۱-یو ۳: ۱۴). هر چه کامل‌تر و عمیق‌تر انسان‌ها را دوست بدارید، به همان اندازه از مرگ به حیات داخل می‌شوید، هر چه بیشتر آنها را از خود برانید، به همان اندازه از مرگ به حیات داخل می‌شوید، هر چه بیشتر آنها را از خود برانید، به همان اندازه هم شخصیت شما در گذشتن از زندگی و داخل شدن به مرگ ویران می‌شود.

خودتان را به سوی خدا و برادرانتان بگشایید. در جستجوی خداوند و برادرانتان باشید با هر دوی آنها یکی بشوید. این دو حرکت از یکدیگر جدا نیستند بلکه برعکس آنها یکدیگر را کامل کرده و اصالت یکدیگر را تضمین می‌کنند. مسیح از طریق تجسم و نجات، خانواده بشر را بدن اسرارآمیز خود ساخت: در یکی شدن با خداوند شما با تمام خانواده بشر یکی می‌شوید زیرا سر را نخواهید یافت تا اینکه اعضای خود را بیاوید، در اتحاد خود با انسان‌های دیگر با خداوند مواجه خواهید شد، زیرا تا زمانی که سر را نپذیرید اعضای آن را هم نمی‌توانید بپذیرید. از خود گذشتگی در راه عشق تنها راه رشد در عشق خداوند و انسان‌های دیگر است. فقط و فقط با از خود گذشتگی است که می‌توانید یک انسان باشید.

انسان منقسم

دنیای امروزی که در آن زندگی می‌کنیم با خطری حتی جدی‌تر از یک فاجعه اتمی مواجه است، یعنی تباهی زندگی درونی انسان از طریق فروپاشی روحی و جسمی. شاید درست است که انسان از یک سو تسلط بیشتری بر نیروهای طبیعت پیدا کرده است اما از سوی دیگر با زیاده‌روی در برون‌گرایی، مالکیت بر شخصیت خود را از دست داده است. اگر انسان می‌خواهد که مانند یک انسان واقعی زندگی کند می‌بایست دوباره یک انسان یکدست و کامل شود.

یک درخت با کشیدن انواع مواد معدنی به درون خود، خود را تغذیه می‌کند. سپس این عناصر فاقد حیات را اجزای تشکیل دهنده زندگی خود می‌سازد، بنابراین آنها را به مرحله‌ای بالاتر از وجود ارتقا می‌دهد، یعنی زندگی گیاهی. در حیوانات نیز مواد معدنی و گیاهان را عناصر سازنده آنها می‌بینیم، اما در آنها نیز این عناصر به مرحله‌ای جدید از وجود تبدیل می‌شوند، یعنی زندگی حیوان. زندگی انسان هم از گیاهان و هم از حیوانات تغذیه می‌شود، اما این مراحل باید توسط عقل و آزادی مهار شده، در آنها تبدیل صورت گرفته و در خدمت زندگی انسان قرار گیرد.

اگر می‌خواهید یک زندگی انسانی داشته باشید باید غرایز و جنبه‌های احساسی وجود خود را تحت اختیار روح در بیاورید. جایی که روح انسان اولویت داشته باشد یک زندگی انسانی به معنی واقعی کلمه نیز حاکم است و زمانی که اولویت با غرایز باشد زندگی انسان تا به مراحل پست حیوانی سقوط می‌کند. ولی سرانجام حق انتخاب با خود شماست، هر گناهی گواهی است بر پیروزی ذات پست انسان بر مراحل والای او، در این سیر انسان دیگر ذات انسانی خود را ندارد زیرا سلسله مراتب و واقعیت

وارونه شده است. گل شمعدانی و سگ خانه شما به تکامل درست خود رسیده اند، در محدودیت خود و بدون کمک های ما انسان ها، مقام شما دقیقاً شامل نقشی است که در راه دستیابی به کمال خود ایفا می کنید شما کامل نیستید، باید در راه تکامل خود کمک بجویید. این والاترین وصف خلقت است.

چرخه ای که پره هایش از تویی آن جدا باشد را دیگر به سختی می توان گفت که یک چرخ است. همین مسئله در مورد اتمی صادق است که الکترون هایش از هسته آن جدا شده باشند. حتی اگر روح با تمام نیروهای جسمانی و روحی انسان هماهنگ شود آن انسان دیگر شایستگی نامش را ندارد. زمانی که انسان درک زندگی خود را از دست می دهد، زمانی که احساسات عواطف و خلاقیت او در حال طغیان است، هنگامی که مهارت غریز لجام گسیخته غیرممکن می شود، هنگامی که روح دیگر توانایی حاکمیت ندارد، هنگامی که معیارها و ایده آلهای برای یک خواهشی آبی نادیده پنداشته می شود، انسان در خود متلاشی می شود. در چنین مواردی دیگر نمی توان از انسان صحبت کرد، زیرا آنچه که زندگی انسان را واقعاً انسانی می کند بطور جدی در این طغیان غرق شده است.

برای انسان شدن لازم است که تمام نیروهای خود را دوباره به دست بیاورید لازم است آنها را در جایگاه واقعی زندگی انسان دوباره نظام دهید و لازم است آنها را در خدمت روح در آورید. اگر می خواهید به کمال برسید تنها کافی نیست نظام طبقاتی را میان عناصر ناهمگون سرشت خود قرار دهید، بلکه آنها باید توسط روح با یک زندگی شخصی همگون و هدفمند یکدست شوند. نگه داشتن افسار یک اسب پیر نسبتاً آسان است اما هنگامی که اسب شما جوان و سرکش باشد انجام چنین کاری بسیار مشکل است. حتی هدایت شش اسب اصیل سخت تر است. اما اگر بتوانید این کار را انجام دهید یک گروه اسب شتاب شما را هم زیاد

خواهند کرد. واقعاً هماهنگ کردن و یکدست کردن زندگی انسان امروزی کار ساده ای نیست. خیلی مشکل است که روح بتواند غریز پست که اغلب بیش از حد گسترش یافته و مدام قربانی نگون بخت تحریکات بیرونی هستند را مستقیماً مهار کند. به هر حال امروز انسانی که در صدر انجام این کار است قلمرو مسائلی که غریز را تحت تأثیر قرار می دهند را بیشتر از هر دوره ای بی حد و حصر می بیند.

اگر می خواهید خود را کاملاً با آنچه که انجام می دهید انطباق دهید، اگر می خواهید کامل شوید، اگر می خواهید کاملاً در خدمت دیگران باشید، اگر می خواهید با تمام وجودتان دوست بدارید، اگر می خواهید با تمام وجود دعا کنید: پس تلاش کنید تا مالک کامل وجود قلب خود، روح خود و تمام نشاط پایدار آنها بشوید، و کوشش کنید تا مالکیت وجود خود را از آن خود کنید تا قادر باشید بگویید: من انجام می دهم، من اختیار وجود خود را دارم من در خدمت دیگران هستم، من دوست دارم، من دعا می کنم.

برای یک زندگی کامل باید تمام قوای خود را جمع و متحد کرده، متمرکز این زمان کنیم مانند ذره بینی که اشعه خورشید را روی قسمت خاصی متمرکز می کند. انسانی که زندگی شخصی خود را یکدست کرده قادر است صلح و آرامش را به زندگی دیگران بیاورد. اگر می خواهید که صلح را برای دیگران به ارمغان بیاورید ابتدا باید صلح را در خانه خود برقرار کنید.

آیا ممکن است که دوچرخه سواری بدون آنکه مقصدش را بداند از خود اشتیاق نشان دهد؟ اگر سازندگان یک ساختمان نقشه ای را برای ساخت آن نداشته باشند چگونه ممکن است آن ساختمان کامل شود؟ چطور ممکن است که زندگیتان را هماهنگ، و نظام مند کنید بدون اینکه بدانید چگونه باید این کار را بکنید. باید در فکر و قلب خود یک برنامه کلی داشته باشید، برنامه ای که زندگیتان را به سوی یک زندگی یکدست

هدایت کند. هدف و برنامه شما یک شخص زنده به نام عیسی مسیح است. تنها از طریق اوست که قادر خواهید بود یک زندگی شخصی یکدست را بسازید زیرا او برای بازسازی و هماهنگی زندگی انسان به این دنیا آمد. به خاطر گناه است که انسان و زمانه اش از هم جدا هستند. تنها قربانی زنده در قلب انسان است که می تواند زندگی اش را به درستی هماهنگ کرده و نجاتش دهد. نجات دهنده را در عمق های درونی شخصیتتان بپذیرید. ملاقات کننده الهی با کار کردن در این عمقها در محبتش تمام نیروی شما را هماهنگ خواهد کرد، و شکل گیری شما به عنوان یک انسان واقعی آغاز خواهد شد. در او نه تنها شما آن انسانی هستید که روی پاهایش می ایستد و نه تنها انسانی که اعمالش از دریچه شخصیت یکپارچه اش می تابد بلکه یک انسان الهی خواهید شد.

انسان منسجم

ما باید با تمام قلب و وجود دوست داشته باشیم. این حکم خداوند است. از این رو نباید هیچ جنبه از سرشت انسانی خود را تحقیر کرده یا در خود سرکوب کنیم و یا به حال خود رها کنیم. هر عنصری باید در جای مناسب خود قرار گرفته و به زندگی ما پا گذاشته و جهت بگیرد. به نظر دنیای امروز در مقابله با زندگی احساسی خود ناتوان است. برخی مواقع، وقتی احساسات به راه نجات خود پشت پا می زنند به شکلی ناتوانی های فکری انتقام خود را می گیرند. در دیگر موارد، زمانی که به آنها اجازه سرکشی داده می شود ارزش های فردی را مغلوب کرده و توانایی مثبت عمل کردن را از شخص می گیرد.

همچنین به نظر می رسد امروزه در مجموع قسمت وسیعی از زندگی اخلاقی انسان قلمرو اراده ضعیف او شده باشد، زیرا اراده انسان باید در اتحاد با آگاهی و همکاری با احساسات عمل کند. تنها با هماهنگی تمام

مراحل سرشت انسانی با مسیح است که می توانیم یک شخصیت متوازن بسازیم و یک زندگی روحانی با ثبات و سالم را گسترش دهیم.

هر مرحله از سرشت انسانی ما گواهی است بر تعلق نیازهای خاص و مجاهدت های او. تمام اینها ذاتاً در خود خوب هستند. بنابراین نمی توان به سادگی از آنها گذشت. به هر حال تمام آنها تحت تاثیر ویرانگری های گناه بشر بوده پس نمی توان اجازه داد که از دست بروند. مانند یک حیوان رام وقتی به حال خودش رهایش می کنند، به خوی وحشیگری خود رجوع می کند. اگر نیازهای عاطفی و غریزی شما نیز به حال خود رها شوند جایگاه انسان تا مقام یک حیوان سقوط می کند. وقتی آب پشت سد جمع می شود قدرت بالقوه اش به طرز قابل توجهی افزایش می یابد. پس می توان از آن به عنوان منبع حیات بخش استفاده کرد، مثلاً می توان در آبرسانی از آن سود جست.

زمانی که روح نیازهای غریزیتان را تحت کنترل در آورد و به آنها خط مشی صحیح بدهد این گرایش در خدمت ایده آلهای ایمانتان در می آیند. اگر روح را از این هدایت بازدارید به زودی نیازهای غریزی شما مهار ناپذیر خواهند شد. باید تصمیم خود را بگیرید که آیا روح باید عنان زندگی شما را به دست گیرد و یا غرایز؟

اگر شما خدای حقیقی را نپذیرید، مطمئناً به پرستش بت ها خواهید پرداخت، زیرا انسان نمی تواند بدون پرستش هیچ خدایی زندگی کند. اگر زندگی روحانی خود را ارتقاء بخشید، بازیچه نیازهای غریزی انسان خواهید شد. اگر درها را به سوی آرمان های والای خود ببندید، سرانجام برده غرایز خود خواهید شد.

تلاش نکنید که خود را شکل بدهید یا قدرت اراده خود را قوی سازید و یا پیشرفت کنید زیرا غرور نیات پاک شما را دچار ضلالت کرده و احساسات ناکام شما سعی خواهند داشت امیال غریزه شما را ارضا کنند.

برخی از اعمال ظاهراً با تقوا در واقع ذات سرکوبگرانه دارند، بنابراین غالباً بهتر است به دنبال پاکی قلب، بدون ظاهری زاهد مآبانه باشیم. به آن درختی که وحشیانه شروع به رشد کرده شاخ و برگ نده بلکه جوانه های جدیدی را به آن پیوند بزن تا دوباره پر بار شود. قربانی نکن بلکه در تزکیه خواهش های غریزی خود بکوش تا اینکه زندگیت به عنوان یک انسان و یک مسیحی به بلوغ برسد.

بگذارید از خود گذشتگی و فداکاریتان از محبت الهی سرچشمه بگیرند و وقتی خود را انکار می کنید بگذارید تنها به خاطر پذیرفتن برادران و خداوندتان در زندگیتان باشد.

مرگ خود باید در راستای زندگی غنی و کامل تر در مسیح باشد. هدف زندگی بشر مرگ نیست بلکه قیام است.

شاید مهار احساسات خود را سخت یافته اید. به هر حال سعی نکنید که آنها را در خود خفه کنید، آنها می توانند پایه های یک زندگی بسیار غنی باشند. این احساسات می توانند ثمرات خوبی داشته باشند، مانند حرکت عمیق تر در سایه زیبائی ها یا در رنج دیگران، نواحی روح بخشی که در هنر است و یا خوشی که در نزدیک ترین دوست خود احساس می کنید. یا اینکه به راحتی با دیگران همدم می شوید و عمیقاً از شرایطی که برایتان ایجاد کرده و اشخاصی که با آنها در ارتباطید راضی شوید و یا اینکه شخصاً دعوت به بخشیدن را که محبت آن را در شما بر می انگیزد، تجربه کنید.

احساسات و آگاهی باید سفر زندگی را دوستانه کند. با دوری از دیگران دیگر نمی توانید به عمق های زندگی برسید. اگر هر بار که سگتان پارس کند، شما وحشیانه او را بزنید، او به زودی خود را در خانه اش پنهان می کند. اگر مدام احساسات خود را در خود زندانی کنید، سرانجام می بینید رفتارهایتان دیگر عادی نخواهد بود.

فرزندی که در حق او بی عدالتی و بی رحمی شود به تدریج یک آدم حيله گر و دروغگویی خواهد شد و سرانجام تبدیل به یک دزد می شود، او

انتقام خود را با فریبکاری خواهد گرفت. از احساسات خود آگاه باشید، اگر سخت با آنها برخورد کنید آنها در وجودتان مخفی خواهند ماند. بنابراین، احساسات شما که به یک جنگجو تبدیل شده، منطبق زندگی شما را از بین برده و قدرت آن را برای قضاوت های با ارزش و صحیح تضعیف می کند.

همچنین می خواهید که احساساتتان با کمترین خدشه ای بر روی شخصیتتان با قدرت همراه باشد (تمایل به سلطه جویی، خود رأی بودن یا خشونت یا ناپاکی) تا اینکه خشونت بیشتری داشته باشند. یک روز که انتظارش را ندارید این کوه آتشفشان فوران خواهد کرد.

کودکی که چیزی ترسناک می بیند چشمانش را می بندد. برای لحظاتی احساس امنیت می کند ولی متأسفانه ترس او همچنان ادامه دارد. اگر به خاطر ترس هایتان نمی خواهید که واکنش های احساساتیتان را بشناسید که چه هستند نه تنها آنها را خاموش کرده بلکه در خود خفه می کنید. وقتی زخمی را بدون اینکه از آن مواظبت کرده، ببندید بلافاصله عفونت کرده و به دیگر نقاط بدن سرایت می کند. شما باید ببینید که چگونه زخمی است سپس از آن مواظبت کنید.

اگر احساساتتان با نپذیرفتن یا بی ادبی شخصی یا یک دوست ناباب یا با شکستی در زندگی جریحه دار شده با واکنش های احساسی و خود آیندی که انجام می دهید خود را آزرده خاطر نکنید، چیزی نیست که به خاطر آن خجالت زده شوید و یا با وانمود کردن به اینکه اتفاقی نیافتاده خود را سرسخت نشان ندهید. این یک ضعف نیست. آن را با تحقیر کنار مگذارید. این موضوع بی اهمیتی نیست.

با خودتان صادق باشید، و سعی کنید که بفهمید چرا چنین واکنشی از خود نشان دادید. سپس و تنها بعد از آن قادر خواهید بود درباره آن کاری انجام دهید. بدین طریق هر موج احساس می تواند شما را به سوی شناخت

هویت آن احساس ببرد و آن را آنطور که هست بپذیرد و سپس سعی کنید با آن برخورد کنید. هر کس می‌داند تا زمانی که زمین زراعت خیس باشد نمی‌توان روی آن کار کرد. همین‌طور هم اگر زیر طوفان احساسات خود غرق شده‌اید، تا زمانی که احساساتتان فروکش نکند و شرایط به حال اول بازنگردد افکار شما، ارزش‌ها و فعالیت‌هایتان مغشوش خواهد بود.

پس از مسابقه فوتبال بازیکنان در طول هفته در باره حرکات مختلف بازی صحبت کرده و آنها را نقد و بررسی می‌کنند. برای یک معلم حکیم یک راهکار معمول جهت مقابله با شاگردی که موجب اغتشاش در کلاس می‌شود، این است که او را به کناری کشیده در باره مشکلاتی که دارد صحبت و او را نصیحت کند.

اگر مایلید که احساسات خود را شکل بدهید اکنون باید جایگاه آنان را در زندگی موشکافانه مورد بررسی قرار دهید و از هر گونه سعی خود برای به‌نظم در آوردن آنها دریغ نکنید. زمانی که در باره مسئله‌ای که رخ داده نگران هستید یا در باره کسی که او را می‌شناسید برای لحظه‌ای صبر کنید، بدون غرض به شرایط نگاه کنید و سعی کنید که ببینید آگاهی شما چه نقشی در این واکنش شما داشته است و هم چنین چه نقشی را احساسات شما داشته‌اند. هم شرایط و هم واکنش شما نسبت به آن موضوع را بپذیرید سپس آن را با تأمل ارزیابی کنید و تصمیم بگیرید که چه دیدگاهی را بر اساس ایده‌آلهای ایمانتان اتخاذ می‌کنید.

تنها تلاشتان بر این باشد که احساسات خود را شناخته و آنطور که هستند بپذیرید، بلکه یاد بگیرید همه آنها را به خداوند بسپارید، چه از روی شادی و چه از روی غم یا حتی گناه باشد.

بدین طریق است که به سوی بلوغ رشد خواهید کرد و به تدریج تمام زندگی‌تان را به دست‌ان خداوند خواهید سپرد. یک زندگی روحانی واقعی از این احساسات خالی نیست بلکه زندگی است که با روح القدس جهت

درست خود را یافته و برکت خداوند آن را پاک کرده به نحوی که دیگر انسان خود را مخالف با زندگی الهی نمی‌بیند. مسیح نیامد که احساسات و نیازهای شما را فروبشاند بلکه آمده تا آنها را در زندگی‌تان جهت و حتی جنبه الهی بخشد. شما باید خداوند و برادرانتان را با تمام قلب و وجود دوست بدارید اما اول از همه باید این دوست داشتن روحانی باشد. «بر خدا تمتع ببر پس مسألت دل تو را به تو خواهد داد».

رسالت زن

هنوز هم برخی از مردان زنان را تحقیر می‌کنند. برخی از زنان به خاطر اینکه زن هستند اظهار تأسف می‌کنند و به دنبال آزادی‌های بیشتری هستند که با توجه به این حقیقت چیزی جز یک برابری ساختگی، یعنی به دست آوردن امتیازاتی که برای مردان قایل شده‌اند، نیست. در حقیقت مردان و زنان در شایستگی برابر هستند اما در عین حال که تفاوت‌هایی نسبت به یکدیگر دارند مکمل یکدیگر نیز هستند. دنیای امروز نشان داده که دنیا، دنیای مرد است. زن نمی‌تواند نقش خود را به خوبی در این دنیا ایفا کند.

او از یک سو باید با معرفت از خصوصیات زنانه‌اش به نقش منحصر به فرد خود پی‌برد و گرنه نمی‌تواند به این دل‌بندد که نقش خود را مانند مردان ایفا کند. از سویی دیگر باید سهم فعالی در شکل دادن دنیایی که در آن زندگی می‌کند داشته باشد، همانطوری که با هجوم کوبنده مادی‌گرایی مواجه هستیم. وظیفه و مسئولیت زن این است که شهادت خود را حفظ کرده و مادر عناصر انسانی در تمدن باشد.

از دیدگاه مسیحیان بین زن و مرد برابری مطلق وجود دارد: آنها هر دو مخلوق خدا هستند. برای هر دو مسیح نجات‌دهنده است، هر دو فرزندان خدا هستند، و هر دو به یک سرنوشت روحانی دعوت شده‌اند. پولس

قدیس می نویسد: «هیچ ممکن نیست که یهود باشد یا یونانی و نه غلام و نه آزاد و نه مرد و نه زن زیرا که همه شما در مسیح عیسی یک می باشید».

(غلا ۳: ۲۸).

درست نیست که بگوییم، زن بدون هیچ لیاقتی جایش در خانه است و جای مرد در دنیا، زیرا حکم «بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید» هم به مرد و هم به زن گفته شده است. خداوند به هر دوی آنها مسئولیت نسل آینده و تکمیل کار خلقت را سپرده است. در نتیجه زن نمی تواند منکر جایگاه عالی خود در اعمال انسانی باشد. به هر حال صحیح هم نیست که بگوییم مرد و زن بدون هیچ شایستگی برابر هستند و باید بدون هیچ گونه تبعیضی با هم کار کنند زیرا خداوند به زن گفت: «با الم فرزندان خواهی زایید». و به مرد گفت: «به عرق پیشانیت نان خواهی خورد». مرد و زن هر دو از یک شایستگی برخوردارند. هر دو برای تکامل یک راه را می پیمایند. یک هدف عالی: اما عملکردشان با هم متفاوت بوده و مکمل یکدیگرند.

رسالت زن کثیر کردن خانواده بشر و رسالت مرد ساختن دنیاست. زندگی زن حول محور جامعه می چرخد در حالی که زندگی مرد در شهر (جامعه) است. و سرشت متفاوت جسمانی و روانیشان آشکار کننده جهت های اساسی رسالتشان است. این مسایل نشانه ای از اراده خدا را در وظایفشان شکل می دهد.

اگر خاکی نباشد که دانه در آن قرار گیرد، دانه رشد نخواهد کرد. همین طور اگر زنی نباشد که مرد را بپذیرد، مرد ناکامل خواهد بود همچنین متقابلاً اگر مردی نباشد که زن را بارور کند زن نیز به کمال نخواهد رسید. مرد برای تکامل خود به زن احتیاج دارد پس بگذارید که زن همان زن بماند. زن نیز برای تکامل خود به مرد محتاج است پس بگذارید مرد همان باشد. زمانی که به دختری احساس پسرانه دست می دهد و پسری دختر صفت می شود ارتباطی که باید بین جوانان باشد به

انحراف کشیده خواهد شد. سرانجام این وضعیت وارد خانواده های بی ثبات شده و گاهی اوقات حتی باعث شکست در ازدواج ها می شود. یک جامعه باثبات بر روی زیر بنایی متزلزل بنا نمی شود. اگر زن می خواهد که رسالت خود را به انجام برساند در برخی موارد باید برای مرد یک راز باشد، اگر او در دنیای امروزی نتواند به خوبی نقش خود را ایفا کند پس گواهی بر شکست یک زن خواهد بود. امروزه بسیاری از زنان سطحی نگر و در واقع کاریکاتورهای یک زن واقعی هستند. اگر زنی تنها بدنش را به مرد می سپارد نمی تواند آن عطش شدید خود را بطور کامل ارضا کند و مرد هم نمی تواند کاملاً او را دوست بدارد. زیرا نیاز مرد به جسم زن تنها بعد بیرونی این نیاز است که از راه اتحاد در روح یکدیگر به دست می آید. اگر زنی هم روح و هم جسم خود را به مرد بسپارد پس می تواند واقعاً در راه تکامل مرد قدمی برداشته و خود یک عشق اصیل و واقعی را تجربه کند. اما مرد هنوز نیاز بیشتری دارد زیرا او باید از طریق زن به عدم کفایت انسانی خود پی ببرد «من قادر نیستم که همه نیازهایت را ارضا کنم» زیرا مرد علاوه بر جسم و روح زن، نیازی بی پایان به خداوند دارد. تنها به واسطه مسیح است که زن می تواند رسالتش را در هستی دادن به مرد و دنیا به انجام برساند.

زن باید همیشه به شکلی خود را به عقد مرد در آورد، و گرنه نمی تواند به کمال برسد و نه زندگی متحد و همکاری دو جانبه در خانه، جامعه و کلیسا می تواند به جهان ارمغان آورده شود. زن چه از نظر جسمانی و چه از نظر روحی باید از زندگی هدیه ای بسازد، عمیق ترین شکل رسالت او در دنیا مادر بودن است. بکارت تنها شرایط این رسالت را محدود نمی کند زیرا پر ثمر بودن روح وسیع تر از جسم است. زن باید از لحاظ روحی یک باکره بماند، نفعی را برای خود طالب نبوده و در هدیه زندگیش واقعاً بخشنده باشد.

فرزندى که بدون والدینش به دنیا بیاید ناگزیر به دست تجربه سپرده می‌شود اما اگر بخواهد یکی را یعنی یا پدر و یا مادر را نداشته باشد بهتر است که پدر نداشته باشد تا مادر. دنیای امروز بدون جایگاه زن ساخته شده است و از وجود مادر بی بهره است. بطور کل این امر غیر انسانی می‌نماید. انسان در سنین نوجوانی پی می‌برد که جایگزینی برای خود نداشته و یک انسان است. انسان در طول رسیدن به بلوغ می‌فهمد که واقعاً یکی است اما با دیگران ارتباط دارد. زن ذاتاً دریافته است که به مرد وابسته است و باید بداند که حقیقتاً او نیز با دنیا ارتباط دارد. این امر فرا رسیدن بزرگسالی اوست، او در سیر تکامل سرآغاز همان پیشرفت و شایستگی‌هایی است که آرزویش را دارد، البته از دیدگاهی درست. هر قدر زن در ساختن خانه به مرد کمک می‌کند، همانطور هم باید برای بنا کردن جهان قدم بردارد.

زندگی زن یک نوع صداقت است: صداقت به مرد، به فرزندش به خانه و خانواده اش. او باید در دنیا باشد زیرا اوست که افکارش با زندگی مرد در آمیخته است، اوست که به عمیق‌ترین آرمان‌های مرد گوش می‌دهد. همانهایی که فرای نیازهای جسمانی هستند. زندگی زن یک نوع بخشش و از خود گذشتگی است. او خود را به مرد می‌بخشد. خود را فدای بچه‌هایش می‌کند و عشقی دارد که همیشه آماده است تا هر گونه از خود گذشتگی را برای نجات شکسته دلان و گمراهان انجام دهد. او باید شاهدهی باشد بر پر ثمر بودن در از خود گذشتگی و محبت نجات بخش در دنیای ماشینی امروز، دنیای بی عدالتی و بی رحمی.

زن آفریده شده که زندگی بیاورد. او در خود برای شوهرش هدیه ای دارد، او فرزندش را به دنیا آورده و تنها از طریق مادری به تکامل می‌رسد. در دنیای امروز دنیایی که در آن مادیات حاکم است، زن خوانده شده تا عناصر انسانی را به دنیا بیاورد. زن باید به مرد یادآوری کند که

غرور او مانعی بر تکاملش است. او باید به مرد یادآوری کند که خودخواهیش را در خود از بین ببرد. او باید به دنیا یادآوری کند که هر گاه انسان ناچیز شمرده شود بهترین آرمان‌های او را زیر سؤال می‌برد و به انسان یادآوری کند که روح او بدون کمک خداوند به کمال نخواهد رسید. انسان امروزی شدیداً به زن، بینش او، مهربانی اش، زیبایی اش، ارزش‌های شخصیتی اش، توجه او به جزئیات، توانایی پذیرش خود و . . . احتیاج دارد، به طوری که دنیا به سویی رود که مردان به هدف آرمانی خود دست یابند، زیرا که رسوم ما، قوانین ما، روش زندگی ما در واکنش به این ارزش‌های شخصی به وجود آمده‌اند.

پیشرفت زن زمانی امکان دارد که او کاملاً از مسئولیت خود نسبت به ساختن دنیا آگاه باشد و در دنیا حاضر بوده و نقش صحیح خود را در هر زمینه‌ای از اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، یا به طور خلاصه از درون خانواده تا ساختارهای پیچیده اجتماعی، ایفا کند.

رسالت زن مجرد

امروزه زنان بسیاری وجود دارند که مجرد بوده و به خود تلقین می‌کنند که زندگی‌شان تباه شده است. برخی هستند که خشم خود را به سختی پنهان کرده و سعی دارند ناکامی‌های خود را بر سر دیگران خالی کنند، برخی هم تمام وقت خود را به دنبال راحتی و خوشی هستند به امید اینکه خلأ احساسات خود را پر کنند و به هر قیمتی که شده برای خود زندگی راحتی ایجاد کنند. گروه دیگر که خود را به سرنوشت سپرده‌اند. در تلاش برای بهترین زندگی هستند و بیشتر از آن خود را به دردمسّر نمی‌اندازند و تنها خود را با کارهایشان سرگرم می‌کنند. اما مسیحیان، با رعایت دقیق قوانین اخلاقی به دنبال آرامش فکری و یا، با وقف

زندگی ایشان به دنبال ارضای احساسات خود هستند.

همانطوری که درک عمیق تری از ناامیدی‌ها و گردنکشی‌ها، تلاش‌ها، و رنج‌هایشان به ما دست می‌دهد باید دلسوزانه به آنها بفهمانیم که چقدر در اشتباه به سر می‌برند. زندگی مجردی تباه کردن عمر نیست، بلکه دعوتی برای خودسازی است، اما به روشی متفاوت با زندگی خانوادگی. تنها عشق به خویشان باید کنار گذاشته شود.

شاید تا کنون با مرد درستکاری برخورد نکرده‌اید. پیترا عاشق شما بوده اما خانواده شما به شما اجازه نداده که بیشتر از این یکدیگر را ببینید زیرا وضعیت مالی اتان برای ازدواج مناسب نبوده است. شما پیشنهاد ژان را رد کرده‌اید و همچنان درگیر با خانواده و کار، مجرد مانده‌اید.

هم چنان که سالها سپری می‌شوند، انزوا مانند سیاهی شب شما را دربر می‌گیرد. زوج‌های خوشبخت را می‌بینید، بچه‌های دوستان خود را می‌بینید و طعم تلخ تنهایی را تجربه می‌کنید. شما کیستید؟ در نظر خانواده‌تان شما هنوز بچه هستید: در را بستی؟ چراغت هنوز روشن است؟ برات از فلانی و فلانی نامه اومده...! نباید موهابیت را این جور آرایش کنی! در نظر آشنایان شما یک دختر پیر هستید: «خیلی براش سخته هرگز نمی‌تونه مستقل زندگی کنه!» از نگاه خود همیشه یک شکست خورده هستید. بی‌تردید درست است که یک شخص مجرد در برخی موارد کامل نیست: «خوب نیست که آدم تنها باشد». زیرا همه به صورت خداوند خلق شده‌اند. بدین طریق او به یک زندگی مشترک خوانده شده زندگی یکی بودن با دیگری یا دیگران. او به یک زندگی خلاق خوانده شده زندگی که در عشق ریشه دارد. هر مردی باید ازدواج کند و هر مرد باید زندگی جدیدی به دنیا عرضه کند. اما مراحل مختلفی وجود دارند که این زندگی مشترک و پدری (مادری) باید در آن تحقق یابد.

پیوستن جسمانی مرد و زن از طریق ازدواج (یک تن خواهند بود) تنها

اتحاد ممکن در زندگی نمی‌باشد. امکان اتحاد روحی با تمام انسان‌ها نیز وجود دارد، که زادهٔ محبت و میل به خدمت است و حتی امکان اتحاد روحی با کل بشر از طریق عیسی مسیح هم وجود دارد که زادهٔ محبت خدا نسبت به بشر بوده و تمام انسان‌ها را در آغوش می‌گیرد. ثمرات جسمانی تنها راه پرثمر بودن نیست که در همهٔ انسان‌ها وجود دارد، زیرا او می‌تواند از لحاظ روحی نیز پرثمر باشد. در حقیقت او می‌تواند در مراحل والای جسم نیز پرثمر باشد. زندگی شما تباه نشده زیرا وجود اتحاد و پرثمر بودن در مراحل والای زندگی لازم و ضروری می‌باشد. در نتیجه شما به سوی یک تکامل شخصی خوانده شده‌اید که دستیابی به آن خیلی سخت‌تر است اما در همان حال بسیار عمیق و پرثمرتر است. ما گاه از خود سؤال می‌کنیم خدا در محبتش چه طرحی برای ما دارد، در حالی که کاملاً در تاریکی به سر می‌بریم. پاکی قلب و عدم دلبستگی به شما کمک بزرگی خواهد کرد تا شرایط زندگی اتان را به عنوان نشانه‌های ارادهٔ خداوند برای خود بدانید. زندگی کنونی خود را بطور کامل قبول کنید و قلب خود را به سوی طرحهایی که خداوند برای آیندهٔ شما تدارک دیده بگشایید.

اینکه دو جوان از مشارکت با یکدیگر لذت می‌برند بدان معنی نیست که باید با هم ازدواج کنند. احساسات عاطفی تنها یک جنبه از جنبه‌های گوناگون امر فوق می‌باشد. تمایلات پاک ازدواج لزوماً بدین معنی نیست که برای زندگی مشترک خوانده شده‌اید. عوامل جذابیت این امر تنها یک مسأله از مسائلی است که در تعیین این هدف نقشی دارند. از تصورات خود در این مورد آگاه باشید. در دنیای رؤیاها به نظر می‌رسد که تشکیل یک زندگی و بار آوردن فرزندان کار آسانی است. در دنیای واقعی از خود گذشتگیها در نظرتان امری فوق انسانی است، زیرا به خاطر آنها مجبور خواهید شد از رؤیاهایتان دست بکشید. دنیای واقعیت مطمئناً مخالف

دنیای رؤیاهای شماست.

هر گاه که می‌خواهید از ظواهر امر اطمینان حاصل کنید واقعاً درک صحیح از پرثمر بودن در دنیا ممکن نخواهد بود. نباید برای اداره یک زندگی مجردی بیش از این بچه به حساب بیایید، زیرا بلوغ بیانگر استقلال شخصیت است نه سند ازدواج. شما این حق را ندارید که مانند برده ای کج فهم که وظایفش را دایم به او می‌گویند زندگی خود را محدود به این کنید که والدینتان به شما خط مشی دهند. باید یاد بگیرید که این بندهای حصار خود را پاره کنید. آیا از هر رنجی می‌ترسید؟ آیا شما از محبت و از خود گذشتگی فرزندی تنها به عنوان یک بهانه استفاده می‌کنید، مثلاً بزرگتر بودن والدینتان را انکار می‌کنید؟ علی‌رغم ظواهر امر، شما آنها را مجبور می‌کنید تا از سیر تکامل شخصیتتان باز ایستند. شما آنها را آنطور که باید و شاید دوست ندارید. والدین بچه‌ها را برای خود به دنیا نیاورده و بزرگ نکرده‌اند، بلکه برای دیگران و خداوند (وضعیتشان هرگونه که می‌خواهد باشد). والدین کاملاً بچه‌هایشان را احاطه کرده‌اند هنوز رسالت خود را به عنوان والدین به انجام نرسانده‌اند. اگر والدین فرزندان‌شان را از دیگران (شوهرشان، زنشان، فرزندان، شغل، رسالت، خانواده بشر، و یا خداوند) حتی اندکی هم دور نگه دارند آنها در انجام رسالت خود شکست خورده‌اند. آنها بچه‌هایشان را به اندازه کافی دوست ندارند.

اگر سعی نکنید که تا حدی از والدین خود مستقل شوید آنوقت به سختی خواهید توانست یک استقلال اصیل را کسب کنید. اگر شرایط ایجاب می‌کند، آپارتمانی برای خود کرایه کنید حتی اگر زیبا و جالب نباشد. اگر این کار عملی نیست، حداقل در خانه اتان یک اتاق را به خود اختصاص دهید. آیا واقعاً وضعیت مجرد خود را پذیرفته‌اید، آیا خود را در شرایطی که منجر به رشد شخصیتی اتان می‌شود قرار داده‌اید. اگر همچنان

از دیدگاه دور اندیش خود نگاه می‌کنید اگر فقط در زندگی می‌خورید و می‌خوابید، اگر خدمت به برادرانتان و دنیا را نپذیرفته‌اید آیا برای تکمیل ثمر بخش بودن زندگیتان کاری انجام داده‌اید؟

اگر می‌خواهید در زندگی مجردی موفق باشید باید امیال و نیازهای خود را انکار کنید، اما تزکیه به معنای پرواز به سرزمین خیال نیست و نه رهایی از واقعیت به سوی آرمان‌گرایی و نه به دنبال جبران ارضای خود رفتن است. بلکه به معنای پذیرفتن امیال خود همانطور که واقعاً هستند حتی اگر برای شما منشأ نگرانی به حساب می‌آید، جهت دادن آنها اتحاد بخشیدن به آنها و تطبیق آنها با شرایط به منظور زندگی بهتر و کاملتر.

یک دختر مجرد نباید زندگیش را که می‌تواند مؤثر و پرثمر باشد در خود سرکوب کند، بلکه بر عکس باید زندگیش را توسعه دهد زیرا محبت او باید از محدودیتهای کوتاه بینانه اش فراتر رفته و جای جای دنیا را در آغوش بگیرد. تمام وقت خود را با یک دوست سپری نکنید. عواطف زندگی شما برای این کار بسیار ضعیف می‌باشد.

حلقه دوستان خود را تنها به دختران مجرد دیگر محدود نکنید زیرا این امر شرایط رشد شما را محدود می‌کند. منحصرأ با یک خانواده رفت و آمد نکنید، ممکن است خطرناک باشد، زیرا روح شما را غلب است و جسم شما ناتوان. تنها بدنبال یک کشیش نباشید زیرا این امر برای هر دوی شما مضراتی را در پی خواهد داشت. بلکه همه را در زندگی بپذیرید، با آشنائی که به شما نزدیکتر هستند شروع کنید: آن همسایه قدیمی، آن بیوه‌ای که نمی‌تواند کار پیدا کند، آن دوستان نامزدی که قادر نیستند آپارتمانی کرایه کنند، آن شخصی که ناامیدانه به دنبال یافتن خود است....

درهای قلب خود را به سوی مشکلات دنیا بگشایید، بدون نگرانی به همسایه تان خدماتی را پیشنهاد کنید، به همکارانتان، به برخی از سازمان‌های خدماتی.... از زیر بار مسئولیت شانه خالی نکنید، شما

وظیفه دارید که علاقه وافر به سرنوشت برادرانتان از خود نشان دهید. اگر لذتهای خانوادگی را انکار کرده‌اید، بگذارید این امر انگیزه‌ای برای خدمت به انسان باشد. سپس اگر در مورد توانائی‌های فردی خود در برخورد با زندگی شک دارید شما جو جدیدی از اعتماد به نفس را تجربه خواهید کرد.

اگر زندگیتان را بسیار محدود می‌بینید، فرصت جدیدی برای ابراز وجود خواهید داشت. اگر تنهایی شما را بسیار آزار می‌دهد، شبکه‌ای از ارتباطات - که البته ارتباط با جنس مخالف هم است - به شما کمک می‌کند تا شخصیت خود را وسعت داده و آزاد کنید. بدون شک رسالت شخصی هر کدام برای این منظور بطور خاص فردی و مقدس می‌باشد. اما بکارت هم جزء این رسالت است که بطور عام پذیرفته شده، بکارتی که همه (زمان) از آن برخوردارند که همان جایگاهی است که والاتر از ازدواج قرار دارد زیرا جسم انسان محدود است. تنها روح به سوی بی‌کران‌ها باز است. مردِ تنها، یک انسان بی‌انگیزه است که بدون عشق زندگی می‌کند، زیرا عشق همیشه خالق و بانی زندگی است. وضعیت شما در زندگی با عشقی که با آن زندگی می‌کنید حائز اهمیت است. شما به همراه عشق زندگی جدیدی را به دنیا به ارمغان می‌آورید.

هیچکس نمی‌تواند بطور کامل به تمام جوانب رسالت خاص خود تحقق ببخشد، مگر اینکه آن رسالت آنطور که هست از صمیم قلب پذیرفته شود. هر رسالتی شامل پاسخ آگاهانه و آزادانه به خواندن خداوند است. شاید فشار شرایط زندگی شما را مجبور به زندگی مجردی کرده، رسالتی که شما خود آن را انتخاب نکرده‌اید بلکه شرایط چنین ایجاب کرده است. مادامی که شما فقط این شرایط را تحمل می‌کنید زندگی نخواهید کرد. اگر شما لذتی که به دنبال ارتباط شخصیتی و زندگی پر ثمر است را تجربه کنید آن

وقت رسالت خود را با آزادی و با ایمان پذیرفته و زندگی کاملی را پیش رو خواهید داشت.

شاید اکنون مدتی طولانی است که در مورد رسالت خود اطمینان نداشته‌اید و این امر برای شما اضطراب فکری شدیدی را به همراه داشته است. آیا باید به امید شادی‌های زندگی خانوادگی زندگی را ادامه دهم یا که زندگی خود را مطابق با این وضعیت بسازم؟ هیچ زندگی یک حقیقت اجباری نیست. استعدادهای خاص شما، شرایط زندگیتان، همه خواست خداوند است و مسیر زندگی شما را نشان می‌دهند. به زودی نیروی عظیم کسب خواهید کرد نیرویی حتی قدرتمندتر از نیروی بزرگترها. خداوند در کار خود به زن مجرد نیاز دارد، زنی که خود را در خدمت وقف کند بطوری که مادر انسان در دنیای غیر انسانی شود.

با خشکه مقدس بودن به دنبال امنیت و آرامش نباشید، زیرا محبت شما نسبت به خداوند بسیار کمتر از جستجوی رضایت شخصی خواهد بود. بلکه شخصیت خود را به سوی خداوند و برادرانتان باز کنید، سپس لذت از خود گذشتگی را خواهید فهمید. به هر حال این از خود گذشتگی مستلزم روحی است که دلبستگی [به این دنیا] نداشته باشد، روحی که نگران دیگران و صلح روحی باشد، در میان مشکلات و مصائبی که در زندگی هر انسانی وجود دارد، خود را به دست روح القدس بسپارید تا شما را هدایت کند. اگر قادر باشید که ضعف‌های خود را بشناسید، از طریق فقر روحی متوجه خداوند باشید و دعوت او را سخاوتمندانه بپذیرید، او راهی را به شما نشان خواهد داد که در میان مشکلات و شرایط مختلف زندگیتان از آن عبور کنید. پس از اینکه راه زیادی از مسیر زندگی را پیمودید، برگردید و به راهی که از آن آمده‌اید نگاهی بیافکنید، سپس خواهید فهمید که چرا خداوند شما را به این طریق خاص انتخاب کرده و بدون کمترین احساس پشیمانی احساس قدردانی خود را ابراز خواهید کرد.

بخش بودن است که برکت الهی را برای هر دو به ارمغان می‌آورد. زوج نامزد با توجه به پذیرش کامل یکدیگر در جشن عروسی آئین ازدواج را بجا می‌آورند و در این بین کشیش به عنوان یک مقام رسمی عمل می‌کند. علاوه بر این تفاوت بین دو جنس نه تنها جسمانی بلکه روحی روانی نیز می‌باشد که شامل جنبه‌های شخصیتی می‌شود. بنابراین آنها بطور کامل به دنبال تکامل در دیگری هستند.

گرسنگی و تشنگی امیال سالمی هستند، مگر اینکه تنها به خاطر تفریح و خوشگذرانی باشد و یا در خوردن و آشامیدن زیاده‌روی شود. باید برای زندگی کردن بخوریم نه برای خوردن زندگی کنیم. خواهش‌های جسمانی نیازهای سالمی هستند، مگر اینکه خلاقیت خود را در راه خوشگذرانی و بر خلاف نقشه‌ی خداوند صرف کنیم. شما می‌خواهید در تمام مراحل زندگی از جسمانی و احساس تا مراحل کامل برسید، و سوسه‌هایی را که شما تجربه می‌کنید در ذات خود تلاش‌های غریزی هستند تا شما را همچون آهن گداخته در قالبی بریزد و در کل شخصیت شما را پخته کند. بچه‌ای که تازه شروع به راه رفتن کرده هر چیزی که می‌بیند روی آن خم می‌شود تا به خودش کمک کند. ما می‌دانیم زمانی که انسانی دهانش خشک شده است، سعی می‌کند برای رفع تشنگی اش مقداری آب بنوشد. نوجوان هم بخاطر عدم ارضای احساساتش تمام انرژی خود را صرف پر کردن خلأ موجود در وجودش می‌کند و طبیعی است که تلاش‌های اولیه اش بیشتر برای گرفتن است تا دادن. واقعاً گذشتن از خود کامگی و رسیدن به از خود گذشتگی (خود فراموشی) زمانی طولانی و تلاشی بی‌حد و حصر را طلب می‌کند.

دوست داشتن بدین معنی نیست که دیگران را برای تکامل خود بخواهید، بلکه به معنای سپردن خود به دیگران برای تکامل آنهاست. زمانی که نیاز مخصوص میل به بخشیدن در شما قوی‌تر از نیاز و میل به گرفتن است، آن وقت می‌توان گفت که شما برای یک عشق اصیل آماده

دوران نوجوانی: آماده شدن برای ابراز عشق

انسان توجه ما را به سوی مراحل مختلف پیشرفت خود جلب می‌کند، اما در این میان نوجوانی توجه خاص ما را می‌طلبد. یک نوجوان در دوره‌ای از زندگی بسر می‌برد که همواره با خطر مواجه است. درهای شخصیتی وی کم‌کم به روی دنیا باز می‌شوند. او همواره در حسرت موفقیت و کامیابی است که تنها یک زندگی خانوادگی جدید می‌تواند به آن تحقق ببخشد. یکی از جنبه‌های مهم هیجانانگیز داخلی دوران نوجوانی همانا اشتیاق به عشق است که تا کنون در راه ارضای آن ناکام بوده است. و این نیازی که در او احساس می‌شود دعوتی بی‌رنگ است تا او خود را برای آینده آماده کند. ما باید از زمان برای روشن کردن راه این جوانان چه پسر چه دختر بهره بگیریم. شاید ما باید بیشتر برای کسانی که به نگرانی‌هایشان دل بسته‌اند کاری انجام دهیم، بطوری که به جای قضاوت نسل امروزی آنها را راهنمایی کنیم.

خداوند برای پسر و دختر نوجوان مقدر نکرده که در تنهایی و انزوا زندگی کنند. در طرح ابدی او، مرد و زن باید به یک اتحاد پایدار برسند: «خوب نیست که آدم تنها باشد». پس شما به یک زندگی مشترک خوانده شده‌اید، اما بدانید که هیچ تجربه‌ی گذرای جامعه - حتی دوستی - نمی‌تواند عمق چنین اتحادی را پر کند. ازدواج هدیه‌ی مجانی یک انسان به انسان دیگر است، یکی خود را آشکار به دیگری می‌سپارد بطوری که دیگری درهای شخصیتی باطنی خود را به سوی او باز کرده و هدیه‌ی معشوق خود را دریافت می‌کند تا به کمال برسد. عشق در عمیق‌ترین مراحل، از اتحاد است.

اتحاد جسمانی بین زن و شوهر منبع ثبات برای هر کدام و فرصتی برای آزاد سازی خود است؛ و از طریق اتحاد روحی روانی زن و شوهر متقابلاً یکدیگر را کامل می‌کنند. بنابراین، این هدیه‌ی دو جانبه آنها همان ثمر

شده‌اید. ورزشکاری که از تمرین سر باز زند و قصد داشته باشد در مسابقه‌ای حساس شرکت کند، خیلی زود مجبور خواهد شد که از رقابت کنار برود. نقاش و یا موسیقی دانی که نخواهد اصول لازم برای تکمیل هنرش را بپذیرد به خاطر بی‌استعداد بودن مورد نکوهش قرار خواهد گرفت. نوجوانی که برای ارضای اشتیاق عشق زمان لازم برای آمادگی خود در راه رسیدن به عشق واقعی را نپذیرد واقعاً خود را فریب می‌دهد و تلاش‌های بی‌حاصل او برای این عطش ناکام خواهد شد، زیرا عمق و یکپارچگی شخصیتی آینده خود را به خطر می‌اندازد. برای دکتر یا مهندس شدن باید سال‌های زیادی وقت صرف کرد. چرا می‌ترسیم که بپذیریم، آماده شدن برای عشق زمانی طولانی را طلب می‌کند؟

اگر بخواهید خانه‌تان را خیلی سریع بسازید، می‌توانید بدون زیربنا آن را بسازید، می‌توانید سقف‌تان را قبل از اینکه دیوارها را کاملاً بالا ببرید بسازید، می‌توانید روی گچ خیس رنگ بزنید و سپس می‌توانید دوستان‌تان را مسخره کنید، دوستانی که هنوز کارهای باقیمانده زیادی دارند تا ساختن خانه‌ای را به پایان برسانند که می‌خواهند دارای نمایی زیبا، بادوام و خوب ساخته شده باشد. با اولین طوفان ساختمان ناقص شما فرو خواهد ریخت. اگر شما می‌خواهید فقط برای رضایت خود هر فرصت سهل‌الوصولی که پیش می‌آید را بپذیرید شاید خیال باطل و گذرایی از رشد سریع را تجربه کنید. مانند کار گذاشتن سقف قبل از اینکه دیوارها کامل شوند یا لایه‌ای از رنگ روشن به روی گچ‌های خیس و بدین نحو شما بنیاد زندگی خانوادگی خود را متزلزل ساخته و باعث خواهید شد که خیلی زود فرو ریزد.

امیال جسمانی که نوجوانان در خود حس می‌کنند برانگیخته‌ی عشق نیستند، بلکه هیجان‌ات‌پسری جوان در حضور یک دختر (نه شخص دیگری) یا هیجان‌ات‌دختری جوان در حضور پسر (نه شخص دیگری)

است. این مسایل حرکات هر وجود است که در ابتدا به شکلی مبهم و سپس به طور واضح‌تر آنچه را که برای تکامل شخصی لازم است را کشف می‌کنند. هر کس که ازدواجش تنها از روی عشق و دلباختگی بوده، خانواده‌ای را بر روی‌ش بنا کرده است.

نوجوان، بچه‌ای است که در سیر گرفتن از دستان خداست. و این کار از طریق میانجیگری والدینش و توجه و مسئولیت شخصی نسبت به جسم، عواطف و اندیشه‌هایش صورت می‌گیرد. او با توسعه این موارد و تحت تسلط در آوردن آنها به یک بزرگسال تبدیل خواهد شد. سپس او قادر خواهد بود خود را بطور کامل و با وفاداری به شخص دیگری بسپارد بطوری که دیگری را به کمال برساند و متقابلاً هدیه‌ی او را نیز دریافت کند. لازمه داشتن عشقی در بافت خانواده، پیشکش کردن استعداد، عواطف، جسم و به عبارتی تمام وجود خود است. اگر به عنوان یک نوجوان به دختری بگوئید دوستت دارم، یا دارید مرتکب اشتباهی می‌شوید، یک اشتباه جدی، و یا دروغ می‌گویید که این کار به معنی سوء استفاده نرفت انگیزی از اعتماد شخص دیگر به حرف‌های شماست. پس زمانی که می‌گویید: دوستت دارم در واقع می‌گویید: «من خود را به تو هدیه می‌کنم». و برای اینکه خودتان را هدیه کنید باید متعلق به خود باشید. آیا با این سنی که دارید به خودتان تعلق دارید؟

البته دوستی بین پسر و دختر مسئله‌ای ایجاد نمی‌کند، اما دردسر از زمانی آغاز می‌شود که آنها بازی عشق را آغاز می‌کنند و عشق وسیله بازی نیست. اگر می‌بینید که مجذوب شخص دیگری شده‌اید، زیرا در او عمق دانایی را دیده‌اید و یا او اندام زیبایی دارد، سعی نکنید برای به دست آوردن او نظر او را جلب کنید، به جای این کار از میل جدید در راه آماده سازی کامل خود برای هدیه کردن خود و پذیرش هدیه دیگری بهره بگیرید. دوره نوجوانی چه از جنبه جسمانی و چه عاطفی و چه عقلانی

نشانه‌ای از طرف خداوند است که می‌گوید: زمان آماده شدن است، زمان آماده کردن خود برای اتحاد با شخص دیگر است. لازمه آموزش دادن خود برای عشق، رشته درازی از پیروزی‌ها و کامیابی‌ها نیست. بلکه احترام گذاشتن به خود و دیگران است به نحوی که قادر باشید برای جسم و شخصیت دیگری احترام قایل شوید. و این امر به معنای غنی کردن شخصیت خود است به طوری که قادر باشید دیگران را غنی سازید، به معنای فراموش کردن خود است. به نحوی که دیگری را مانند یک حیوان تسخیر نکنید بلکه خود را مانند یک انسان به او بسپارید. و این به معنای باز کردن خود به سوی دیگران است، تجربه کردن روابط دوستانه است تا قادر باشید دیگری را در زندگی خود بپذیرید، بدین معنی که با خداوند یکی شوید به نحوی که در خداوند قادر باشید با دیگران یکی شوید. اگر می‌خواهید عشق حقیقی را تجربه کنید باید هم اکنون راه‌های ابراز عشق را بیاموزید و این کار با محبت به انسان‌ها و برادرانتان میسر است.

انسان و فن آوری

امروزه انسان مدرن قادر است مالک انواع و اقسام کالاهای مختلف باشد. این توانایی پایان غم‌انگیزی برای او به همراه خواهد داشت. او با فراموش کردن تقدم بودن بر داشتن، ارزش‌های ثانوی را به ارزش‌های غایی ترجیح داده است. در دنیای معاصر سهولت در کسب خواسته‌های انسانی با نیروی سیری ناپذیر لذت‌ها توأم شده است. اگر چه این تسهیلات برای بسیاری از مردم دنیا محدود می‌باشد، ولی آنها باید هوشیار باشند که در گردباد شهوات لجام گسیخته گرفتار نشوند. انسان که با خودفریبی کور شده است فراموش می‌کند که حیثیت واقعی او وابسته به حجم دارائی‌هایش نیست بلکه وابسته به چگونگی زندگی

باطنی اوست، زندگی که به سوی الوهیت باز است. پس اگر کاخی که انسان بر روی ماسه بنا کرده فرو نریزد، روح او در راه تکامل متوقف می‌شود.

شما می‌خواهید کمی مهم‌تر باشید، می‌خواهید قدرت بیشتری بکار بگیرید و همچنین تمام زندگیتان را در کار و تلاش هستید تا آنچه که می‌خواهید بدست آورید. اگر سه چرخه‌ای داشته باشید، دوست دارید که یک دوچرخه داشته باشید، اگر دوچرخه را بدست بیاورید آنوقت دوست دارید که یک اتومبیل داشته باشید. اگر اتومبیلی با قدرت یکصد اسب بخار داشته باشید دوست دارید اتومبیلی با قدرت دویست اسب بخار بخار داشته باشید. رشد نیازهای شما به مادیات همیشه بیشتر از آنچه است که شما دریافت می‌کنید. برای رسیدن به مال و منال نیاز به پول دارید. اگر هفته‌ای ۱۵ پوند درآمد داشته باشید با خود می‌اندیشید که ۱۵ پوند کفاف نخواهد کرد مگر اینکه هفته‌ای ۲۵ پوند درآمد داشته باشید، وقتی در آمدتان به ۲۵ پوند رسید آنوقت نظرتان به ۳۵ پوند تغییر خواهد کرد. اگر پنجاه یا یکصد پوند هم در بیاورید کافی نخواهد بود، زیرا همیشه سطح مشخصی برای یک زندگی مطلوب در ذهن خود دارید که می‌خواهید آن را فراهم کنید و بعد از همه این حرف‌ها تازه باید نگاهتان به آینده باشد...

شما در آرزوهایتان تنها نخواهید بود، دنیای مدرن کاملاً موافق مراد شماست. قهرمانان دنیای مدرن ثروتمند، با نفوذ و مشهورند. در دنیای مدرن ارزش همه چیز را بر حسب بازدهی آن می‌سنجند، چه نظام سیاسی باشد چه فلسفه زندگی و یا حتی انسان باشد. اگر به دانا بودن خود افتخار می‌کنید هنوز بر اساس کمیت آنچه که در خود دارید می‌سنجید نه بر اساس کیفیت افکار اصیل. شما ذهن خود را با تصورات و افکار دلخواه خود مشغول می‌کنید و صحنه ساز افکار رایج هستید. مجلات، مقاله‌ها و

فیلم‌های مستند همه به شما امکان آگاهی کامل را می‌دهند. درست است که شما باید رشد کنید اما بدبختانه در مورد ابزاری که برای رسیدن به چنین هدفی باید به کار بگیرید فریب خورده‌اید. شما چهار پایه کوچکی زیر پای خود گذاشته‌اید تا بلند قد به نظر برسید. سپس چند اینچ بدان می‌افزایید تا به خود بقبولانید که بزرگ شده‌اید. شایستگی واقعی انسان به آنچه که او انجام می‌دهد نیست بلکه به آنچه که هست. چه فرقی می‌کند که صندلی زیر پایتان چقدر بلند باشد، زیرا دارائی‌ها و مال و منال به شما مقام نمی‌دهند اما عمق زندگی روحانی شماست که شما را تا به آغوش الهی خداوند می‌رساند.

برای یک بچه، بازی با خروارها اسباب بازی خسته کننده خواهد بود. دوستدار واقعی موسیقی در مجموعه ای از آلات موسیقی بدون نوازنده لذتی نمی‌بیند. شخصی که صادقانه به دنبال تجربه یک عشق واقعی است تنها با احساسات ارضا نخواهد شد و مهم نیست که چند بار به او پیشنهاد می‌شود. انسانی که در عمیق ترین مراحل شخصیتی اش به سوی الوهیت در حرکت است نمی‌تواند با انبار کردن مال و ثروت خلأ زندگی را پر کند. هر چه توقع شما در سطح مطلوب زندگی بالا می‌رود تا شما را شاد کند، خطر غم و نارضایتی شما را بیشتر تهدید می‌کند. انسانی که در تقلا جمع کردن مال و ثروت است و می‌کوشد تا برای راحتی و لذت‌هایش هر آنچه را که می‌تواند جمع کند، بالأخره به جایی خواهد رسید که در خود توانایی اندیشیدن و رسیدن به دیگر اهداف زندگی را نمی‌بیند. چه پایان غم انگیزی برای زندگی است. او در چهار راه زندگی تصمیم اشتباهی گرفته است، اکنون او دیگر نمی‌تواند تصور کند که راه دیگری به سوی خوشبختی می‌رفت. و اگر کسی هم قبول کند که به او بگویید راهی وجود دارد او باور نمی‌کند.

وقتی که انسان بردهٔ مادیات می‌شود هر چیز دیگری جایگاه خود را در زندگی از دست می‌دهد. دولت‌سازمانی بزرگ‌تر از ادارهٔ پلیس است که

برای ایجاد تولید و توزیع بطور کافی عمل می‌کند؛ دیگر اخلاق تضمین کنندهٔ توانایی فرد برای کسب ثروت نخواهد بود. مذهب تضمینی بر ارضای خود می‌شود، صدقه دادن ناآرامی‌های وجدان را آرام می‌کند. در مقابل چشمان همکارانتان مانند انسانی نیکوکار ظاهر می‌شوید اما بر خلاف این حقیقت وسعت دیدگاهتان کمتر شده و بسیار کوتاه نظر خواهید شد. اموال زیاد داشتن هیچ چیزی به شخصیت شما نمی‌افزاید. داشتن آنچه را که می‌خواهید شما را به ظاهر ثروتمند می‌کند اما واقعاً شما را آدم متشخصی نمی‌کند.

کل تاریخ بشر گواهی است بر این سر در گمی مداوم میان مسائلی که شایستگی انسان را می‌سازند. تنها زمانی که انسان از فکر ساختن شهر و برج‌های سر به فلک کشیده دست بکشد می‌تواند به خداوند برسد. انسان اول باید خود را از خود کامگی مادیات آزاد کند و او تنها با پذیرفتن دیدگاهی جدید نسبت به مادیات می‌تواند چنین کاری انجام دهد.

هم اکنون بیشتر وقت خود را در تلاشید تا چیزی به دست بیاورید. بهای آن مهم نیست، وقت کمی می‌خواهید تا برای خود کسی شوید. برای چند لحظه صبر کنید و نگاهی به زندگی‌تان بیاندازید تا نسبت به مسایل زیبای زندگی سپاسگزار باشید تا یاد بگیرید که آزادانه دوست داشته باشید و دعا کنید. اما شما اعتراض می‌کنید: «من برای خودم کار نمی‌کنم بلکه برای بچه‌هایم، من نمی‌خواهم آنها هم همان راهی که من رفتم بروند...» اگر در برنامه ریزی برای آینده‌شان نمی‌توانید ببینید که از اموال و دارائی‌هایشان بگذرند، شما تا حدی کوتاه نظر هستید. بزرگ کردن بچه تنها به معنی غذا دادن کافی به او نیست بلکه در اختیار گذاشتن آنچه برای انسان شدن نیاز دارد نیز می‌باشد. اگر شما واقعاً می‌خواهید آیندهٔ آنها را بسازید باید از آنها انسان بسازید. اگر چنین کاری بکنید دیگر نیازی به نگرانی نیست، زیرا آنها قادر خواهند بود نیازهای مادی

خود را برطرف کنند تا انسان بمانند و حتی در راه تکامل بشری پیشرفت بیشتری داشته باشند. اموال دنیا در ذات خود بد نیستند، تنها زمانی که آنها شرط لازم برای ارزش انسان محسوب شوند دیگر ذات خوب خود را از دست می دهند. شما نباید مالک مال و اموال زیادی باشید که گرفتار آنها بشوید و شما را از پیشرفت در تکامل باز دارند. اگر بیشتر از غنای روحی برای آنها ارزش قایل شوید، زندگی باطنی شما را سرکوب خواهند کرد. برای شما بهتر است که لحظه ای گرسنه بمانید تا اینکه اجازه بدهید زندگی روحانی تان قربانی دست و پابسته ای باشد که در آخر زندگی باطنی شما را محال کند.

فقیر بودن لزوماً بدین معنی نیست که شما برده اموال دنیا نیستید: با رویاهایی که در سر می پرورانید، با حسادتی که نسبت به آنهایی که ثروتمند هستند دارید، با سعی و تلاش برای به دست آوردن مادیات (نه بخاطر اشتیاقی که برای عدالت و عشق به دیگران دارید بلکه به خاطر لذت بردن از آنها برای خود) وابستگی خود را به این مسایل نشان می دهید. برای اطمینان از اینکه آیا به مال دنیا وابسته اید یا نه، سعی کنید هر یک را هر از چند گاهی از خود دور نگه دارید. اگر این کار در شما احساس پشیمانی ایجاد کند دوباره آن را انجام دهید: زیرا این نشانگر این است که اموال شما بر شما غلبه کرده اند. و در آخر با هماهنگ کردن آنها با خود از آنها دل می کنید. هر چقدر نسبت به اموال این دنیا وابستگی نداشته باشید آزادتر خواهید بود تا به یک تکامل واقعی دست بیابید. عیسی مسیح به ما گفته است که هیچ کسی نمی تواند دو آقا را در یک زمان خدمت کند، ما باید از خدا و ثروت را یکی انتخاب کنیم. اگر شما واقعاً می خواهید برای خود کسی شوید، پس باید خدا را انتخاب کنید. چهار پایه کوچک شما چند اینچ شما را بالا خواهد برد اما خداوند الوهیت را به شما پیشنهاد می کند.

رسالت الهی انسان

هر انسانی در والاترین مراحل شخصیتی میل به تکامل دارد، این میل ریشه در الوهیت دارد اما همیشه در امر تحقق آن، مشکلات این دنیا سد راه آن شده اند. حتی اگر لازم نباشد حقیقت گناه را هم به حساب آورد و یا حتی اگر انسان می توانست یک زندگی انسانی اصیل را با مهار و هدایت امیال فطری اش بسازد، باز هم ناراضی خواهد بود. با این حساب آیا رسالت الهی انسان برای او آشکار است؟ پدر آسمانی می خواهد از مخلوقات خود فرزند بسازد. تنها فیض است که برای انسان تکامل واقعی را به همراه دارد. زیرا تنها فیض است که می تواند او را به طور کامل به مسیح تبدیل کند.

آیا می دانید که علت اکثر رنج و عذاب ها در شما چیست؟ ناراضیاتی هایتان، بی قراری هایتان، درگیری شما بین آنچه که می خواهید و آنچه که واقعاً دارید، آنچه که می خواهید باشید و آنچه که هستید، اشتیاق شما برای دانستن راز وجود خود و راز وجود دنیا، ناشکیبایی شما برای خوشبختی کامل، دردهای کوچک و زیادی که زندگیتان را محاصره کرده اند. انتظار شما برای یک زندگی روحانی واقعی، شریری که در خود و یا در اطراف خود می بینید، تشنگی شما بر عشق و تلاش های بی ثمرتان برای ارضای این تشنگی و عدم کفایت محبت انسانی به عبارتی آنچه که بیشتر باعث رنج شما می شود یعنی عامل شکست شما در راه تکامل، ناکامل بودن شماست.

آیا می دانید که چه چیزی را بیشتر می خواهید؟ الوهیت، زیبایی الهی، پاکی الهی، تقدس الهی، آرامش الهی، حقیقت الهی، عشق الهی، زندگی الهی، و یا...؟ به هر حال خواهید دید که الوهیت از آنچه که تصور می کردید بسیار فراتر است زیرا الوهیت خداوندی است که آسمان و زمین

را آفرید. امیال چندگانه شما به الوهیت می‌تواند به یک میل تبدیل شود، یعنی علاقه به عیسی مسیح، زیرا مسیح پاکی، حقیقت، محبت، زندگی و... است. این اشتیاق برای تکامل و یکپارچگی شخصیت هدیه خداوند است. محبت اوست که شما را انتخاب کرده است: «متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که ما را مبارک ساخت به هر برکت روحانی در جای‌های آسمانی در مسیح. چنان که ما را پیش از بنیاد عالم در او برگزید تا در حضور او در محبت مقدس و بی‌عیب باشیم». خدا از ابتدا برای شما نه به عنوان یک مخلوق بلکه به عنوان یک مخلوق الهی فکر کرده است. وقتی مسیح این امکان را به شما داده که فرزند خدا باشید خود را با فرزند انسان بودن قانع نکنید. مسیحیت تنها مجموعه‌ای از مراسم مذهبی، یا شریعت و یا مجموعه‌ای از اعتقادات نیست، بلکه حقیقت یک زندگی است. مسیحیت خود زندگی است و نه فقط وسیله‌ای برای زندگی.

اگرچه روح انسان به سوی الوهیت باز است، ولی با این حال محدودیتی هم وجود دارد زیرا که هرگز نمی‌تواند به الوهیت برسد. اگر به تکامل نهایی رسیدید می‌توانید به طرح خداوند که در فرزندش عیسی مسیح آشکار شد داخل شوید. شما باید در او دوباره تولد یابید یا به عبارتی عیسی مسیح را بپوشید. مراسم تعمید زمینه‌ای را فراهم می‌کند که در آن به این زندگی جدید پیوند بخورید. شما از طریق آن به راز زندگی و مرگ عیسی داخل می‌شوید. به واسطه او یعنی اولین مولود برادران است که می‌توانید فرزند خدا شوید و به واسطه او برادر همه انسان‌ها گردید.

شیطان طوری زندگی شما را به دست گرفته که با قوت خود نمی‌توانید بر او غلبه یابید و این را هم می‌دانید. عیسی مسیح بارگناهان شما را بر دوش کشید و شما را از بند آن نجات داد. اما شما باید این نجات دهنده را در زندگی خود بپذیرید، زیرا شما تنها توسط عیسی مسیح، نجات دهنده تان است که می‌توانید از شریری که شما را در بر گرفته رهایی

یابید. یک تاک و شاخه‌هایش اتحادی را مانند سر و اعضای بدن در خود می‌سازند. شما به واسطه زندگی الهی با عیسی مسیح متحد شده‌اید و با او و بدن اسرارآمیزش متحد می‌شوید. یک رودخانه اگر آب سرچشمه‌اش را قطع کنند، خشک خواهد شد و با نور خورشید بالأخره محو خواهد گردید. اگر عیسی مسیح را نپذیرید نمی‌توانید بطور کامل زندگی کنید. زندگی منجی قیام کرده باید زندگی شما باشد. این دقیقاً همان معنای عبارت زندگی الهی است.

زندگی عیسی مسیح به واسطه ایمان فکر شما را تسخیر می‌کند. شما می‌خواهید راز خود و دنیا را بدانید. بر پایه ایمان می‌توانید خود و دنیا را همانطور که خدا می‌بیند، ببینید. زندگی عیسی مسیح احساسات، اراده و هیجانات شما را از طریق آن محبتی تحت کنترل در می‌آورد که شما طالب هستید هیچ محدودیتی نداشته باشد. اکنون شما می‌توانید با تمام قلب خداوند را دوست بدارید. زندگی عیسی مسیح اعمال و تمام امیال شما را به واسطه امید تحت کنترل خود در می‌آورد. با همان امیدی که شما می‌خواهید در زندگی موفقیت کسب کنید، اکنون می‌توانید قدرت خداوند را در زندگیتان ببینید. با این قدرت یقین حاصل می‌کنید که پیروزی شما ابدی است. زندگی مسیح بدن شمارا در کنترل خود در می‌آورد و در آن بذر فناپذیری را می‌کارد. شما می‌خواهید زندگی کاملی داشته باشید، در عیسی مسیح تا به ابد زندگی خواهید کرد. اگر خواست شما این است که عیسی مسیح را در سرشت انسانی خود ببینید، روح القدس به تدریج تمام زندگی شمارا از درون تبدیل خواهد کرد.

عیسی مسیح این مراسم (تعمید) را به عنوان وسیله‌ای برای برقراری ارتباط با هر فرد، بنیان نهاد و به واسطه این مراسم زندگی قیام کرده‌اش را به دیگران منتقل می‌کند. اگر شما خود را از این ملاقات با عیسی محروم کنید، بطور جدی هدف تکامل خود را در خطر می‌اندازید، عیسی مسیح از

شما نخواسته است که به او احترام بگذارید یا از او تقلید کنید و یا دوست او شوید، بلکه او می‌خواهد که تمام زندگی شما در او عوض شود. پولس قدیس خود شخصاً مفهوم الهی شدن انسان در عیسی مسیح را تجربه کرده است: «با مسیح مصلوب شدم ولی زندگی می‌کنم لیکن نه من بعد از این. بلکه مسیح در من زندگی می‌کند...». کار عیسی مسیح هنوز تمام نشده است، و این کار تنها زمانی به پایان می‌رسد که این زندگی جدید در زندگی هر انسانی آغاز بشود. زمانی که تمام دنیا و متعلقاتش خدمتگزار انسان جدید و مطابق با اراده‌ی خداوند می‌شود، زمانی که بدن اسرار آمیز عیسی مسیح کامل می‌شود. و این زمانی است که تمام بشر در روح محبت اتحادی دوباره به دست آورده باشند. سپس طرح پدر به انجام می‌رسد یعنی بازسازی (تازه کردن) همه چیز در عیسی مسیح، چه در آسمان و چه در زمین. اگر عیسی مسیح را انتخاب کرده اید باید با جان و دل در خدمت او باشید. یک زندگی مسیحی باید بر پایه‌ی ایمان به مسیح استوار باشد، حتی در جزئیات. یک مسیحی خوانده شده تا در تحقق طرح بزرگ پدر همکاری کند. زندگی مسیح در شما باید تمام جنبه‌های زندگی را با تلاش مداوم دگرگون سازد، تا انسانی شوید که روی پای خود بایستید و از طریق محبت به همه‌ی انسان‌ها با آنها یکی شوید. بدین ترتیب شما چه از بعد زمان و چه از بعد مکان به کامل کردن تجسم مسیح کمک خواهید کرد. شما با تلاش‌ها و زحماتی که با جان و دل پذیرفته اید و به خداوند تقدیم می‌کنید به توسعه ثمره‌ی نجات کمک می‌کنید. با محبتی که در خانواده دارید و یا در محل کارتان، چه کار فکری باشد، یا کار جسمی و یا هنری، شما در واقع به تکامل خلقت خداوند کمک می‌کنید. بطور خلاصه شما در مسیح سازنده‌ی ملکوت خداوند هستید.

کامیابی شخصی شما و دنیایی که در آن زندگی می‌کنید هرگز در این به دست نمی‌آید، تنها در آخر زمان است که همه چیز در مسیح قیام کرده

پایان می‌یابد (کامل می‌شود)، زمانی که همه‌ی ما در کنار یکدیگر جمع می‌شویم تا زندگی فنا ناپذیر آمیخته با محبت را از تثلیث اقدس داشته باشیم. شما به امید تکامل کامل خود امکانات خود را در این زندگی محدود می‌کنید. شما تنها به قیام جسم به تکامل دست نخواهید یافت و تنها یک راه برای احقاق این هدف وجود دارد و آن عیسی مسیح است.

* * *

خود را همانگونه که هستید بپذیرید

بسیاری زندگی باطنی خود را در رکود مطلق می بینند. و در نتیجه زندگی‌شان به سوی یأس کامل پیش می رود و زندگی بی هدف و بی ثمری دارند. دلیل آن هم این است که آنها هرگز خود را آنطور که هستند با تمام محدودیت‌هایشان و همچنین تمام امکاناتشان نپذیرفته اند. آنچه که به آنها توصیه می شود این است که صدافتی واقعی در برابر وضعیت خود داشته باشند و خود را با فروتنی به خداوند تسلیم کنند. بدین ترتیب از ترسی که آنها را باز می دارد آزاد خواهند شد و یاد می گیرند که خودشان باشند. در بررسی پایانی تنها راهی که آنها را قادر خواهد ساخت تا در زندگی‌شان موفقیت کسب کنند و به دیگران خدمت کنند را خواهیم فهمید.

بخش دوم

انسان و زندگی او

شاید مریض و بی حال هستید و یا تحصیلات چندانی ندارید، یا خود را ناتوان می بینید یا زیبا نیستید، و یا شخصیتی موفق ندارید.... و یا شاید خانواده تان هرگز شما را تشویق و کمک نکرده تا نیازهای شخصی و خواهش های خود را بر آورده کنید. شاید دوستان تان شما را درک نمی کنند و یا احساس می کنید که در محل کارتان موفق نیستید در حالی که می توانستید برای خود کسی باشید.... به طور خلاصه، پشت کردن به خود و یک محیط ناموافق امکانات تان را محدود کرده اند و طبیعتاً مایوس و دلسرد می شوید. نگاهی به خودتان بیاندازید: شما هرگز محدودیت های خود را نپذیرفته اید. می پرسید چگونه؟ این افکار اغلب در ذهن شما می آید: اگر سالم بودم فلان کار را می کردم، اگر دیگران مرا درک می کردند، می توانستم.... اگر.... و تمام زندگی شما با اگرها توأم شده است. حسادت به دیگران و ناامیدی ها بر زندگیتان غلبه کرده است. آیا تا به حال اتفاق افتاده که به خود بگوئید: مطمئنم او می تواند انجام دهد نه

من.... اگر مغز او، تحصیلات او و شخصیت او را داشتم.... اگر.... و آیا لحن شما از روی کینه و یا حالت گفتارتان از روی نفرت از خود، محیط و بطور کل زندگیتان نیست؟

تا زمانی که خود را آنگونه که هستید نپذیرید، قادر نخواهید بود که زندگی کاملی برای خود بسازید زیرا همیشه بدون دانستن آنچه که اکنون فراهم است در حسرت و وسایل و امکاناتی هستید که دیگران برای ساختن زندگیشان آنها را داشتند. اسباب و ابزاری که شما در دسترس دارید برای اهدافتان خوب است. با حسرت خوردن به زندگی دیگران خود را آزار ندهید، زندگی خود را دریابید و کار خود را آغاز کنید. از اعتراف به محدودیت‌های خود شانه خالی نکنید. زیرا که اگر اعتراف نکنید برای شما گران تمام خواهد شد. نپذیرفتن محدودیت‌ها آنها را دور نمی‌کند. اگر آنها وجود دارند، نادیده پنداشتن آنها فرصتی را برای آنها ایجاد می‌کند تا زندگی شما را تسخیر کرده و به تباهی بکشانند. اما پذیرفتن آنها همانظوری که هستند، نه آنها را کم کرده نه آنها را زیاد می‌کند.

اگر موردی هست که می‌توانید آن را تغییر دهید چرا معطلید؟ مشغول شوید اما با آرامش و احتیاط. اگر موردی هم وجود دارد که نمی‌توانید تغییرش دهید، آن را همان طور که هست بپذیرید. البته منظور ما این نیست که خود را با کوله باری از یأس به سرنوشت بسپارید. باید سرنوشت خود را بسازید و به واقعیت جواب مثبت دهید. مهم نیست که اجازه بدهید بر شما فائق شود، آن را تحمل کرده و به خداوند بسپارید. مطمئن باشید که شما در نظر خداوند نه کمتر و نه بیشتر از افراد مورد حسادت شما عزیز هستید. نگرانی و غم و اندوه خود را به دست‌های او بسپارید.... با اطمینان به قدرت او ایمان بیاورید و کمتر به توانائی‌های خود در حل مشکلات ببالید. هر چقدر محدودیت‌هایتان بیشتر باشد به همان اندازه آنها را بپذیرید و به خداوند تقدیم کنید و خواهید فهمید که فقر شما منبع ثروت شما شده‌اند.

محدودیت‌های شما مانع از موفقیت‌هایتان نیستند؛ آنها نیز نشانه‌هایی از طرف خدا برای راهی که در زندگی باید در پیش بگیرید هستند. شاید شما زیاد خوش صحبت نیستید، آیا این علامتی بر این نیست که باید یاد بگیرید که شنونده خوبی باشید؟ شاید آدم کم رو و خجالتی هستید به جای اینکه سعی کنید خود را به دیگران بقبولانید و بر آنها تسلط بیابید، باید زندگی خود را در خون گرمی و میهمان نوازی و محبت تبدیل کنید. اگر شخصی با ضریب هوشی بالایی نیستید، بدان معنی است که زندگی شما باید یکی از زندگی‌های فعال و پرتحرک باشد.... و غیره.... محدودیت‌های خود را بشناسید، بپذیرید و بسپارید، اما همان روال عادی را با تمام امکاناتتان برای پیشرفت خود پیش بگیرید.

شما نیز نقاط قوتی دارید و اگر فکر کنید که هیچ نقطه قوتی در خود ندارید نشانه خضوع و فروتنی شما نیست، بلکه بیشتر تظاهر محض و یا حرفی بی معنی است (مگر اینکه مشکلات عصبی داشته باشید). اعتراف به استعدادهایی که خداوند به ما داده کار بدی نیست، زمانی غرور در ما نمایانگر می‌شود که فکر می‌کنیم این استعدادها را خود به دست آورده‌ایم. یک فرد متواضع و اصیل از هیچ چیز نمی‌ترسد، حتی از خودش. او از اعتراف به اعمال و حتی محدودیت‌های خود نمی‌ترسد. او از دیگران نمی‌ترسد و نه از محیطی که در آن زندگی می‌کند. تنها ترس او ترس از خداوند است که ابتدای حکمت است.

هنگامی که هدیه‌ای از طرف دوستی دریافت می‌کنید معمولاً بسته را بی‌درنگ باز می‌کنید. هدیه تحسین شما را بر می‌انگیزد، رضایت خود را ابراز داشته و از آورنده آن تشکر می‌کنید. پدر آسمانی شما استعداد‌های مختلف بسیاری را به شما عطا کرده است، اما اغلب اوقات شما حتی نمی‌خواهید که به آنها توجه کنید و از آنها لذت ببرید. شما نقش قدیس را بازی می‌کنید اما حتی این زحمت را به خود نمی‌دهید که در مقابل کسی

که هدیه را می دهد مؤدب باشید. هدایای پدر آسمانی شما تنها برای استفاده شخصی نیست. آنها هم برای استفاده دیگران و هم برای او، به شما عطا شده است. اگر انتظار بیشتر از این داشته باشید، بیشتر نیز از شما انتظار می رود و اگر موردی نباشد که از آن بترسید، این امر اعتراف استعدادهایتان نیست، بلکه ناکامی شما در استفاده بهینه از آنهاست.

خود را بپذیرید، اما با در نظر گرفتن دیگران. چرا شما از رئیس و یا همکار خود (هر کسی که نسبت به شما از مقام بالاتری برخوردار است) و یا هر کسی که می تواند خود را بهتر از شما مطرح کند می ترسید؟ چه کسی بیشتر از شما درباره مسئله ای می داند؟ چرا او تأثیر مطلوبی بر شما داشته است؟ چرا اینقدر خجالتی هستید؟ چرا احساس حقارت شما را فلج کرده است؟ زیرا خود را آنطور که در روابط با دیگران هستید نپذیرفته اید و از آنچه که دیگران در مورد شما فکر خواهند کرد می ترسید. اگر از دیگران واهمه دارید، به خاطر داشته باشید که اگر خود را آنطور که هستید بپذیرید این امر سر آغاز تأثیر مثبت بر آنها خواهد بود.

به دنبال این نباشید که در غالب شخص دیگری زندگی کنید. تو شخص دیگری نیستی. پدر به هر یک از ما زندگی داده تا زندگی کنیم. تلاش برای زندگی به جای دیگری مانند این است که لباس های شخص دیگری را بپوشیم، این لباس ها به تن او زیبا جلوه می کنند. در مورد اینکه دیگران چه فکر می کنند نگران نباشید. اگر به محدودیت های خود اعتراف کنید دیگران نیز محدودیت های شما را می پذیرند. به هر حال اگر آنها بی ببرند که شما می ترسید یا خجالت می کشید و یا اینکه می خواهید با وانمود کردن به اینکه شخص دیگری باشید که در واقع نیستید قصد فریب آنها را دارید مطمئناً مطرود خواهید شد. از گفتن این عبارت نترسید: «نمی دانم، این توانایی را ندارم، نمی فهمم». بدین طریق بر دیگران تأثیر خواهید گذاشت، زیرا آنها به کسی احتیاج دارند که دائماً

مایل است محدودیت های خود را بیان کند، و آنها نیز تشویق می شوند که محدودیت های خود را شناخته و آنها را اعتراف کنند.

خودتان باشید. دیگران به شما احتیاج دارند همانطوری که خداوند خواسته که شما خود باشید. شما حق ندارید که چهره ای دروغین از خود نشان دهید و به آنچه که نیستید تظاهر کنید، مگر اینکه بخواهید دیگران را فریب دهید. به خود بگویید: می خواهم مسایل جدیدی را وارد این زندگی شخصی کنم، زیرا آنکه مرا دیده هرگز شخصی مانند من را ملاقات نکرده و نخواهد کرد، زیرا در نظر خداوند من یک نفر و بدون جانشین هستم.

همه ما به نحوی کامل نیستیم. اتحاد تمام انسان هاست که خانواده بشر را می سازد و اتحاد در مسیح نیز بدن اسرار آمیز را. محدودیت های شما دعوتی به سوی اتحاد با تمام انسان هاست، اتحادی که ریشه در عشق دارد. فقط یک خواسته داشته باشید: بدون هیچ قید و بندی کامل باشید، و این آن چیزی است که خداوند می خواهد... و سپس کامل خواهید بود.

راز شادمانی

هر یک از ما خواهان شادی هستیم. در واقع تاریخ نژاد بشری می تواند به نحوی داستانی طولانی و سفری دشوار در جستجوی شادی باشد. اما خوشبختی همچنان در افق های دور دست است. در همان لحظه ای که انسان می پندارد که بالأخره به آن دست یافته است، همانا به محدودیت های آن پی خواهد برد، می بیند که از دستش می رود و باری دیگر چشم به دور دستها می دوزد، جایی که امید او به یافتن خوشبختی است. انسان کور درست در جایی به دنبال خوشبختی می گردد که قادر نیست آن را بیابد. و بدین نحو در هر حرکتی خود را مغلوب می بیند و در

دراز مدت دلسرد شده و تصمیم می‌گیرد که خود را به احساسات گذرا و آنی بسپارد و یا یأس بر او غلبه کند و نتیجتاً می‌بیند که خوشبختی خیال باطنی بیش نیست. اما خوشبختی واقعی وجود دارد و می‌توان آن را تجربه کرد.

زندگی شما کاملاً صرف جستجو برای شادی است، اما شما مانند دونه‌ای هستید که در صدد برنده شدن در مسابقه است، بدون اینکه هدفش (مقصدش) را بداند. برای لحظه‌ای بایستید تا راه صحیح را پیدا کنید، هدف از هر حرکت شما در نهایت به سمت خوشبختی است و خود خداوند است که این اشتیاق را در اعماق قلب انسان کاشته است، شما برای خوشبختی ساخته شده‌اید و این اشتیاقی که احساس می‌کنید دعوتی از سوی خدا و در واقع بازتابی از راه‌های ابدیت می‌باشد. این اشتیاق در عدم رضایت باقی نمی‌ماند زیرا خداوند دانه را تنها با هدف درو کردن آن می‌کارد. به این ندا گوش دهید و آن را از طرف خدا بپذیرید.

ما همه شادی و لذت را در زندگیمان تجربه کرده‌ایم. لذت را باید خوشی جسم و شادی را خوشی روح تعریف کرد. تنها با لذت خود را قانع نکنید. زیرا لذت هرگز نمی‌تواند شما را راضی کند. اگر خوشبختی را احساس نمی‌کنید امری غیر عادی نیست زیرا این اشتیاق شما را به هر سو می‌کشد و هر چه بیشتر سعی می‌کنید که این عطش را رفع کنید شدیدتر می‌شود. البته پس از آن هم شما احساس شاد بودن را در خود ندارید. اگر در زندگیتان تنها در جستجوی لذت باشید در واقع خود را محکوم به تحمل و نارضایتی بی‌پایانی می‌کنید. لذت‌های حال به محض شکفتن پژمرده خواهند شد و به زودی در سیلاب بی‌رحم روزگار بلعیده می‌شوند.

از سوی دیگر، شادی واقعیت روح و در فناپذیری روح سهیم است. آن را در زندگی خود بپذیرید و در همان حال مفهوم ابدیت را نیز تجربه کنید. مشکلات شما، آزمایش‌ها، درد، رنج و مرگ نباید شادی روح شما را زایل گردانند. باید گفت لذت و رنج دو عنصر نامتجانس هستند اما

شادی قادر است حتی دشوارترین رنج‌ها را التیام بخشد. باید در نظر داشت، تا هنگامی که به دنبال نهایت لذت‌ها نباشیم، خود لذت‌ها اصالتاً مسئله‌بدی نیستند. لذت‌هایی که استعدادهای خداوند هستند با شکرگزاری بپذیرید تا در طول راه زندگیتان به شما کمک کنند، اما همین که در طول این راه بایستید و لذت‌ها را برای خود بخواهید آن وقت شادی شما قوت خود را از دست می‌دهد.

نقطه شروع جاده‌ای که به خوشبختی منتهی می‌شود روبه‌روی شماست و به روی دیگران ختم می‌شود نه بالعکس. شما خوشبخت نیستید؟ چرا؟ زیرا هیچ کس به کارها، موفقیت‌ها و تلاش‌های شما توجه نمی‌کند؟ زیرا احساس می‌کنید که دوستان ندارند و یا از شما قدردانی نمی‌شود؟ از خدا بخواهید که شما را به خاطر اندوهتان ببخشد پس متوجه دیگران بشوید. از زندگیشان بپرسید، به آنها گوش دهید، به کارهایشان علاقه نشان دهید، نکات مثبتشان را به خاطر بسپارید... و این دیگران بدون پنهان کاری شما را از نگرانی‌هایتان آزاد خواهند کرد و هدیه شادی را برای شما به ارمغان می‌آورند.

چرا امروز انقدر نگران هستید؟ شاید دقیقاً علت آن را نمی‌دانید؟ خستگی، ناکامی، و تمام غم و غصه‌های خود را که همیشه آرامش روحی شما را برهم می‌زنند به خداوند بسپارید. سپس به همسران، برادرانتان، همسایگانان، همکارانان و... لبخند بزنید. لبخند شما شادی باطنی شما را نشان می‌دهد، شادی که بسیار بعید بنظر می‌رسید. شادیتان دقیقاً زمانی آغاز می‌شود که شما از جستجو برای خوشبختی شخصی خود دست کشیده باشید و به دنبال خوشبختی دیگران باشید.

اگر به هر حال پی برده‌اید که غم و اندوه شما را آزار می‌دهد برای لحظه‌ای باز ایستید و سعی کنید که بفهمید موضوع از چه قرار است؟ شما

همیشه در عمیق ترین مراحل شخصیتی خود نشانه هایی از دوست داشتن خود را می بینید، اما دلسرد نشوید. آنچه را که هنوز سعی دارید برای خودتان به دست بیاورید، به خداوند بسپارید و سپس در کارهای خود در طلب شادی نزدیکان خود باشید.

تعارض موجود در ما از این حقیقت نشأت می گیرد که خواهش های ما نامحدود هستند در حالی که توانایی ما در تحقق بخشیدن به آنها بسیار محدود است. همچنین باید پی ببرید که هرگز بدون خداوند، کسی که به تنهایی می تواند آرزوهای نامحدود شما را برآورده کند، خوشحال نخواهد بود. دلیل این امر هم این است که میل به خوشبختی که هر یک از ما آن را احساس می کنیم در حقیقت اشتیاق به خداوند است. وای بر آنانی که در صدد ارضای خود هستند، کسانی که شعله های اشتیاق به الوهیت را در سطح دریای لذت های زودگذر خاموش کرده اند. خوش به حال آنانی که هنوز گرمای این اشتیاق را حس می کنند. شادی باید با سپردن مداوم زنده نگه داشته شود، اما این امر خود مستلزم خود فراموشی است و سرانجام این خود را باید کشت. شادی چیزی جز یک زندگی جدید نیست که ما با از دست دادن زندگی کهنه و گناه آلود آن را به دست می آوریم. در مسیح و به واسطه او راز شادی و راز مقام به یک معنی هستند. کجا در ارتباطی مستقیم با مسیح قرار می گیریم؟ هر چقدر به او نزدیکتر باشید همانقدر در خود شادی را در می یابید. زندگی خدا دقیقاً، شادی واقعی است زیرا با بخشیدن واقعی مأنوس است. خدا شادی است و با سپردن خود به خداوند شما خود را به شادی می سپارید.

اثرات نگرانی

انواع نگرانی همواره هر یک از ما را آزار می دهند و به خاطر اینکه ما به نوعی نامحدود هستیم قادریم که جایی برای نگرانی های بیشتر ایجاد کنیم. به سادگی می توان گفت که بسیاری از این نگرانی ها بی علت هستند و در نتیجه باید آنها را از زندگی خود بیرون کنیم. با این حال گاهی اوقات نگرانی های ما کاملاً بجا بوده و حتی در مورد دیگران خیلی خوب هستند، اما آنقدر قدرت نداریم که به تنهایی بار آن را به دوش بگیریم و کمتر قادر به رفع آنها هستیم. نگرانی را می توان از بین برد. اگر می خواهیم زندگی کاملی داشته باشیم باید نگرانی هایمان را به شخص دیگری بسپاریم. اما تنها یک نفر حاضر است بار نگرانی های ما را بردارد.

شاید شما مریض هستید مثلاً معده درد یا سر درد دارید، مبتلاً به آسم هستید، زخم های متعددی در بدن دارید، موهائتان سفید می شود، صورتتان کم کم چین و چروک های ناشی از کهولت را نشان می دهد و شاید خسته و دلسرد شده اید. زندگیتان کوله باری از مشکلات بی پایان به نظر می رسد؛ نمی دانم به کجا پناه ببرم، هرگز آرامش روحی را احساس نکرده ام، و بدین نحو شما زندگی خود را به سختی سپری می کنید، فقط کمی سر حال هستید و هرگز طعم شادی واقعی و یا آرامش واقعی را نچشیده اید.

این امر در سطح وسیع صادق است زیرا دائماً خیل عظیمی از نگرانی ها شما را مشوش می کنند، خیل عظیمی که هر روز که می گذرد با تمام قوا در حرکت است، لشکری که برای سال ها در زندگی شما در حال پیشرفت بوده است، لشکری که هدفش انهدام شماست، شاید به آهستگی این کار را می کند ولی توفقی در کارش نیست. مشکلاتی که شما روزانه با آن مواجه هستید سهم اندکی در نگرانی های شما دارند اما ناکامی هایی که در درون شما محبوس شده و راه خروجی هم ندارند شما را از پای در می آورند.

احساس حسادت که هر روز شما را مثل خوره می خورد و فرقی هم نمی کند که وجود آنها را صراحتاً ابراز کنید و یا آن را پشت نقابی از اندوه، حزن، خشم و یا سکوتی آشکار پنهان کنید. شما احساس کینه می کنید زیرا آدم مهمی نیستید، مورد توجه قرار نمی گیرید و به شما بی اعتنایی می شود. در وجود شما ترس حاکم است، ترس از واقعه ای که فریب الوقوع است و یا از برخی وسوسه ها. ترس شما از اینکه تأثیر خوبی نداشته باشید، از ناکامی، از اینکه مورد پذیرش دیگران نباشید. خشم و میل به انتقام گرفتن: «حتماً تلافی می کنه، انتقاممو ازش می گیرم، فقط اگه می دونستم...».

احساس شک و تردید: «موفق نمی شم، غیر ممکنه، برام خیلی مشکله، هرگز منو درک نمی کنه...». پشیمانیهایتان: «فقط اگه می توانستم دوباره شروع کنم، دیگه جبرانش غیر ممکنه...» دروغ های شما، بدجنسی هایتان، دیدگاه های منفی تان، غیبت کردن هایتان، تهمت هایی که به دیگران می زنید، حسادت هایتان... و بقیه هم یک روی سکه هستند، این زهر که هر روزه در گفتگوها، لبخندها، حالات و برنامه هایتان نفوذ می کند، این زهر سمی و خطرناک ابتدا شخصیت شما را مسموم کرده، سپس مانند اسلحه ای بر علیه دیگران عمل می کند. استعداد های بالقوه شما برای یک زندگی پر از محبت واقعاً نامحدود هستند، اما امکانات شما از هر جنبه محدود می باشند که این محدودیت ناشی از تأثیرات ژنتیکی (که می تواند به شکل مثبت برای استفاده بهتر عمل کند) و ناکامی ها و بی کفایتی های شخصی شماست. تمام گذشته شما در انتظار این بوده که در زندگیتان تحولی صورت گیرد: رؤیاهای بی فایده شما در طول روز، کتاب خواندن ها، تجربه هایتان، امیالتان، انتظار شما برای انتقام، دلخوشی شما به غرور... آیا اغلب خود را ندیده اید که از انباشته های زندگی گذشته خود برای کارها از دیدگاهی استفاده می کردید که باید مدتها پیش کنار گذاشته می شد؟

شما می توانید تمایل به شرارت که به سادگی قابل تشخیص است را در خود ببینید و به همانطور که می توانید این کار را بکنید. از قرار معلوم برخی هم از نظر پنهان شده، زیر تجربه سال ها دفن شده اند؟ شرارت ها هم هستند که سرکوب شده و دیگر یادی از آنها نمی شود و واقعاً مرده و دفن شده به نظر می رسند. هیچ چیز از حقیقت بالاتر نیست. تمام زندگی گذشته شما در زمان حال ادامه می یابد و این تاریخ شب و روز در کار است، چه آگاه باشید و چه نباشید. این شریری که در شما به زندگیش ادامه می دهد همچون سرطانی است که این قدرت را دارد تا سلامتی روح را از شما بگیرد، شما در اعتراض می گوید: غیرممکن است. چگونه ممکن است که کینه ها و احساسات قلب من در سال گذشته تأثیری بر زندگی کنونی من داشته باشد؟ ناکامی من در درک دیگران، تحقیر کردن، بی تفاوتی هایم، دیگر گذشته است، دیگر به زندگی کنونی من ربطی ندارند؟ ناامیدی هایی که در لحظه های گوناگون در زندگیم به من دست داده دیگر همه گذشته است، آزمایش ها، ناکامی ها، همه تمام شده و گذشته است. سری که درد می کند را دستمال نهند.

اما اینقدر احمقانه فکر نکنید: حتی اگر چه ظاهراً آنها کنار گذاشته شده و فراموش شده اند تمام این اعمال و دیدگاه های زندگی گذشته شما ادامه داشته و تأثیر خود را بر شما خواهند گذاشت.

غذای فاسدی که در فریزر خانه شما گذاشته شود می تواند شما و خانواده تان را مسموم کند مگر اینکه آن را دور بریزید. نگرانی های گذشته شما، مهم یا بی اهمیت، می توانند تمام زندگی شما را مسموم کنند، مگر اینکه کاری برای آنها صورت بگیرد. شما باید از برخی نگرانی هایی که وقت شما را اشغال کرده خجالت بکشید و در حالی که قصد دارید آنها را از زندگی خود بردارید برای آنها طلب بخشش کنید. به هر حال باید با دریافت نان روزانه، با تأمین آینده، با ایجاد تسهیلات

آموزشی برای فرزندان، با صلح و عدالت با برادرانتان، در دنیایی که در آن زندگی می‌کنید و باید هدیه شود، خود را مشغول کنید.

شما هر روزه تحت اشکال مختلف و در روزهای متفاوت با این مشغله‌ها و بسیاری مانند آنها مواجه‌اید، آیا باید این نگرانی‌ها را جزو لاینفک زندگی خود بدانید و یاد بگیرید که خیلی ضعیف هستید؟ شما باید آنها را به خداوند بسپارید. اما پس شما شخصاً چه کاری انجام می‌دهید؟ بسیار مشکل است که بی‌ریا دیدگاهی کودکانه داشته باشید، و هیچ چیز را برای خود نگه ندارید، همیشه همه چیز - حتی شادی‌هایتان - را به دیگری بدهید. بسیار مشکل است که در این طرف راه بروید یعنی همیشه دستتان را مطمئن در دست او قرار دهید، بسیار کوچک شوید، بسیار معصوم، بسیار متواضع به خود اجازه دهید که متحمل شوید. شاید خیلی احساس بزرگی می‌کنید. کی می‌خواهید بفهمید که قادر نیستید بدون او چیزی را متحمل می‌شوید، حتی خودتان را!؟

نگرانی‌هایتان را به خداوند بسپارید

اگر سعی کنیم بدون دلواپسی زندگی کنیم، تلاش بیهوده انجام می‌دهیم. مشکلات زندگی از هر سو ما را احاطه کرده و خاکریزهای بیرونی ما را می‌شکافند و ما را در زندگی باطنی در سر درگمی دائم نگه می‌دارند. ما نمی‌توانیم خود را برای مدتی طولانی با این جنگ وفق دهیم و از نیروهایی که بر علیه ما صف کشیده‌اند استفاده بهینه را ببریم مگر اینکه، خالصانه و بی‌درنگ تمام مشکلات خود را به دست خداوند بسپاریم. سال‌ها طول خواهد کشید تا ضعف شخصی خود را در هر مرحله از زندگی با قوت خداوند جایگزین کنیم. اما به محض اینکه این تغییر و تحولات را انجام دهیم، آرامش خداوند را در زندگی‌مان تجربه خواهیم کرد.

شما لباس‌های کثیف و تمیز را روی هم نمی‌ریزید، همانطور که سیب‌های فاسد و تازه را کنار یکدیگر نمی‌گذارید، شما باید هر اثری از نگرانی را (چه گذشته چه حال چه آینده) از زندگی خود دور کنید، البته اگر می‌خواهید آرامش واقعی را بیابید. وگرنه نگرانی‌های شما همچون زخمی شروع چرک کرده و انتشار می‌یابد. این امر بدان معنی نیست که سعی کنید همه چیز را با تلاش خود انجام دهید تا نگرانی‌های خود را فراموش کنید و یا آنها را در هم کوبید و یا وجود آنها را انکار نمایید. با انجام چنین کاری آنها برای مدت کوتاهی پنهان می‌شوند ولی چندی بعد دوباره خود را نشان می‌دهند. بجای اینکه آنها را بشناسید که چه هستند، سعی کنید که ببینید منشأشان کجاست و چرا همچنان شما را آزار می‌دهند. جدای همه اینها سعی نکنید که با آنها بجنگید. به جای این کار آنها را به خداوند بسپارید.

با یک بار سعی و تلاش قادر نخواهید بود که خود را از شر آنها آزاد کنید. شما باید دائماً سر سپردگی خود را نشان دهید و این امر تنها با یک بار امکان پذیر نیست، شما باید دائماً بسپارید. اما اگر تصمیم بگیرید که حتی برای یک لحظه در برابر یک نگرانی مقاومت نکنید و در نتیجه همه چیز را به خداوند بسپارید قوتی را تجربه خواهید کرد که با قدرت خداوند آمیخته است. آیا مسئله‌ای از زندگی گذشته‌تان باعث نگرانی شما می‌شود؟ مثلاً برخی از ناکامی‌ها؟ چرا؟ شما اکنون نمی‌توانید برای گذشته‌تان کاری انجام دهید. پشیمانی مداوم شما را گمراه نموده و تنها پوش برای کینه‌هایتان غرور جریحه دار شده‌تان است. احساس پشیمانی زاده‌ی محبت است، اما همین که دست‌های بخشش آن را شفا داد محبت جلوه‌ی خود را با عزمی راسخ در آینده نمایان می‌سازد. اگر ناکامی‌ها، پشیمانی و ندامت و مسایل گذشته‌ی شما دائماً در ذهنتان تداعی شوند، آن وقت ریشه‌های زندگی کنونی شما را خشک خواهند کرد.

شاید فکر کردن به آینده است که شما را آزار می‌دهد. شاید دلهره شروع کار جدید شما را آزار می‌دهد، یا مصاحبه‌ای که در پیش دارید، یا شاید دلهره از کاری که می‌خواهید انجام دهید و برخی از وسوسه‌ها که به طور خاص شما را به ستوه آورده (مقابله با آن را سخت می‌بینید). چرا اینقدر می‌ترسید؟ آینده هنوز نیامده است؛ اینقدر قدرتتان را صرف مسایل پوچ نکنید. آینده را به خدا بسپارید، حتی تمام جزئیات آن را، و زمان حال را تا آنجا که امکان دارد خوب زندگی کنید. آیا زمان حال است که شما را نگران می‌کند؟ شما نمی‌توانید با مشکلاتی که برایتان پیش می‌آید روبه‌رو شوید...؟ چرا؟ مشکلات به تنهایی سد راه شما نیستند، بلکه روشی که با آن مواجه می‌شوید. اگر در مقابل یک دیوار ایستاده‌اید سر خود را به آن نکوبید، با خونسردی و به آرامی به آن نگاه کنید ببینید ارتفاعش چقدر است. اگر خیلی مستحکم و بلند است و نمی‌توانید از آن رد شوید، وضعیت را آنطور که هست بپذیرید. آن را به خداوند بسپارید، ناامیدی خود را در حل مشکلات به خداوند بسپارید. سپس مسیر دیگری را انتخاب کنید. برخی افراد که بیش از حد از اتومبیل خود استفاده می‌کنند موتور اتومبیلشان را فرسوده می‌سازند. شما چطور؟ شما می‌توانید بار مسئولیت کنونی خود را به دوش گیرید، خداوند به شما قوت می‌دهد. اما نمی‌توانید بار مسئولیت فردا و همچنین روزهای بعد را بدون بروز مشکلاتی بدان اضافه کنید. به شما این قوت داده نمی‌شود که بار زیادتری را متحمل شوید. به هر حال در این مواقع می‌توانید راه دیگری را انتخاب کنید. شما باید مسایل را آنطور که هستند بپذیرید. شاید یک بیماری باشد، معلولیت، یک ملاقات کننده، یک شغل، صورت حسابی که باید بپردازید، خرج تحصیل بچه‌هایتان، کاری که باید انجام شود، تصمیمی که باید اتخاذ گردد... زود این مسایل را به مشکلات ربط ندهید. مشکلات خود را همانطور که هستند قبول کنید و بدون هیچ قید و

شرطی همراه با اضطرابی که شما را آزار می‌دهد به خداوند بسپارید. چطور می‌توانم این کار را انجام دهم. چگونه می‌توانم از این ضعف آزاد شوم، چه مسیری را باید اتخاذ کنم؟ با اعتماد همه را به خدا بسپارید: شک، ترس، سرشکستگی‌ها، واکنش‌های شما نسبت به آشنایان، آنچه مردم می‌گویند و خواهند گفت.

اگر قصد دارید در مورد یک سری مسایل تصمیم بگیرید حداقل چند لحظه، یا اگر فرصتی دارید یک یا دو هفته صبر کنید و سپس به آن مشکلی که دارید رجوع کنید و هر آنچه که باید در کنار خداوند انجام شود را انجام دهید. خواهید دید که مشکل شما اینقدر هم دشوار نیست، زیرا خدا نور و قوت جدیدی را در شما برانگیخته است تا مشکلات خود را حل کنید. او بسیار حکیم تر و قوی تر از شماست!

لحظه‌ای به خداوند می‌گوئید که تمام توکل و اعتمادتان بر اوست و سپس نظرتان عوض شده و با ابراز نگرانی‌ها به او می‌گوئید که چنین چیزی نگفته‌اید. اگر می‌بینید که اکثر اوقات نگران و مضطرب هستید، یعنی مسایل بر وفق مراد شما نیست، به خاطر اینکه می‌خواهید زندگیتان بر حسب آمال و آرزوهای خودتان، مطابق با یک الگوی انسانی باشد و همه چیز را تنها با توانایی‌های فردی خود به دست بیاورید. به محض اینکه خودتان را بدون معطلی به دستهای خداوند بسپارید، قوتی جدید را برای مواجهه با زندگی خواهید شناخت. می‌توانید از یک موفقیت نهایی اطمینان حاصل کنید، اگر چه ممکن است آن موفقیتی نباشد که در ذهن می‌پرورانید. بچه‌ای که سعی دارد بار زیادی را حمل کند بالأخره خسته می‌شود و می‌افتد و آسیب می‌بیند. اما اگر او خود بپذیرد که بچه است، پدرش بار او را برایش حمل خواهد کرد و حتی او را بلند کرده و در آغوش خود می‌گیرد. خداوند شما را مجبور نخواهد کرد که بار نگرانی‌ها، کار و زندگیتان را به او بدهید. او همیشه در کنار شما حاضر است، صبورانه،

محتاطانه، منتظر شماست تا مشکلات خود را به او بسپارید. اما به میل و اراده خودتان. او منتظر شماست تا کارهای خود را با اعتمادی به او بسپارید. چرا همیشه اصرار دارید که قسمت اعظم کارها را خود انجام دهید؟ چرا به تنهایی تلاش می کنید و تنها از خدا می خواهید که به شما کمک کند؟ چرا همه چیز را به او نمی سپارید و نمی گذارید که بارتان را از شما بردارد؟ چرا قلب و دستهایتان را به او نمی سپارید تا آنطور که می خواهد از آن استفاده کند؟

مسیح قبل از اینکه روی صلیب جان دهد با فروتنی به پدر گفت: «ای پدر، به دستهای تو روح خود را می سپارم». فراموش نکنیم این همان روحی بود که بار تمام گناهان، رنج ها و نگرانی های این دنیا را به دوش می کشید. سه روز بعد پدر، پسر را به تازگی خواند، زندگی پر از نور و جلال یعنی «رستاخیز». هر شب باید شما نسبت به تمام نگرانی ها و اضطراب ها بمیرید، چه منطقی باشد چه نباشد. با یک روح فروتن همه چیز را به دست های پدر بسپارید بطوری که هر روز صبح او شما را صدا بزند و برای یک روز جدید از خواب بیدارتان کند، روزی آزاد از تمام اضطراب های دیروز. «روح خود را به دست های تو می سپارم زیرا تو ای خدا نجات دهنده من هستی، تو ای خدای وفادار (مز ۳۰:۶)». «به سلامتی می خسبم و به خواب هم می روم زیرا که تو فقط ای خداوند مرا در اطمینان ساکن می سازی». (مز ۴:۸). اگر می خواهید آزاد باشید و در روح جوان، شاد، آرام، قوی و موفق، باشید هر روز و هر لحظه نگرانی خود را به خداوند بسپارید و او شما را حفظ خواهد کرد. (مز ۵۴:۲۳).

چگونه آزاد شویم؟

یک نوجوان با تعجب می گوید، سرانجام کی به آزادی خواهیم رسید. طبقه کارگر فریاد می زند، به ما نان و آزادی بدهید و برای اینکه این آزادی را به دست بیاورد و یا از حقوقش دفاع کند آماده است تا بجنگد و یا حتی اگر لازم باشد بمیرد. هر گاه جامعه ای بخواهد یکی از اعضایش را تنبیه نماید، آزادی را از او سلب می کند. ولی با این حال برای اکثر افراد هویت آزادی نامشخص است. این امر چیزی نیست جز برداشتن هر نوع محدودیت، انجام هر کاری که شخص می خواهد انجام دهد، رفتن به جایی در هر زمانی که دلش می خواهد و به شکلی نمایان نتها شبیه کاریکاتور یک آزادی واقعی در روح است.

علاوه بر حذف هر گونه محدودیت آزادی واقعی مستلزم جدا شدن از خود و به قصد رسیدن به مرحله ای والاتر است. با تمام این اوصاف، ما باید به آزادی از خود برسیم. آزادی انسان به شکل بارزی محدود است و از این رو تنها از جنبه معنوی می تواند به آن دست یابد. تنها خدا کاملاً آزاد است. در این زندگی، تنها دوستان نزدیک خداوند معنی آزادی واقعی را می دانند همانهایی که در راههای قدوسیت پیشتاز بودند.

به نظر می رسد آزادی با ارزش ترین هدیه خداست، زیرا آزادی برای او خیلی گران تمام شده، یعنی همان درد و رنج و مرگ پسرش. گذشته از محبت عمیق او نسبت به ما و به خاطر اینکه در عوض ما هم او را دوست بداریم، خدا دوست دارد که انسان معنی یک آزادی واقعی را درک کند. اکثر انسان ها فکر می کنند که زمانی که قادر باشند بگویند: «می توانم درست آنچه را که دوست دارم انجام بدهم»، آزادی دارند و در واقع می گویند: هیچ چیز مانع من نیست، مجبور نیستم آنچه را که دوست ندارم انجام دهم، می توانم آنچه را که دوست دارم به خوبی انجام دهم، هیچ کس

نمی‌تواند مانع من بشود، این همان آزادی است که حیوانات از آن لذت می‌برند، اما مشخص است که آن آزادی که باید در خور انسان باشد، نیست چه برسد به اینکه پسر خدا باشد.

حتی اگر مجبور بودید مابقی زندگی خود را فلج و دست و پا بسته در رختخواب باشید، یا پشت میله‌های زندان زندگی کنید، باز هم می‌توانستید آنطور که می‌خواستید آزاد زندگی کنید، زیرا آزادی انسان نباید با سیال بودن او تعریف شود، بلکه باید در عمیق‌ترین مراحل روح شکل بگیرد. مگر اینکه ذهنتان از خود آگاهی باز ایستد - که در آن صورت نمی‌توان گفت که یک عامل آزاد هستید - که هیچ چیز نتواند آزادی را از شما بگیرد، زیرا هیچ چیز نمی‌تواند روح انسان را بر خلاف اراده‌اش زندانی کند. اگر می‌خواهید آزاد باشید باید در مقابل خود بایستید. باید آزادی را تصاحب کنید.

اگر سرسختانه برای خود دلیل بیاورید و مثلاً بگوئید: تقصیر من نبود، من فقط مثل او هستم، نمی‌توانم بدون او طاقت بیاورم. من اشتباه کردم ولی هرگز اعتراف نمی‌کنم، من نمی‌توانم کاری انجام دهم، تمام وقتم را صرف خواب و خیال می‌کنم، اما نمی‌توانم برای آن کاری بکنم. چرا چنین فکر می‌کنم؟ حدس می‌زنم هر شخص دیگر چنین می‌کند، من نمی‌توانم مانند او نباشم. نمی‌خواستم آن کار را انجام دهم، اما سرانجام انجام دادم! شما آزاد نیستید، شما یک برده‌اید. شما برده‌ خود، برده‌ گذشته خود، برده‌ شرایط، برده‌ دنیا، شما تا زمانی که نتوانید روی پای خود بایستید آزاد نیستید. تا زمانی که روحتان کنترل جسم، احساسات و تصورات شما را به دست نگیرد، آزاد نیستید.

اگر حتی یک طناب قایقی را به ساحل نگه داشته باشد، آن قایق نمی‌تواند حرکت کند، و یا اگر فقط یک کابل بالن را به زمین نگه داشته باشد آن بالن نمی‌تواند آزادانه پرواز کند. و شما نیز تا زمانی که حتی به یک چیز و یا یک شخص وابسته باشید به نحوی که دیگر بر خودتان کنترل

نداشته باشید نمی‌توانید آزاد باشید. کارها و وسایل نیستند که به شما وابسته‌اند بلکه شما هستید که به آنها دل بسته‌اید. شما خود را مانند برده در مقابل آنها یافته‌اید. هر چه وسایل بیشتری داشته باشید، هر چه کار بیشتری برای انجام دهید، هر چه لباس بیشتر برای پوشیدن داشته باشید، هر چه افتخارات بیشتری داشته باشید، هر چه پول بیشتری در بیاورید، آزاد شدن سخت‌تر خواهد بود. زیرا دلبستگی‌هایتان بیشتر می‌شود. بادل‌کندن از این مسایل شما آزادی را به دست خواهید آورد.

به هر حال آزادی به معنای بی‌تفاوت بودن نیست. برای شما کاملاً طبیعی است که در دنیایی که زندگی می‌کنید خوشی را بیابید، اما باید مراقب باشید وقتی که زمان انتخاب هدف زندگیتان است، شادی‌ها و رنج‌هایتان بیش از حد شما را تحت تأثیر قرار ندهند، و وقتی که تصمیمی گرفته‌اید مانعی برای انجام آن تصمیم نشود. چه فایده‌ای دارد که پاهای قوی و چابکی داشته باشید ولی راه را ندانید؟ وقتی کسی را ندارید که عشق خود را به او ابراز کنید عاشق بودن چه فایده‌ای دارد؟ اگر ندانید که چگونه از آزادی که به دست آورده‌اید استفاده کنید، غلبه بر نفس، بر ضمیر ناخودآگاه و ضمیر نیمه آگاه، غلبه بر عادت‌ها و بر محدودیت‌ها، چیرگی بر خود، یا میل به خدمت به دیگران چه فایده‌ای دارد؟ اگر برای چیزی آزادی ندارید، شما واقعاً آزاد نیستید زیرا خود را بازیچه دو دلی، عدم ثبات، و اضطراب می‌بینید. آزادی واقعی اختیاری است که دارید، وقتی دلبستگی خود را از دست می‌دهید و آقای خودتان می‌شوید، وقتی که همیشه خوب را انتخاب می‌کنید و وقتی که با عزمی راسخ به انتخاب خود پایبند هستید. اگر می‌خواهید یک آزادی واقعی را بدست بیاورید، باید از طرح بزرگ خداوند برای دنیایی که خلق کرده آگاه باشید، یعنی از توجه بیش از حد پدر به شما، و وقتی بر امیال جسمانی، احساسی و عاطفی خود مسلط شدید و سخاوتمندانه آنها را در خدمت خداوند در آورده‌اید،

آنوقت باید از طریق محبتی که شما را با پسر، عیسی مسیح یکی می کند به دنبال داخل شدن به طرح الهی باشید. اگر تنها به دنبال ارضای غرایز خود هستید، تنها آزادی حیوانی را خواهید فهمید. اگر به دنبال تصورات، اراده خود، غرور و خود خواهی باشید، شما آزادی یک انسان گناهکار را درک خواهید کرد. اما اگر، اراده خداوند را انجام دهید، آزادی مردی که مانند خدا ساخته شده را خواهید فهمید، یعنی آزادی یک فرزند خدا.

میزان آزادی شما بسته به این است که از اراده چه کسی پیروی می کنید. توانایی شما در انجام اراده پدر بیانگر مقدار آزادی شماست. استقلال کامل و فرصت برای ارضای امیال، خواهش ها و هوس ها فقط کاریکاتوری از آزادی واقعی هستند و اینها می توانند بلافاصله به وسیله اطاعت دور شوند. زیرا آزادی واقعی از طریق اطاعت از خداوند به انجام می رسد، کسی که اراده اش از طریق کلیسا متوجه ماست، متوجه برادران ارشد ما، وظایف روزانه ما و شرایط معمول زندگی ما، اطاعت واقعی مستلزم آزادی واقعی است، اما آزادی واقعی با اطاعت بوجود آمده و تکرار می شود.

اگر واقعاً در مسیح آزاد هستید، هیچ چیز نمی تواند شما را در راه رسیدن به خداوند باز دارد. زیرا قادر خواهید بود محدودیت های پسندیده و ناپسند را به ابزارهای زیادی برای دستیابی به هدف تبدیل کنید. عیسی مسیح با مطیع شدن حتی تا دم مرگ، آزادی واقعی را برای شما به ارمغان آورده است. با مردن با او نسبت به گناهان، خود را از هر شکل اسارت آزاد خواهید کرد و با او در زندگی جدیدی از آزادی، قیام خواهید کرد. با توبه کردن اجازه یافتید تا آزادی گم شده خود را بار دیگر به دست آورید. هر گاه فریب گناهان را نخورید، هر گاه بندهایی را که شما را بر زمین بسته پاره کنید، بطوری که کاملتر به مسیح تعلق یابید، آزادی واقعی را بیشتر احساس می کنید. وقتی خودتان را بدون درنگ یکبار برای همیشه با آزادکننده تان پیوند زدید، آن وقت کاملاً آزاد خواهید بود.

چگونه زیبا باشیم (زیبایی ما در چیست)؟

چه تعدادی از مردان و زنان با علاقه شدید مجذوب قیافه خود هستند! البته توجه به این گونه مسایل کار پسندیده ای است اما وسواس داشتن بر سر آنها غیر منطقی و غیر عادی است. بطور کلی توجه زیاد به زیبایی بدن امری کاملاً اشتباه است، زیرا تمام تلاش ما برای زیبا کردن ظاهر خود ثمره مفیدی به همراه نخواهد داشت. زیبایی واقعی از درون سرچشمه می گیرد و در تولد روحانی نمایان می شود، سپس مانند نور روحی که خدا شده خود را می تاباند. این همان زیبایی تحسین برانگیز است.

روژلبی که استفاده می کنید چه رنگی است؟ شامپوی سر شما از چه مارکی است؟ آیا کمی تاس شده اید؟ وزنتان کم شده است؟ دوست دارید لباستان چه رنگی باشد؟ سؤال کردن در این باره اهمیتی ندارد. به هر حال اگر می خواهید واقعاً جذاب باشید باید جای دیگری به دنبال آن باشید. داشتن یک میز زیبا خوب است، اما وقتی غذایی نداشته باشید تا روی آن بگذارید، دیگر وجود آن میز چه فایده ای دارد؟ خیلی جالب است که قاب عکس زیبایی داشته باشید اما چه فایده که نقاشی (پوستری) نداشته باشید که در آن بگذارید؟ چلچراغ یک وسیله تزئیناتی اضافی است اما چه فایده که برقی برای روشن کردن آن نباشد؟ اگر خدا به شما صورتی زیبا و قیافه ای جذاب داده، متشکر او باشید اما زیبایی جسم چه تأثیری بر شخصیت دارد. بدن شما باید خانه ای باشد که شما صاحب آن هستید، اما به یاد داشته باشید که شما در مقابل اموال خود در برابر خدا مسئول هستید. فقط به نمای خانه خود توجه نداشته باشید بلکه داخل آن را نیز ببینید، زیرا خداوند تنها به ظاهر نمی نگرد. به ظاهر خود توجه نمایید اما طوری آن را برای دیگران آراسته کنید که یک نیروی اطمینان بخش از تازگی و اعتماد به نفس بیابید.

هر چه منظره زیباتر باشد و سوسه برای شستن و لذت بردن از چشم انداز قوی تر می شود، و در نتیجه علت سفر فراموش می گردد. زیبایی جسمانی راهی است که از طریق آن به زیبایی باطنی روح می رسیم. در میانه راه نایستید و گرنه به هدف سفر خود نخواهید رسید. ما همه می دانیم که یک تصویر سه بعدی چقدر زیباست اما وقتی همان تصویر یک بعدی می شود، مرده و بی روح به نظر می رسد. زمانی که ما بعد روح را از کسی حذف کنیم، در واقع منبع واقعی زیبایی او را از او گرفته ایم، زیرا زیبایی باید با مدارجی که روح خود را از طریق شکل ظاهری نمایان می سازد، سنجیده شود. ما اغلب می گوئیم: «دستهایش مانند دست یک مرد خشنه، یا مثل یک آدم خسیسه، یا مثل یک هنرمنده، یا از دستهایش معلوم است که شخصیت حساسی دارد. ... قیافه خشنی دارد، شبیه یک آدم ریاکاره یا آدم رک و راسته، به نظر می رسد شخصیت بسته و یا بازی داره، اون آدم مهربونیه... و یا اصلاً احساس همدردی نداره...». حق با ماست ما کاملاً درست می گوئیم. زیرا بدن، دستها، صورت، هر کدام بیانگر حالات درونی یک شخص هستند. اینها برای شخصی که از این نشانه ها سر در می آورد، تصویر واضحی از درون انسان را ارائه می کنند.

هیچکس نمی تواند از قدرت خارق العاده افکارش، احساساتش، و تمام باطن خود فرار کند، زیرا روح به همان اندازه جزیی سازنده از ترکیب و اشکال، ظاهر بیرونی انسان هستند چرا که نبوغ هنرمندانه انسان از روح برای هنر و هدایت حرکات دست خود الهام می گیرد. چه بخواهید و چه نخواهید ظاهر بیرونی شما مهری بر باطن شماست. در زندگی بعدی، بدن قیام کرده ما تمام جزئیات زیبایی روح را منعکس می کند. بی پیرایگی یک بچه همیشه زبازد خاص و عام است، مهم نیست که مجبور باشد چه مدل لباس و چه رنگی بپوشد، اما این یک زیبایی پیرومند است، همان روحی که در دست های خداوند تازه و جوان است. پیری بر این زیبایی تأثیری

ندارد زیرا این زیبایی روح است که حتی اگر صورت هم چروکیده شود و دست ها پژمرده شوند خود را نشان می دهد.

اگر توجه شما فقط معطوف زیبایی جسمانی باشد، درست مانند گل زردی هستید که فردای آن روز می میرد. به هر حال اگر دنبال زیبایی روح هستید، در خود گنجی را در آسمان می اندوزید که دزدان زمانه نمی توانند آن را از شما برابیند، کرم داخل یک سیب بالأخره یک روز از پوست سر در می آورد، زیرا فاسد شدن درون سیب آن را مجبور می کند که به سطح بیرونی بیاید. اگر قلبتان شرور باشد، بالأخره حقیقت خود را نشان می دهد. صورت و دستان شما بر فساد درون شما شهادت خواهند داد. زیبایی جسمانی موجب واکنش جسمانی می شود و آنهایی که خود را در دام آن گرفتار می سازند سرانجام در ناامیدی و نارضایتی هایشان دست و پا می زنند. شریب از زیبایی برای مقاصد خود بهره می برد، او آنهایی که زود تسلیم می شوند را فریب داده و به اسارت در می آورد و این سرانجام تمام امید سلامتی درون را از بین می برد. زندگی مسیحی نیز زیباییهای خاص خود را داراست و اگر اینها را اهداف خود بسازیم، معنی سلامتی باطن و پاکی نهاد را خواهیم دید، زیرا ما راهی را پیش خواهیم گرفت که مقصدش خداوند است. در زندگی که از برکت خداوند پر است، زیبایی وصف ناپذیری دیده می شود.

برای مثال مردی مانند چارلز دفوکالد را در نظر بگیرید. اگر چه صورت او بسیار زشت بود اما زیبایی نهاد او نمایان بود. خداوند از طریق برکت خاص خود گاهی اوقات اجازه می دهد که علایمی مشخص و مشهود از انسانیت در جسم قدیسان نمایان شود، اما امتیاز جلال دادن مسیح تنها مختص قدیسان نمی باشد. اگر زندگی عیسی مسیح را الگو قرار داده اید، نگاه شما نگاه او خواهد شد. لبخند شما لبخند او، و روی شما روی او می شود. اگر می خواهید ظاهری زیبا داشته باشید، یک دقیقه جلوی آینه، پنج دقیقه در مقابل روح خود و پانزده دقیقه در مقابل خداوند بایستید.

چگونه پرمشغله نباشیم؟

کار کردن بی وقفه یکی از بی رحم ترین بت های دنیای معاصر است. ما کارهای زیادی داریم که انجام دهیم اما باز می خواهیم هر کاری را انجام دهیم. از آنجایی که وقت کافی نداریم، با سراسیمگی به کارها یورش می بریم خود را خسته و فرسوده کرده و خود را با اعصابی خسته و از کار افتاده و یا دلسرد و مأیوس می بینیم. برای دیگران منفعتی نداریم زیرا خستگی ما از حد فراتر رفته است. و با هجوم به کارها زندگیمان کوتاهتر شده است. ما هر کاری را بطور کامل انجام نمی دهیم. بلکه آنچه می کنیم همه ناتمام می ماند. ما ناتوانیم و باید در مقابل آن کاری انجام دهیم. ما به کمی خود باوری، ساماندهی و ایمان نیاز داریم تا زندگیمان را اصلاح کنیم.

من کاملاً در کارهایم غرق شده ام! هیچوقت این حرف را نزنید، حتی به خود اجازه ندهید که چنین حرفی را بزنید و یا حتی به آن فکر کنید. اگر چنین بگویید بالأخره به جایی خواهید رسید که آن را باور می کنید و برای شما عواقب بسیار بدی در پی خواهد داشت. مردان تاریخ ده برابر کار ما را در زمانی کمتر از آنچه که ما برای انجام آن صرف می کنیم، انجام می دهند. علت چیست؟ آنها می دانند که چطور کارهایشان را ساماندهی کنند. آنها به دقت به آرامش افکار توجه می کنند و یا قادرند آن را دوباره به دست بیاورند. آنها خود را کاملاً به آن چیزی که می خواهند انجام دهند می سپارند. ننویسید: من یک دقیقه وقت ندارم که به داد خود برسم. من فقط برای یک کار وقت دارم... دوست داشتم ولی... و... بدون این همه هیاهو فقط آنچه را که باید بگوئید بنویسید. شما وقت زیادی را برای خود ایجاد کرد و همچنین آرامش روحی خود را حفظ می کنید. به کسی که برای ملاقات شما آمده نگویید: وقت زیادی ندارم، می توانید بنشینید

اما...! در حالی که او را به مدت پانزده دقیقه منتظر گذاشته اید کار دیگری انجام می دهید. او را بنشانید ده دقیقه از وقت خود را به او اختصاص دهید. اگر شخصی از شما بخواهد که با او بیرون بروید، اعتراض نکنید و نگویید کاملاً غیر ممکن است و سرتان شلوغ است... زیرا به هر حال باید زمانی را برای او در نظر بگیرید. به سادگی لیخند زده و بگویید: بسیار مایلم... و سپس اولین روزی را که وقت دارید به او پیشنهاد کنید، حتی اگر وقت زیادی نباشد.

اگر اخیراً به شما گفته شده: اوه نمی خواهم که وقت شمارا اشغال کنم... خیلی سرت شلوغه، مواظب باشید؛ این یک اخطار جدی است زیرا بسیاری از افراد می آیند و می روند بدون اینکه بخواهند با گفتن حقیقت شما را آزار دهند. شاید آن روز به کمک احتیاج داشته باشند. ما معمولاً به کسی که خیلی سرش شلوغ است اعتماد نمی کنیم، زیرا واضح است که او در زندگیش جایی برای ما ندارد. اگر می خواهید که برای کسی یا همه برادر باشید، درهای زندگی خود را به سوی آنها باز بگذارید تا داخل شوند. شما هرگز با سعی و تلاش برای انجام بیش از یک کار در یک زمان نمی توانید برای خود وقتی داشته باشید. هنگام صرف شام، وقتی آب را درون لیوان می ریزید، تنها یک لیوان را در آن زمان پر می کنید. در کارهای روزانه تان باید یاد بگیرید که هر دقیقه را به ترتیب پر کنید، وگرنه برخی از دقایق مانند نهی خروشان و برخی دیگر مانند نهی خشک شده خواهند بود.

دائماً به خود بگویید: در این لحظه فقط با یک شخص کار دارم، و آن کسی است که مقابل من است؛ من فقط یک نامه باید بنویسم، همین که الان دارم می نویسم، تنها یک کار دارم همین که الان دارم انجام می دهم. بدین طریق شما قادر خواهید بود که خیلی سریع کار کنید، با باز دهی بیشتر، و بدون کمترین دغدغه و پریشانی. خواب و استراحت، تلف کردن

وقت نیست. نیاز هر یک از ما به خواب و استراحت متفاوت است باید خود را بشناسیم و مقدار زمان لازم برای حفظ آرامش فکری و توانایی برای انجام کار را اختصاص دهیم. کمتر از آنچه نیاز دارید وقت نگذارید زیرا خسته و فرسوده می شوید و نه بیشتر از آنچه که نیاز دارید به استراحت بپردازید زیرا که به این کار عادت می کنید. آیا کار زیادی دارید که انجام دهید؟ خواب و استراحت خود را به خداوند بسپارید و در آرامش باشید. با این کار وقت خود را تلف نمی کنید. زیرا زمان هدیه خداوند است. و او از ما می خواهد که در استفاده از آن دقیق باشیم.

اما آرامش خود را حفظ کنید؛ خداوند، پدری نیست که شما را تحت فشار قرار دهد، او کاری را بدون ابزار و وسایل مورد نیاز آن به ما محول نمی کند. ما همیشه زمانی لازم داریم تا آنچه خدا برای ما مقرر کرده انجام دهیم.

وقتی که زمان کافی ندارید تا تمام کارها را انجام دهید، برای لحظه ای صبر کرده دعا کنید. سپس همانطوری که کار خود را انجام می دهید آن را به خداوند بسپارید. آنچه را که نمی توانید به پایان برسانید رها کنید، حتی اگر دیگران اصرار می ورزند و نمی خواهند که شما را درک کنند، زیرا که خداوند این کار را به شما نسپرده است. شما نباید هرگز کار زیادی داشته باشید. وقتی آن کاری را که اراده خداست می بینید، همه چیز را کنار گذاشته خود را کاملاً مشغول آن کار کنید. خداوند در هر لحظه ای و در هر مکانی برای شما صبر می کند!

لحظه ای تأمل کنید

انسان مدرن اغلب بازیچه شرایط خود است زیرا وقت آزادی ندارد، و یا نمی داند چگونه برای خود اوقات فراغتی ایجاد کند و برای لحظه ای صبر

کرده و نگاه عمیقی به خود بیاندازد. او وقتی ندارد که شخصیت خود را بشناسد، انسان امروزی که خود را تسلیم این شرایط کرده، دیگر این توانایی را ندارد که خود را به خاطر بیاورد زیرا او باید با مسئولیت های خود سر و کله بزند. این مسایل او را ترسانده است. تنها سراسیمه دویدن به دنبال مشغله ها به او یاد آوری می کند که هنوز زنده است و می تواند کار کند. در حقیقت او گیج و سر در گم راه می رود، او با خود بیگانه است و زندگی تنها به یک غریزه خلاصه شده است. پس انسان امروزی شایستگی نام خود را ندارد، او تنها کمی از حیوانات برتر است. اگر یاد بگیریم برای لحظه ای صبر کنیم، اولین قدم در راه سلامت روانی خود را برداشته ایم.

اگر همیشه اتومبیل خود را با سرعت زیاد برانید، به زودی موتور آن را فرسوده خواهید کرد. اگر همیشه تحت فشار زندگی می کنید، به زودی قوای جسمانی و فکری شما تحلیل خواهد رفت. زیرا همیشه در حال دست و پا زدن و کار کردن هستید، شما هرگز هیچ کس را ملاقات نمی کنید حتی خودتان را و این امر برای شما بسیار گران تمام خواهد شد. اگر واقعاً می خواهید که با اعماق شخصیت خود ارتباط برقرار کنید باید یاد بگیرید که برای لحظه ای صبر کنید. اگر در حالی که راه می روید غذا بخورید، نمی توانید غذای خود را کاملاً هضم کنید، پس بنشینید و راحت باشید. اگر در حالی که راه می روید، فکر کنید نمی توانید کارتان را خوب انجام دهید پس بایستید و استراحت کنید. منتظر نباشید که خدا شما را در تقابل با خود در بیاورد. زیرا دیر می شود و دیگر شایستگی آن فیض را نخواهید داشت.

معلمی که از پیشرفت دانش آموز راضی نباشد دلسرد می شود. خانم خانه داری که برای مدت ها در کارهایش اهمال می ورزد در خانه ماندن برایش انزجارآور می شود. انسانی که بر خودش کنترل ندارد بالأخره یأس بر او غلبه خواهد کرد. راه می رود و از درهای باطن خود عبور می کند اما

جزأت وارد شدن ندارد. اگر اجاره خانه خود را نپرداخته باشید به هر نحوی که شده از دیدن صاحب خانه اجتناب می‌ورزید. اگر مدتی طولانی به دیدن دوست خود نرفته‌اید، از دیدن او ابا دارید زیرا می‌ترسید که مورد سرزنش او قرار بگیرید. اگر از لحظه ای صبر کردن می‌ترسید به خاطر این است که می‌ترسید خودتان را ملاقات کنید و اگر شما از دیدن خود واهمه دارید برای این است که شناخت کافی از خود ندارید، شما از معایب خود و انتظاراتی که ممکن است از شما برود می‌ترسید.

وقت ندارید صبر کنید! با خودتان صادق باشید، اوقات فراغتی در طول روز وجود دارد. عجله نکنید این اوقات را با دغدغه روزنامه خواندن، گفتگو، و یا با در کنار دیگران بودن پر نکنید. در حالی که در آرایشگاه منتظر نشسته‌اید خود را با مجله‌ها سرگرم نکنید. لحظه ای صبر کنید. هنگامی که در اتوبوس مانند کنسرو ساردین جمع شده ایستاده‌اید و صدای نا آشنای جمعیت برایتان لالایی می‌خواند، خیال‌ها و رؤیایها را کنار بگذارید. اگر ناهار هنوز آماده نیست، برای دیدن دوستی داخل کوچه نروید. برای لحظه ای آرام بگیرید، می‌بینید که وقت آزاد دارید.

اگر یک شناگر سر خود را بیرون می‌آورد برای این است که نفسی تازه کند. اگر اتومبیل خود را به پمپ بنزین می‌برید به خاطر این است که بتوانید بنزین بنزین کنید. اگر صبر می‌کنید به خاطر این است که برای خود اهمیت قائلید. برای اینکه قوای خود را جمع کنید، به فعالیت‌های خود نظم دهید و جهت جدیدی به خود بگیرید تا بتوانید کار مورد نظر خود را به بهترین وجه انجام دهید. اگر برای لحظه ای باز نایستید دیگر فرصتی برای شناختن خود ندارید. وقتی خود را بشناسید، در راه انجام بهترین کار هستید. زیرا از این لحظه بار دیگر روح در شما کار می‌کند. شما هیچ وقت به شناخت کامل خود نخواهید رسید مگر آنطور که خدا شما را می‌بیند

خود را ببینید. تنها اگر در اتحاد با خدا عمل کنید می‌توانید کارتتان را مؤثر انجام دهید. وقتی به قصر باطن خود باز می‌گردید طوری باشد که با خداوند و همچنین با خود روبه‌رو شوید.

در طول کارهای روزانه خود از فرصت‌هایی که پیش می‌آید طوری استفاده کنید که بار دیگر بر خود غلبه کرده و خداوند را در زندگی خود بپذیرید، در حالی که منتظر هستید که اتوبوس بیاید، یا که موتور اتوموبیلتان گرم شود، و یا منتظرید که شام آماده شود، و یا شیر صبحانه گرم و یا قهوه تان سرد شود، و یا منتظرید که چراغ راهنما سبز شود و ... وقت را از دست ندهید ... مهم نیست که زمان چقدر کوتاه باشد، همین زمان کوتاه می‌تواند لحظه فیض و برکت باشد. خداوند آنجاست. او شما را دعوت می‌کند تا بیان‌دیشید و تصمیم بگیرید. چرا که شما قادرید انسانی به معنای واقعی کلمه باشید.

بیندیشید، ارزیابی کنید و تصمیم بگیرید

برای یک انسان بسیار حائز اهمیت است که لحظاتی در طول روز بایستد اما در مقابل بسیار هم مهم است که چگونه از این اوقات استفاده کند، او زمانی برای اندیشیدن و تصمیم‌گیری‌های شخصی لازم دارد. زندگی انسان امروزی یکی از جنبش‌های مداوم و برون‌گراست، از این رو او همواره در مقابله با جنبه‌های باطنی خود است.

انتخاب‌های مشروط جایگزین انتخاب آزادانه می‌شود. انسان مدرن چنین وضعیتی را تحمل می‌کند زیرا بدین طریق از تلاش‌های شخصی آسوده می‌گردد. توده انسان‌ها باید باز آموزی شوند و حس مسئولیت‌پذیری به آنها باز گردانده شود. یک انسان با طبیعتی که دارد اگر می‌خواهد شایستگی نام خود را داشته باشد باید مسئولیت زندگی خود را بپذیرد. انسانی می‌تواند این کار را انجام دهد که تنها برای لحظاتی باز ایستد و از وقت خود برای اندیشیدن، ارزیابی و تصمیم

گرفتن سود ببرد.

یک مسیحی هیچ وقت نمی تواند به یک زندگی انسانی اکتفا کند، دیدگاهش از زندگی باید دائماً بر پایه ایمان آزموده شود. این مساله در فصل های بعدی تحت عناوین «اینک همه چیز را تازه می کنم» و «بازنگری زندگی شخصی تان» مورد بررسی قرار خواهد گرفت. ما در مورد آنچه که دیدگاهمان به عنوان یک مسیحی باید باشد در قسمت های جداگانه بحث کرده ایم تا این مطلب روشن شود که چگونه تفکر و اعمال سرنوشت ساز حتی صرفاً برای یک انسان لازم و ضروری هستند. به هر حال باید توجه کرد برای یک مسیحی این دو مرحله متفاوت در زندگی نیست، زیرا اینطور نیست که ما فقط در مواقعی انسان عادی باشیم و در مواقعی هم مسیحی باشیم. ما از لحظه تعمیم باید کاملاً در مسیح زندگی کنیم، درست مانند انسان هایی که در زندگی خداوند شریک هستند.

شما خود را گرفتار هجوم بی وقفه روزگار کرده اید و هیچ وقت زمانی را برای شناخت خود پیدا نمی کنید، در جهت حرکت گله می روید و به خود اجازه می دهید که دستان قدرتمند روزگار شما را با خود ببرد، بدون اینکه تلاش کنید تا در راه خود بیایید. در محل کار می گوئید: «نمی خواستم سر این کار بیایم» اما گذشته از اینها باید زندگی خود را تأمین کنید، باید گاهی اوقات گریزی بزنید. در اطراف شما: «همانا چیزی است که هر شخص در اینجا انجام می دهد». در زندگی خانواده گیتان: «آیا من در این باره حق انتخاب داشتم؟» در خانه تان: «البته من همسر و بچه هایم را دوست دارم اما گاهی اوقات نمی توانم تحملشان کنم... فقط همین انتظار می رفت... در وجدان خود: می بایست اون کار را انجام می دادم... نمی خواستم در نظر دیگران فناتیک باشم، در مورد مذهب: پدر و مادرم منو اینجوری بزرگ کرده اند، هیچ دلیلی نمی بینم که تغییر و تحولی در زندگیم صورت بدهم. در امور شخصی: اجازه می دهید زود از کوره در بروید. شما بازیچه احساسات خود

هستید. شما دیوانه... هستید. عنان شما به دست شهوات و احساسات، و غرور و حسادت افتاده است. اگر زندگی شما از بیرون به شما تحمیل می شود، شما هنوز به بلوغ کامل نرسیده اید، باید اداره زندگی خود را خودتان به دست بگیرید.

اغلب اوقات وقتی شما قربانی زمانه نیستید، حداقل سعی کنید از زندگی واقعی فرار کنید. شما از پذیرفتن زندگی آن طور که هست سر باز می زنید، رؤیا و خیال نیز راه فراری از واقعیت های خشن آن است، نمی خواهید محدودیت های خود، یا ناکامی ها را بپذیرید (که محدودیت هایی هستند که توسط زندگی بر شما اعمال می شوند). شما نمی خواهید دیگران را آنطور که هستند ببینید. اگر شما از دیدن دنیای واقعی می ترسید، اگر می خواهید فقط آن را با معیارهای خود وفق دهید و یا به جای اینکه با آن روبه رو شده و به آن خدمت کنید از آن فرار کنید، پس هنوز به بلوغ نرسیده اید. گاهی اوقات شما مجبورید که زندگی را با شرایطی که دارد بپذیرید اما پس از مدتی از اعتراف به هر گونه مسئولیت شخصی برای اعمال خود سر باز می زنید: می خواستم، اما نتوانستم انجامش دهم، اشتباه از طرف من نبود. اگر نمی توانید مسئولیت تمام اعمال خود را به عهده بگیرید، شاید بچه نباشید، اما یقیناً انسان بالغی هم نیستید. زمانی که عزم خود را جزم کردید تا گاه و بیگاه برای لحظه ای باز ایستید تا با صداقت کامل به زندگی خود نگاهی بیاندازید، وضعیت واقعی خود را آنطور که واقعاً هست ارزیابی کنید و تصمیم بگیرید که زندگی آزادی داشته باشید، آن وقت یک انسان بالغ هستید.

یک نقاش مرتباً در کارش توقف کرده و عقب می ایستد تا آنچه را که نقاشی کرده تماشا کند. شما نیز باید یاد بگیرید که برای لحظه ای بایستید و از دور نگاهی به زندگی خود بیاندازید. شما باید با آموختن و اندیشیدن به زندگی و اتخاذ تصمیم درباره آن عنان زندگی خود را به

دست بگیرید. هر جنبه از زندگیتان باید با تمام حقیقت زندگی خودتان منطبق باشد. خود زندگی کردن لزوماً بدین معنی نیست که شما باید متفاوت با دیگران زندگی کنید. (این امر درست همان است که بزرگسالان انجام می دهند، کسانی که تلاش می کنند تا شخصیت خود را تأیید کنند). اما بر عکس، معمولاً این امر به معنای زندگی کردن شبیه دیگران تلقی شده است. زیرا می بینید این راهی است که باید زندگی کرد و تصمیم گرفته اید بدین طریق زندگی کنید. حتی اگر قرار است چنین کارها را انجام دهید - در مدرسه ساکت باشید، در زمان معینی به کار بپردازید - ترتیب را از بالا رعایت کنید - برای لحظه ای از کار بایستید، به وضعیت خود نگاهی بیاندازید و این وظیفه را متقبل شوید.

هر کاری انجام می دهید به خاطر این است که مجبور شده اید تا در شرایط خاص به آن واکنش نشان دهید. ممکن است حتی بیانگر این باشد که شما در واقع یک برده هستید. اگر شما شخصاً تصمیم بگیرید که جهت خود را خود تعیین کنید و یا اگر آگاهانه آنچه را برای شما در نظر گرفته شده و یا حتی به شما تحمیل شده را انتخاب کرده انجام دهید، پس مانند یک انسان عمل کنید. شما تنها با اعمال انسانی بالغ می شوید، تنها اعمال انسانی شما را انسان می سازد. بیندیشید و خود شخصاً تصمیم بگیرید تا در آن قسمت های زندگی خود که چیزی جز غریزه، تقلید و بی تفاوتی نمی بینید، پرثمر ظاهر شوید. انجام فلان کار بسیار معمول شده است، هر کسی آن را انجام می دهد، شاید: اما شما خود تصمیم بگیرید. شما این فیلم را دوست دارید چون نقد خوبی داشته است؛ شما این کتاب را می خوانید چون پر فروش ترین بوده؛ شما فلان برنامه را تماشا می کنید چون همه تماشا می کنند؛ شما با علاقه تیتراهای فلان صفحه را می خوانید زیرا این کار شما را از ارزیابی وضعیت دنیا برای خود راحت می کند. شما خلاصه کتاب ها را می خوانید زیرا که امر انتخاب برای شما آسان شده

است. برای لحظه ای بایستید. به وضعیت خود بنگرید و تصمیم بگیرید. غذا زمانی مغذی می شود که اول خوب جویده شود. هر جنبه از زندگیتان می تواند شما را غنی کند در صورتی که شخصاً در مورد آن فکر کرده و آن را برای خود بسازید. هر چقدر آب از فیلتر قهوه جوش آرام تر بگذرد، قهوه بهتری خواهیم داشت. برای اینکه کارهای روزانه تان از جلوی چشم تیزبین وجدان بگذرد وقتی را به این کار اختصاص دهید تا زندگیتان به یک زندگی موفق تبدیل شود. تنها با توسعه قدرت تفکر و توانایی در امر تصمیم گیری است که می توانید به زندگی فردی بالغ دست بیابید. اگر با زیرکی شخصی را کمک کنید تا با یک فیلم، یک متن یا شخص ارتباط برقرار کند، اگر شخص دیگری را کمک کنید تا بیشتر از مسایل و برخی موفقیت های ممکن و یا برخی از وقایع که زندگیش را تحت تأثیر قرار می دهند واقف شود، اگر به او کمک کنید تا شرایط واقعی زندگی خود را بهتر درک کند، شما به او در رسیدن به بلوغ و در عین حال در نزدیک شدن به خداوند هدایت می کنید. انسان در هر تلاشی که جهت کامل شدن هر چه بیشتر انجام می دهد به پدر نزدیک تر می شود. پدری که می خواهد انسان در کارهایش کاملاً آگاه و کاملاً آزاد باشد.

شما با سرمشق قرار دادن روش تفکر و تصمیم گیری شخصی که به یک زندگی آگاه تر رهنمون می شود، در آزاد کردن خود از زندگی در قید و بند - همان زندگی که در مراحل غرایز و احساسات خفه شده - موفق خواهید شد. اگر شما در تبدیل شدن به یک انسان بالغ موفق هستید، کارتان را تا دستیابی به کامیابی نهایی ادامه دهید، پدر آسمانی از شما دعوت می کند تا مانند پسر خدا زندگی کنید. اگر چنین می کنید باید زندگی خود را آنطوری که خدا می بیند، ببینید، آنطور که او ارزیابی می کند. باید آنطور که او می خواهد خود را بسپارید. اما در تحقق بخشیدن به این هدف شما نیازمند نوری هستید که عقل و منطق شما را روشن کند، شما نیاز خواهید داشت تا زندگی خود را در نور ایمان باز نگری کنید.

چگونه تمرکز کنیم؟

برخی از انسان‌ها قادرند در ظرف یک ساعت برابر با چهار ساعت دیگران کار انجام دهند. برخی می‌توانند در مدت پنج دقیقه مشکلی را حل کنند، تصمیمی بگیرند، یا بر مشکلی غلبه کنند، در حالی که دیگران چند روز مردد هستند. برخی می‌توانند کوتاهی‌پرسی را با حداکثر شفافیت پاسخ دهند، نامه‌ای پر معنی به یک دوست بنویسند و با دیگران تماس دائمی داشته باشند. در حالی که دیگران برای انجام این امور ساعت‌ها تلاش می‌کنند و در آخر هم نمی‌توانند کاملاً به این اهداف تحقق بخشند. برخی می‌توانند بی‌درنگ خود را برای دعا آماده کنند، در حالی که دیگران متمرکز شدن بر کاری را محال می‌دانند. علت این مسائل این است که (علاوه بر دیگر دلایل) برخی می‌دانند که چطور متمرکز شوند به طوری که کاملاً خود را به کار مورد نظر بسپارند در حالی که دیگران از روی عادت سر در گم هستند و قادر نیستند که قابلیت‌های نابسامان خود را نظم داده و جهت بخشند. یک انسان به اندازه‌ای که توانایی تمرکز داشته باشد می‌تواند به همان اندازه هم مؤثر باشد.

از آنجایی که یک ذره بین می‌تواند نور و گرمای خورشید را جمع کرده و در یک نقطه متمرکز کرده و جرقه‌آتش را فراهم کند شما نیز اگر بدانید چگونه تمام قوای خود را به موقع و در محل صحیح جمع کنید، دیگر نیازی به یک لشکر عظیم ندارید تا پیروز شوید، زیرا این قابلیت کافی است تا نیروی خود را انتقال داده و فی‌الوقت مؤثر باشید. همین که در متحد کردن و هماهنگ نمودن زندگی خود موفق شدید یاد بگیرید تا تمام قوای خود را متمرکز کنید. ابتدا باید یاد بگیرید که از هر چیزی که ذهن شما را پریشان می‌کند اجتناب ورزید، میزکارتان، قفسه‌ظرف‌ها، کیف دستی‌تان، و جیب‌هایتان را با چیزهای اضافه پر نکنید. در یک زمان به دنبال انجام چند کار نباشید. زمانی که مشکلات پیش می‌آیند یکی پس از دیگری به

آنها رسیدگی کنید. یک کار را انجام دهید و پس از اینکه آن را به اتمام رساندید به دنبال دیگری بروید، اما تنها زمانی که قصد دارید به طور جدی آن را دنبال کنید. به یک مجله یا کتاب و یا نامه تنها نگاهی نیاندازید، چه در حال خواندن یک فصل باشید یا یک مقاله و یا مشغول نوشتن پاسخ نامه‌ای باشید. در غیر اینصورت همه را کنار بگذارید و وقت خود را تلف نکنید. با پراکنده شدن توجهتان در یک لحظه به مسائل مختلف است که توجه شما منحرف شده و خسته می‌شوید. آیا محصولی پربرکت نمی‌خواهید؟ پس تعدادی از جوانه‌ها را قربانی کنید. آیا مایل نیستید که شخصیت مؤثری باشید؟ پس یاد بگیرید خودتان را محدود کنید. اگر سعی می‌کنید همه کارها را با هم انجام دهید کار خود را ناتمام گذاشته و خسته خواهید شد.

اگر شیلنگ خانه شما پر از سوراخ باشد، آب در تمام طول آن می‌ریزد پس باید جلوی نشت آب را بگیرید تا آب دوباره با فشار اولیه در شیلنگ جاری شود. اگر ساعتها وقت خود را در رؤیا و خیال سپری کنید به دنیای واقعی پشت خواهید کرد. اگر تمام مدت صحبت کنید وقتی جهت فکر کردن برایتان نمی‌ماند. اگر آماده‌اید که با کمترین انگیزه‌ای به جنگ بروید، وقت خود را تلف می‌کنید. زمانی که صحبت از نیاز است نمی‌توانید تمام تلاش خود را متمرکز کنید. در وجود شما نشست‌های زیادی هست. بچه مدرسه‌ای که روی میزش پر است از اسباب بازی، جیب‌هایش همیشه پر از شکلات و مغزش هم از لطفیه پر شده، نمی‌تواند توجه خود را متمرکز کارش کند. اگر می‌خواهید شادی‌ها و یا غم‌های خاصی یا آرزوها و رؤیاهای خاصی را در خود نگه دارید و مسئله‌ای هم نیست که چه باشند، سرانجام خود را خواهید دید که در یک زمان به جهت‌های گوناگون کشیده می‌شوید و در نتیجه قادر نخواهید بود که فکر

خود را متمرکز کنید.

در اعتراض می‌گویید، من نمی‌توانم از رؤیاهایم بگذرم، نمی‌توانم جلوی زبانم را بگیرم، نمی‌توانم احساساتم خود را کنترل کنم. بلکه کاملاً حق با شماست. ولی منظور ما سرکوب کردن طراوت و جنبش زندگی شما نیست بلکه بیشتر به معنی استفاده از آن در زمان مناسب است. همه تمایلات خود را نابود نکنید بلکه همه چیز را در جای صحیح خود قرار دهید بطوری که وقتی فرصتی به وجود می‌آید بتوانید آن را پیدا کنید. و این کار چطور باید انجام شود؟ با سپردن همه چیز به دست‌های خداوند با اعتماد و آرامش کامل. طراوت زندگی که شخصاً آن را در افکار و نقشه‌های خود، در احساسات و آرزوها، در غرایز و عواطف، در دلسردی‌ها و حتی وسوسه‌های خود تجربه می‌کنید، این جنبش پویای زندگی، اغلب بدون یک هدف و یا جهت مشخص متوقف می‌شود و در نتیجه قوای شما تحلیل می‌رود.

اگر شما می‌خواهید از این موج بزرگ انرژی استفاده کنید، ابتدا باید همه چیز را به دست‌های خداوند بسپارید. اگر چیزی را در خود نگه دارید از هر کاری که انجام می‌دهید برای خود موفقیت نمی‌سازید. زیرا خدا به هر نیاز شما مطابق با کاری که انجام می‌دهید جواب می‌دهد.

به هر حال تمرکز به معنای یک تلاش سراسیمه برای کنترل هر یک از حرکات باطنی نیست که فقط هنگامی که نیاز ایجاد می‌کند آماده استفاده باشد. در واقع، در وهله اول تمرکز به معنای خالی کردن خود از همه چیز است. برای اینکه خود را خالی کنید ابتدا باید راحت باشید. بدن خود را، ماهیچه‌ها، اعصاب هیجان زده خود را آرامش دهید و سپس همه را مانند هدیه‌ای به خداوند بسپارید. به آرامی به او نگاه کنید، موقعیتی که در آن هستید را ارزیابی کرده و بهترین چیزی را که خود دارید برای انجام کار به کار گیرید.

هر روز برای مدت کوتاهی که جهت سکوت و تجدید قوا از کار باز

می‌ایستید خود را به خداوند بسپارید. در طول روز مخصوصاً اگر نگران هستید، یا سرتان شلوغ است و یا مشوش هستید لحظاتی را برای تجدید سرسپردگی با محبت اختصاص دهید، خواهید دید که آماده کار هستید و کارتان مؤثرتر هم انجام می‌شود. اگر همیشه کارهایی را انجام می‌دهید که بر وفق مراد شما نیست، اگر کار خود را از ابتدا تا به انتها یک آزمایش می‌دانید، اگر ادامه می‌دهید زیرا به خاطر فعالیت، کار و زندگی مجبور هستید یا چون بر شما تحمیل شده ادامه می‌دهید از بردگی بهتر است. اما اگر آگاهانه و با اشتیاق هر یک از کارهای خود را متقبل شوید، آزادی جدیدی که در زندگیتان نمایان شده را می‌بینید و متوجه خواهید شد که تجدید قوا آسان تر است زیرا زندگی شما تحت کنترل آزادی باطنی قرار گرفته تا شرایط بیرونی.

با متقبل شدن مسئولیتها بطور شخصی برای هر یک از اعمال خود، آنچه شما در پی آن خواهید گفت، این است: تلاش خود را بر آنچه که الان و اینجا انجام می‌دهم متمرکز کنم، کارم را مؤثرتر انجام خواهم داد و آنچه را که انجام می‌دهم با ارزش تر خواهم ساخت. من تنها نیستم، تلاشهای من در واقع بر یک نظام بزرگتر تاثیر خواهد داشت که در آن تمام انسانها به آنچه که من اکنون انجام می‌دهم، نیاز دارند. با مشارکت همه من کمک می‌کنم تا دنیایی بهینه بسازم. کمک می‌کنم تا خانواده بشر را متحد سازم، کمک می‌کنم تا این خانواده رانجات دهم. مقدر کاری که انجام می‌دهم مهم نیست بلکه علاقه به آن دارای اهمیت دارد. خداوند اینجا حاضر است. در واقع او همان کسی است که این کار را به من محول کرده است. بدین ترتیب کوششهای سابق شما اهمیت تازه‌ای به خود گرفته است و قادر هستید نهایت تلاش خود را برای انجام کاری بکنید، تا اینکه تنها از روی تردید و دودلی به نیاز زمان حال پاسخ دهید.

بدون تقلا و تلاش آنچنانی انجام دهند در حالی که دیگران برای انجام کاری کوچک وقت زیادی صرف می‌کنند، آنهم با سختی و مشقت زیاد. این تناقض را باید با مراحل مختلف سرشت شرح داد.

عمل حیوان در مرحله‌ی غریزه قرار دارد، عمل انسانی در مرحله‌ی عقل، و عمل مسیحی بر پایه‌ی ایمانی که عقل راتحت‌الشعاع خود قرار داده، استوار است. اغلب شما مانند یک آدم ماشینی یا یک حیوان عمل می‌کنید؛ گاهی اوقات به عنوان یک انسان مطابق با دستور عقل کار می‌کنید، و به عنوان یک مسیحی به ندرت بر اساس ایمان خود عمل می‌کنید. آشنا کردن عقل با عمل دقیقاً آشنا کردن شخص با کاری است که می‌خواهد انجام دهد. شما می‌توانید به دیگران حتی یک شخص مسیحی کمک کنید تا به کارشان شخصیت دهند. برای احقاق این امر باید آنها را کمک کنید تا از عکس‌العمل‌های شرطی فعالیت‌های خود رها شده و عکس‌العملی عقلانی داشته باشند و سرانجام به منطقی برسند که ایمان بر آن مستولی باشد.

اگر در مورد کاری که انجام می‌دهید جدی هستید، ابتدا باید دنیای واقعی را آنطور که هست بپذیرید. به دنبال این باشید که برای نیازهای این دنیا ارزش قائل شوید و بدانید که چه کاری می‌توانید بر پایه‌ی توانائی‌های خود انجام دهید. این آغاز یک دوره اعمال منطقی است. شما به عنوان یک مسیحی باید از هرگونه خیال باطل اجتناب ورزید. از این رو باید دنیای واقعی را باعینک ایمان ببینید و گرنه تنها یک بعد آن را درک خواهید کرد. خداوند از طریق شما شرایط واقعی زندگی شما، اراده خود را بر شما قرار می‌دهد. وقتی اعمال شما بر پایه‌ی ایمانی باشد که خود ارزیابی نیازهای دنیای واقعی که در آن بسر می‌برید را انجام می‌دهد، خداوند از شما دعوت می‌کند تا برای او عهده‌دار برخی کارها باشید. در نتیجه اکنون شما مطابق با طرح خداوند عمل می‌کنید. هرگز فراموش

کار انسان در دنیا

برخی از ما دائماً انتقاد می‌کنیم، برخی کار کردن ریشه در ذاتشان دارد، کسانی که خود را به کار سپرده‌اند بدون اینکه حتی علت آن را بدانند. خدا ما را نخوانده که در خواب غفلت زندگی کنیم، مهم نیست ما چه کسی هستیم. باید برای ساختن شهر خدا هم غیور باشیم. به هر حال کارها انواع مختلف دارند. فعالیت ما تنها زمانی به طور کامل مؤثر خواهد بود که در اراده عیبی مسیح باشد.

خراب کردن یک خانه خیلی آسان است، اما از نو ساختن آن مشکل است. انتقاد کردن کاری بسیار آسان اما انجام کاری سازنده بسیار مشکل است. اگر تمام وقت خود را به انتقاد از دیگران بپردازید، مهلتی نخواهید داشت که کار خود را شروع کنید. نقشه کشیدن آسان اما تکمیل کردن آن مشکل است. جهنم با شب تاریک فرش شده است که هرگز روشنایی روز را به خود نمی‌بیند. چون نمی‌توانید کار را تا به آخر انجام دهید، پس کاری انجام نمی‌دهید. اما روشن کردن یک شمع بهتر از نفرین تاریکی است. قوای روحی و فکر ما مانند عضلات هستند، باید آنها را تمرین داد. ما نمی‌توانیم خاموش بنشینیم، اگر سعی کنیم بیشتر به دست خواهیم آورد. تنها با تلاش و زحمت است که می‌توان از خود انسان ساخت. به آنهایی که در اطراف شما هستند نگاهی بیاندازید. به نظر با مسائل زیادی مشغول هستند ولی هنوز خود را ناامید و دل‌سرد می‌یابند زیرا حاصل کارهایشان در مقایسه با تلاشی که انجام می‌دهند نا کافی به نظر می‌رسد، ارزش و اهمیت یک عمل باید با محتوای درونی آن سنجیده شود نه با کثرت حرکات و جنبش‌هایی که با آن همراه است. و این محتوای درونی به ما بستگی دارد. بعضی از انسانها می‌توانند کار زیادی را در مدت کوتاهی

نکنید که اگر ابتدا مسائل را ندیده باشید و این مسایل به درستی ارزیابی نشده باشند مانند یک مسیحی مؤثر عمل کردن غیر ممکن است. شما باید به محض اینکه طرح خداوند در شرایط زندگی شما نشان داده شد از هر تلاشی برای انجام دادن آن کوتاهی نکنید.

شما می‌خواهید در دنیا بطور فعال کار کنید، شما در بی‌ثمر بودن کارهایتان تصور نیستید، افکار کارهای باقیمانده شما را در خود غرق کرده‌اند، شما برای نیازهای اطرافیان خود و تمام خانواده بشر ارزش قائل هستید. اگر واقعاً می‌خواهید در دنیا فعالانه عمل کنید، پس اجازه دهید اراده خدا چراغ هدایت شما باشد تا قوت او را به جای ضعف خود در زندگی دریافت کنید.

خدا می‌تواند از طریق کوچکترین‌ها شگفتی بیافریند. شما با اعتماد بر توانائی‌های خود عرصه تأثیرگذاری خود را تنگ می‌کنید. اگر می‌خواهید عیسی مسیح شما را بزرگ کند باید کوچک شوید تا از طریق شما پدر را به انجام برسد.

فیض زمانی که در آن هستیم

تمام انسانها از جمله جوانها می‌خواهند زندگی کاملی داشته باشند. در این مورد حق با آنهاست. به هر حال، آنها اغلب در ارزیابی موفقیت‌هایشان در این مورد خود را فریب می‌دهند. برخی به سادگی فریب می‌خورند، آنها واقعاً در خود زندگی نمی‌کنند، بلکه چیزی حتی کمتر از قربانی‌گریز و شهوات هستند، برخی وقتی روزهای گذشته را به خاطر می‌آورند از کارهایشان مأیوس می‌شوند. برخی می‌خواهند با نگاهی ایده‌آل‌گرا به گذشته بنگرند، آنها گذشته را دوران طلایی خود قلمداد می‌کنند. برخی از چشم انداز آینده ناشناخته ترسان هستند. گروهی نیز به آینده مانند

یک صحنه پیروزی جدید می‌نگرند. اما همه فراموش می‌کنند که اینجا و اکنون زندگی می‌کنند. تنها یک راه برای ایجاد موفقیت در زندگی‌تان وجود دارد، و آن این است که با پاسخ دادن به محبت خدا که در اینجا و در این وضعیت حاضر است بهترین‌های خود را به چهار چوب زمان حال بسپارید.

واقعاً جالب است که بسیاری از انسان‌ها اکثر اوقات در حاشیه زندگی باقی می‌مانند و خود را با کمترین تظاهر به تلاش در انتهای جاده زندگی می‌بینند. چرا زندگی شما کامل نیست؟ شما همیشه برای آینده خود برنامه ریزی می‌کنید. می‌گویید باید به آینده اهمیت داد، به امتحانات، به کارتان، به خانواده‌تان، پس باید به آینده بچه‌های خود بیاندیشید. امتحاناتشان، کارشان، خانواده‌شان، پس باید مترصد باز نشستگی‌تان باشید؛ حقوق بچه، خانه‌تان،..... چرا زندگی را که باید امروز داشته باشید به فردا موکول می‌کنید؟ یکی از این روزهاست که فردایی در کار نخواهد بود و هرگز نخواهید توانست زندگی خود را شروع کنید. شاید شما به خاطرات گذشته دل بسته‌اید، این کار در نظر شما اهمیت تازه‌ای دارد و مثل کار دست خود شماست. اما آن دیروز و امروز بود که شما نتوانستید کاری برای آن انجام دهید. شما زندگی آینده را مطابق با امیال خود می‌بینید زیرا می‌توانید آن را در قالب تخیلات خود درآورید. اما هنوز نرسیده‌است و شما وقت خود را تلف می‌کنید. زمان حال از تداوم کوتاهی تشکیل شده که شما توجه زیادی به آن نمی‌کنید و این به تنهایی ارزش دارد زیرا به تنهایی در دست‌های شماست. شما می‌پندارید که می‌توانید بیشتر آینده‌ای خوشبخت پر از شادی و نشاط و عشق و اتحاد با خدا را ببینید. این تنها یک سراب است. شما فراموش می‌کنید که خدا در کنار شماست. دقیقاً جایی که اکنون هستید، و همه در دست‌های اوست و خواست اوست که زمان حال را رقم زده است. وقتی خداوند درست در

کنار شماسست زندگی خود را صرف تعقیب سایه او نکنید.

انسان ناشکیبا گذشته خود را به دنبال خود می کشد و سعی می کند در حالی که در زمان حال زندگی می کند آینده را نیز زیر نظر داشته باشد. انسان پر مشغله سعی می کند در یک آن در تمام زمانها زندگی کند. این افکار ساده لوحانه است. اگر می خواهید در زندگیتان موفق باشید، گذشته را به دستان خدا بسپارید، آینده را نیز و همه توجه خود را به کار او معطوف نمایید. حتی یک لحظه زندگی خود را ناچیز نشمارید، زمان حال بسیار سرنوشت ساز است، با دقت با آن برخورد کنید. زمان حال تنها یک تنگی را ایجاد می کند، پس جای نگرانی نیست. زمان حال به سرعت می گذرد، پس شما را خسته نخواهد کرد. زمان حال زمانی است که با ممکن بودن در آمیخته است، اما شما باید به آن جهت و معنی دهید. آن به تنهایی واقعیت را در خود دارد و به تنهایی صحنه ای را برای عمل فراهم می کند. فرصت های آن نامحدود هستند، زیرا در آن مهر خدای محبت را می بینیم. بار گذشته را بر دوش نکشید، هر گونه توجه به آینده را بدون ترس کنار بگذارید، که این کار خود ترس را در شما ایجاد می کند. غصه گذشته را نخورید، از واهمه انتظار آینده بر حذر باشید، و با اطمینان خود را به خدا بسپارید؛ و این کار در شما محبت ایجاد می کند. خداوند در زمان حال منتظر شماسست، اما اگر شما سعی می کنید تا همیشه در آینده و گذشته بسر ببرید، مانند صخره ای بین هجوم کورانها، در پشت نور و فیض خداوند قرار می گیرید.

در گستره وسیع تاریخ بشر تنها یک نقطه تماس با خدای این تاریخ وجود دارد و آن زمان حال است. تنها از طریق زمان حال است که خدا به زندگی شما پا می گذارد و از طریق شماسست که او وارد زندگی شما می شود. اما تا زمانی که در را به روی او باز نکنید اراده او داخل نمی شود. اراده او هر لحظه اعلامی در زندگی شما دارد، اما اگر آنجا

هستید که به او گوش دهید تنها می توانید به او لبیک بگوئید. وقتی شما به او پاسخ مثبت می دهید پسر در جسم متولد می شود، این بار در شما. وقتی به ندای او که در کار شما ظاهر شده لبیک می گوئید به پدر اجازه می دهید تا کار خلقت را که در پسر انجام شده، افزون تر کند. اگر شما با سپردن همه چیز به جریان زمان حال به او که شما را می خواند لبیک می گوئید، در واقع اجازه می دهید پسر کار نجات خود را در دنیا به انجام برساند. مهمترین و پربهرترین تعهدی که می توانید انجام دهید، تعهدی است که اینجا و در زمان حال انجام می دهید، و آن هم با سپردن گذشته و آینده به دستان خداوند و بطور کلی سپردن خود به او امکان پذیر است. اگر به این عهد وفادار باشید زندگی کاملی خواهید داشت و در زندگی خود در این دنیا موفقیت کاملی کسب خواهید کرد.

* * *

دیگری کیست؟

دیگری، هر کسی که شما او را در مسیر زندگی می بینید، انسانی که در همسایگی شماست، کسی که با شما کار می کند، کسی که مانند شما معنای شادی و غم را می داند، آدمی که نمی توانید تحملش کنید، کسی که با او هرگز صحبت نمی کنید زیرا شما هرگز به خود زحمت نمی دهید که در خیابان به او نگاهی بیاندازید، کسی که هرگز به او فکر نمی کنید زیرا هرگز او را ندیده اید.

دیگری، کسی که باید خود را با او در محبت متحد کنید تا با این کارتان برادری برای هم و انسانی کامل باشید. کسی که باید خود را با او در محبت متحد کنید، البته اگر می خواهید در زندگی موفقیت کسب کنید و به حرکت نجات جهانی که در عیسی مسیح به دست آمده ملحق شوید. دیگری، کسی که با او در تلاش برای کامل کردن کار خلقت همکاری می کنید. دیگری، کسی که روزی در مقابل او داوری خواهید شد. دیگری، کسی که به شما کمک می کند تا رشد کنید. دیگری که هدیه محبت از طرف مسیح است. دیگری، کسی که از طرف پدر فرستاده شده است، درخواستی برای محبت از سوی مسیح. دیگری کسی که خداوند از طریق او خود را آشکار می سازد، از طریق او خدا با شما صحبت می کند، از طریق او خدا زندگی شما را غنی می گرداند، از طریق او خداوند قادر است تا محبتتان را نسبت به او بسنجد. دیگری، نان روزانه شما، عشای روزانه شما.

نام دیگری چیست؟ ژان، پیتر، مریم، آقای اسمیت، خانم جینز، او در خانه ای مانند خانه شما زندگی می کند، در دفتری مانند دفتر کار شما کار می کند، مانند شما با اتوبوس می رود، در سینما کنار شما می نشیند، نام او چیست؟ عیسی مسیح. عیسی در خانه ای مانند خانه شما زندگی می کند، در همان دفتر کار می کند، با همان اتوبوس که شما می روید او نیز می رود، در سینما کنار شما می نشیند.... دیگری!...

بخش سوم

انسان و دیگران

برای لحظاتی منتظر اتوبوس هستید. اتوبوسی از جلوی شما می‌گذرد، آن هم پر. عصبانی می‌شوید: «این مسیر همیشه همینجوریه». در طول این راه اشخاصی هستند که همیشه اتوبوس را پر می‌کنند! جای کافی برای آنهایی که در انتظار سوار شدن هستند وجود ندارد. آیا اغلب خود را ندیده‌اید که از کنار دیگران به سرعت می‌گذرید چون که جای خالی ندارید؟ از این رو هیچکس دیگر در این مکان خاص و در این زمان برای شما نخواهد ایستاد. شما می‌توانید این «دیگری» را تنها و اینجا صید کنید.

اگر شما واقعاً می‌خواهید با دیگری ارتباط برقرار کنید، ابتدا باید بیاموزید که دیگری را ببینید. برای دیدن دیگری باید مسیر زندگی خود را کمی آهسته‌تر طی کنید، باید قبول کنید که برای لحظاتی بایستید. باید واقعاً به کارش، خانواده‌اش، تفریحات او، خانه، علاقه و آرمانهای او، مشکلاتش، و تلاشهایش علاقه‌مند باشید. باید خالصانه او را طوری بشناسید که بتوانید به درک و محبت به او منتهی شوید. برای ایجاد ارتباط تنها دیدن کافی نیست، باید دیگری را همچنین در زندگی خود بپذیریم. نداشتن جایی در زندگی همسایه خود همانقدر دلسرد کننده است که سقفی روی سر شما نباشد. باید به این موضوع با این دید نگریست که همیشه در درون خود جایی برای او باشد. بگذارید دیگر احتیاجی به این نباشد که روی در خانه تان بنویسید: مواظب سگ خود باشید. چه آن سگ خلق و خوی شما باشد، یا غرور شما، خود خواهی شما، حسادت، طعنه، گستاخی، و یا بد تدبیری شما و یا... باشد هرگز اجازه ندهید که دیگری با این عیب‌جوئی‌ها از شما دور شود: او به من توجهی نکرد... یا می‌ترسیدم که مرا بیرون کند... یا مسخره کند... او درک نمی‌کرد... اینقدر عقب نایستید که دیگران معطل شوند، بی‌درنگ او را در زندگی

چگونه با دیگران ارتباط برقرار کنیم؟

امروزه شاهد یک ضرورت جهانی برای ایجاد روابط با دیگران هستیم. امروزه ما شاهد یک تمایل تقریباً جهانی - چه از سوی افراد و چه از سوی ملل - برای ایجاد روابط با دیگران هستیم. انگیزه بسیاری از افراد در جامعه امروز ما ایجاد ارتباطات با فلان شخص، فلان گروه اجتماعی و حتی یک کشور است. برخی این امر را یک ضرورت بی‌چون و چرا و برخی دیگر هم آن را یک وظیفه می‌پندارند. اما ما به هر دوی آن معتقدیم. ضروری است زیرا هیچکس جزیره‌ای خودکفا برای خود نیست: صحبت درباره‌ی دنیای کوچک شده سخن بیهوده‌ای بیش نیست. و یا اینکه منافع همه انسان‌ها بدون بعد مسافت به یکدیگر وابسته است. متحد شدن با دیگران یک وظیفه است زیرا انسان نمی‌تواند به تکامل خود برسد مگر اینکه با انسانهای دیگر یکی شود. و وقتی توجه می‌کنیم که عیسی مسیح تمام انسانها را نجات داده و همه در او فرزندان همان پدر شده‌اند و از این رو برادران مانیز هستند، این وظیفه حتی یک وظیفه واجب و ضروری است. هر چقدر روش‌های پیشرفته حمل و نقل و ارتباطات انسانها را به یکدیگر نزدیکتر می‌کنند همانقدر هم آنها باید یاد بگیرند که ارتباطات خود را افزایش داده و به آن معنی ببخشند. به هر حال آیا ایجاد ارتباط با دیگری کار پیچیده‌ای است؟

تنها به خاطر اینکه بعضی از اشخاص، انسانهای خوش معاشرت و خوش برخوردی هستند، یا فقط به خاطر اینکه آنها رفیق‌های مشروب‌خوار و همکاران تجاری دارند، برخی متأثر از این موضوع فکر می‌کنند که آنها به انواع مختلف با دیگران ارتباط دارند و در نتیجه جمع بزرگی از دوستان را تشکیل می‌دهند. متأسفانه آنها بسیار در اشتباهند. یک انسان ممکن است در میان انبوهی از جمعیت به اصطلاح دوستان تنها باشد مگر اینکه اشتیاق داشته باشد آنها را آنطور که هستند ببیند و در زندگی خود بپذیرد.

خود بپذیرید اگر وقتی ندارید تنها با دست دادن و یک لبخند این کار را بکنید. لحظه‌ای که توجه خود را کاملاً به دیگری معطوف می‌دارید این امر برای پذیرفتن او کاملاً کفایت می‌کند. نگذارید کارهای شما مانع ورود او شود، حتماً جای زیادی برای او وجود دارد. سعی کنید علاقه‌ها، عقاید، دیدگاه خود را به دیگران تحمیل نکنید. اگر چیزی را به دیگری پیشنهاد می‌کنید بگذارید با چنان سخاوتی باشد که انتظار پاسخ آن را نداشته باشید. او را مجبور نکنید کرایه پردازد، بگذارید او خود با اراده خود و بدون اینکه خود را متعهد بداند، پردازد.

آیا مسیح یک روز به شما خواهد گفت: «از اینکه در درون زندگی خود جایی برای من داشته‌ی متشکرم»، یا اینکه خواهد گفت: «دور شو، وقتی از تو خواستم حتی یک سنگ هم به من ندادی که سرم را روی آن بگذارم». اگر دیگری را در زندگی خود می‌پذیرید، برای این است که او آرامش یابد. وقتی که به ایستگاه راه آهن می‌روید به دنبال باربری می‌گردید که کیف‌هایتان را برایتان حمل کند. در برابر دیگران عادل باشید، این کیف‌ها بسیار سنگین و پراز خرت و پرت اضافی است. اجازه دهید برای چند لحظه آنها را روی زمین بگذارد. شاید وقتی از شما دور شوند حمل کیف‌ها برایشان آسانتر شود. با هر کسی که بر حسب اتفاق مصاحبت کردید، ارتباط برقرار نمی‌کنید، زیرا برقراری ارتباط واقعی مستلزم چیزی بیشتر از نزدیکی جسمانی است، یک ارتباط واقعی شامل روبرویی رازگونه بین دو شخص می‌باشد.

ارزش واقعی انسان در میان دیگر مسایل سنجیده می‌شود، با توانائیش در ایجاد ارتباط واقعی با دیگران، اما این توانایی ذاتاً مجموع ظواهر امر نیست: خوش رویی، سرزندگی، راستگویی، و غیره، و نه تنها نتیجه عطاپای روحانی است: احساس، آرام بودن، مهربانی و غیره. مسلماً اینها کمک می‌کنند، اما اینها تنها پیش نیاز یک رودرویی واقعی هستند. در

بررسی پایانی خواهیم دید که توانایی ایجاد ارتباط با میزان برونگری شخص و از خود گذشتگی سنجیده خواهد شد. اگر واقعاً می‌خواهید با دیگران ارتباط برقرار کنید، خود را به منظور پیر شدن، خالی کنید. به قصد شنیدن دیگران در خود سکوت کنید. وقتی دیگری به زندگی شما وارد شد با چه مواجه خواهد شد؟ اگر دیگری در شما با خداوند روبه‌رو شود، او با شادی و با تجربه آرامشی جدید و شادی جدید از پیش شما خواهد رفت زیرا ارتباط واقعی ما را در حضور خدا قرار می‌دهد.

هر روز صبح برای لحظاتی خود را در مقابل خداوند قرار دهید و در پشت پرده ایمان همه آنهایی که در آن روز ملاقات خواهید کرد را به خاطر خداوند بپذیرید. شخصی زنگ خانه تان را می‌زند یا به در خانه شما می‌کوبد: آیا ممکن است که چکشتان را به من قرض دهید؟ آقای اسمیت می‌توانم چند لحظه با شما صحبت کنم؟ یک کتاب، روزنامه، رادیو، فیلم، تابلواعلانات، و یا یک لبخند، لحظه‌ای سکوت، چند کلمه حرف، سری افتاده... اینها همه از طرف خداوند هستند که دعوتی برای ایجاد ارتباط می‌باشند.

چگونه با دیگران صحبت کنیم؟

همه ما نیاز به صحبت کردن با شخص دیگر را احساس می‌کنیم. وقتی نگرانی‌ها را بر ما فشار وارد می‌کنند، یا مغلوب غم و شادی هستیم در خود نیازی می‌بینیم که احساسات خود را ابراز کنیم. واژه‌ها بازاری هستند که به ما قدرت ارتباط با یکدیگر را می‌دهند. آنهایی که ابراز وجود کردن را امری دشوار می‌دانند اغلب از ناتوانی خود در این امر رنج می‌برند. خجالت و ترس از ایجاد سوء تفاهم اغلب این نوع اشخاص را در صحبت کردن ناتوان کرده است. این حقیقت که هیچ کسی حاضر به

گوش دادن به آنها نیست بر این عذاب می افزاید. در واقع افراد کمی هستند که دوست دارند به برادرانشان گوش فرا دهند، زیرا به ندرت اشخاصی یافت می شوند که برای گوش دادن به دیگران خود را بطور کامل فراموش کنند.

هر یک از ما نیاز داریم آنچه در قلبمان می گذرد را به زبان آوریم، نیاز داریم کسی برای ما دل بسوزاند، نیاز داریم تشویق شویم، به ما کمک شود. به دیگری گوش فرا دهید، با علاقه کامل و بدون اینکه خسته شوید. برخی ها به خاطر عدم رویارویی واقعی در زندگیشان با شخصی، هرگز برایشان پیش نیامده که کسی به صحبت با آنها علاقمند باشد و تمام توجه را به سوی آنها معطوف داشته و به آنها گوش بسپارد.

اگر می خواهید توجه دیگران را به سوی خود جلب کنید، درباره آنچه که علاقه دارند با آنها صحبت کنید نه آنچه که شما علاقمند دارید. قبل از اینکه به یک گفتگوی واقعی با شخص دیگری بپردازید، ابتدا باید یاد بگیرید به سخنان او گوش دهید. معدودی افراد مستمع هوبی هستند و معدودی نیز با از خود گذشتگی به سخنان دیگران گوش می دهند: کاملاً می فهمم، دوست من تو هم مثل من هستی... در حالی که دیگری در حال صحبت بود، ما تنها به خودمان فکر می کردیم. برای اینکه از خود صحبت کنید کلام دیگری را قطع نکنید. بگذارید هر چقدر می خواهد از خودش بگوید.

اگر وسوسه می شوید که از خودتان صحبت کنید، آیا به خاطر این است که به خودتان فکر کنید؟ اگر از خودتان صحبت می کنید بگذارید فقط به خاطر دیگری باشد تا به او کمک کنید که وضعیت خود را واضح تر ببیند، تا به او اطمینان ببخشید که تنها نیست، اما هرگز به خاطر اینکه خود را مرکز توجه قرار دهید و دیگری را تحقیر کنید از خود صحبت نکنید.

اگر دیگری خاموش نشسته است، برای سکوت او احترام قائل شوید. با فراست و تدبیر فرصتی برای صحبت کردن او فراهم کنید. از زندگیش بپرسید، از علاقه ها، برنامه ها و مشکلاتش. برای اینکه با دیگری (شخص مقابل) گفتگوی سودمندی داشته باشید، اغلب لازم است ابتدا سؤالاتی از او بپرسید مراقب باشید که اجازه ندهید مخاطب از آنچه که می خواهید بگوید دور شود. او گله مند است و می گوید: «شما سرتان خیلی شلوغ است»، این بدین معنی است که شما خود را به اندازه کافی برای او آماده نکردید. اگر او با افسوس می گوید: آه من روی این موضوع زیاد تأکید نکردم، ای کاش می کردم چون افکارش در جایی دیگر بود «این بدین معنی است که در واقع فکرتان متوجه او نبوده». آیا با این کارتان او باز خواهد گشت؟

خود را نگران و گرفتار مشکلات زیادی می یابید که در همین حین شخصی از شما می خواهد که با شما صحبت کند. به آرامی تمام نگرانی ها و مشکلات خود را به دست های خداوند بسپارید. این سپردن را هر چند وقت آن طور که لازم می بینید انجام دهید و سپس آزاد خواهید بود که با گوش جان بپذیرید و ارتباط برقرار کنید. همچنین یاد بگیرید در رویارویی با دیگران مقدمه چینی کنید. برای شروع گفتگو پیشنهاد کمک کنید. پیشنهاد کمک این است که لبخندی بزنید، او را در آغوش بکشید، این است که به او بگویید: حال بچه ات چطور است؟ برنامه هایت به کجا رسیدند؟ بعدش چه اتفاقی افتاد؟ به طور کامل به این تلاش های کوچک تن دهید تا دست کمکی به سوی او دراز کرده باشید. تمام محبت خداوند را به آنها نشان دهید زیرا او شما را به هر یک از این رویارویی فرا خوانده است.

شما زمانی یک ورم چرکی را درمان می کنید که آن را شکافته و چرکش را خالی کرده باشید. اگر دیگری گرفتار مشکلات است برای

پیشنهاد یک راه حل عجله نکنید. با تدبیر کامل به او کمک کنید تا ورم چرکی را بشکافد. سپس چند کلمه حرف دوستانه یا یک دست دادن ساده به عنوان یک درمان کافی خواهد بود، زیرا چرکها (عقدہ‌های روانی) خالی شده است. اگر بدانید که چطور گوش دهید افراد زیادی به سوی شما خواهند آمد تا آنچه در قلبشان است را با شما در میان بگذارند. توجه خود را به طور کامل به آنها معطوف کنید. ساکت و مشتاق بمانید، شاید قبل از اینکه پیشنهادی بدهید او شما را ترک کند، اکنون او در آرامش راه خود را یافته است.

اگر لازم می‌دانید که پاسخ دهید در حالی که دیگری مشغول صحبت است به دنبال یافتن پاسخ نباشید، زیرا او ابتدا به توجه شما نیاز دارد و سپس به اندرزه‌های شما. با دعا و ستایش به دنبال روح القدس باشید. این روح خداست که کلمات شما را نافذ می‌کند، نه شیوایی سخن. گفتگوی واقعی تنها زمانی ممکن است که ابتدا یک سکوت داخلی عمیق در خود برقرار کنید. یک سکوت روحانی که شما را قادر خواهد ساخت تا دیگری را در زندگی خود بپذیرید. زیرا در دیگری و از طریق او خداوند خود را نزدیک می‌کند و تنها ایمان است که شما را برای یک مصاحبت واقعی با دیگری آماده می‌کند.

رویارویی در گفتگو

وقت زیادی صرف بحث و گفتگو شده است، بحثهای زیادی پیش کشیده شده و انرژی زیادی در این روند صرف گردیده است، بحث می‌تواند تقریباً همه جا دنبال شود. در خانه، در دفتر کار، در کارخانه، در اتوبوس، در رستوران، در ملاقات‌ها، کنفرانس‌ها و غیره. اغلب ما خود را در بحثها از پای در می‌آوریم، هیجان زده و عصبانی می‌شویم، احساسات

دیگران را جریحه دار می‌کنیم، نفاق و دودستگی ایجاد می‌کنیم. چرا؟ اگر ما واقعاً در خدمت حقیقت هستیم، آنچه که می‌توانیم در این مورد انجام دهیم این است که در بحثهایمان موفق باشیم.

آیا تا کنون توجه کرده‌اید اشخاصی که درگیر بحث می‌شوند بیشتر متقاعد می‌شوند تا اینکه حرف خود را به کرسی بنشانند؟ چرا؟ ساده است، زیرا بحثها خود به تنهایی کل یک بحث را تشکیل نمی‌دهند. در پشت هر یک از این بحثها یک شخصیت نهفته است. در نتیجه یک بحث تنها تبادل افکار و آراء نیست، بلکه اغلب جدایی بین دو موجود با پیچیدگی‌هایی از جنس احساس است، و زمانی که درگیر بحثی می‌شوید، همیشه به دیگری فکر کنید. اگر در برهم زدن مباحثه دیگری و به سخریه گرفتن منطبق او موفق هستید، به خود بگوئید که بیشتر احساسات دیگری را جریحه دار می‌کنید. آیا برنده شدید؟ نه، شما تنها موفق شدید که به دیگری کمک کنید تا به آنچه که قبلاً اطمینان نداشته، متقاعد شود. شما فقط او را مجبور می‌سازید تا بحث‌های جدیدی را بیابد که قوی‌تر است از آنچه تا کنون پیش کشیده شده. اما شما به تلاش خود ادامه دهید، منطبق شما پیروز است و شما به او کمک می‌کنید تا در مقابل دیواری بایستد. سرانجام کارش به سکوت می‌انجامد؟ آیا هنوز هم برنده‌اید؟ نه، شما بر احساسات او غلبه نکرده‌اید. قدری عمیق‌تر ببینید، او با خود می‌گوید: بله... اما... و از این‌ها، احساسات جریحه دار شده به زودی یا بعدها برای عقیده‌ای که شما فکر می‌کردید رد شده است، دلایل جدیدی برای خود می‌سازد.

هنگامی که هدف‌تان این است که تنها او را مورد نکوهش قرار دهید، مطمئناً به او ضربه وارد می‌کنید، یقیناً دلایل شما توجیه ناپذیر است؟ آنچه شما می‌گویید بی‌ربط هستند و گره‌گشای مشکل نمی‌باشند. شما با کنایه‌هایتان قلب دیگری را جریحه دار می‌کنید. پاهای شما روی زمین

نیست دوست من، شما با زمان همگام نیستید، شما یک خیال پرداز لا علاج هستید. وقتی تبدیل به آدم بد نهادی می شوید، به دیگری ضربه خواهید زد، حتی اگر این کار را با لبخند انجام دهید: مانند یک بچه فکر می کنید؛ شما می خواهید که ذهنتان امتحان شود؛ شما کاملاً یک دیوانه هستید. از اصرار کردن باز ایستید؛ ابتدا باید آن زخمی که ایجاد کرده اید را درمان کنید. صادقانه و بی رودربایستی معذرت بخواهید. اگر اشتیاق ندارید به دنبال راهی برای تسکین درد باشید، اگر دیگری قلب شما را جریحه دار کرده، علت آن اینست که شما قبلاً قلب او را جریحه دار کرده اید، صبر کنید، آرام باشید، آرامش خود را حفظ کنید. بگذارید احساسات آسیب دیده شما التیام یابند.

اگر شخصی مجبور شد که بگوید: «معلومه که من تحصیل کرده دانشگاهی نیستم، من تجربه شما را ندارم من جوانتر از اینها هستم که بفهمم». این حرفها از این موضوع نشأت که شما او را تحقیر کرده اید. به بی لیاقتی خود در زمینه خاصی اعتراف کنید، به شایستگی های نگرش شخص دیگر اعتراف کنید: واقعاً که عقیده شما خیلی جالب است، دیگر من هم تا حدی روشنفکرانه بوده است اما تجربه شما را در مورد واقعیت های زندگی نداشتم، من مثل یک انسان سالخورده صحبت می کنم، واکنش شما طراوت خاصی دارد، به من کمک خواهد کرد... و سپس آن شخص دیگر پست و نیازمند نخواهد بود، بلکه شخصی برابر با شما که هم می دهد و هم میگیرد. آیا واقعاً می خواهید با شخص دیگری سر بحث را بکشایید؟ با جلب اعتماد او شروع کنید، و برای جلب اعتماد او باید ابتدا دست دوستی به سوی او دراز کرد. آیا دیگری باید در نظر شما یک حریف، یک غریبه، و یک دشمن تلقی شود، وقت خود را با این فرضیات تلف نکنید، با دعا در خداوند افکار خود را عوض کنید و ابتدا او را به عنوان شخص دیگر و سپس به عنوان یک دوست و برادر و خود

مسیح، ببینید.

اگر دیگری با تمام وجود خود را به بحث می سپارد شما نیز این کار را بکنید. شاید دست یافتن به توافق برایتان غیر ممکن است. قبل از سرزنش، مشکل، بحثها و پاسخ را کنار بگذارید. خود را خالی کنید. غرور و دوست داشتن خود مشاوران شریر هستند. احساسات شما همه چیز را به ورطه ای از سردرگمی می کشاند. باید دوباره وارد مهلکه ای آزاد از پیش داوری شوید. آماده گوش دادن به موضوعاتی باشید که شخص مقابل آن را پیشنهاد می کند. هر مشکلی را با اهمیت جلوه ندهید. با همان شدت بحث نکنید: کدام شوینده بهتر سفید کرده و پوسیدگی کمتر ایجاد می کند: بهترین مکان برای نصب کلید لامپ هال، یا برنامه های تلویزیونی، و یا مسئله تبعیض نژادی... قبل از اینکه صحبت کنید خود را خسته نکنید، صبر کنید و تا آنجا که امکان دارد با بی طرفی بر اهمیت بحث قضاوت نمایید و همیشه با نکات مثبت آغاز کنید. هر دوی شما باید در وهله اول قادر باشید به جای اینکه بگوئید نه، بگوئید بله، و اگر نه مخالفتی عادت گونه پیش می آید که «بله» در مقابل «نه» و «نه» در مقابل «بله» قرار خواهد گرفت.

دیگری در مورد مقام خود اغراق می کند و شما نیز در مقابل چنین می کنید. و بدینگونه فاصله شما از یکدیگر زیاد می شود. در حقیقت شما بسیار به یکدیگر نزدیک هستید، عقاید شما واقعاً در تضاد با یکدیگر نیستند، بلکه اغلب کامل کننده یکدیگرند. اگر می خواهید شخص مقابل خود را درک کنید بکوشید تا دیدگاه او را در موضوع مورد بحث بفهمید. شما نمی توانید به همان اندازه شیر که به یک نوزاد سه ماهه می دهید به یک نوزاد بیست روزه بدهید. هر چه بیشتر بتوانید به انسان بیمار غذا بخورانید بیشتر از آن می توانید به یک انسان سالم بخورانید. اگر به یک نوزاد گوشت بدهید، او نمی تواند آن را بخورد. شما باید قادر باشید بسنجید که شخص مقابل در این مرحله خاص از پیشرفت خود تا چه اندازه

قادر به پذیرش حقیقت است. صبور باشید، هر چه تلاش کنید بیشتر بدهید، خطر این نیز بیشتر می شود که دیگری نتواند چیزی را درک کند. دیدگاه هر یک از ما با گذشت زمان تغییر خواهد یافت، برخی اوقات در طول یک شب بسیار کم پیش می آید که شخصی عقیده خود را به خاطر بحث هایی که شخص مقابل برای متقاعد کردن او پیش کشیده است تغییر دهد. در نتیجه اگر این بار بر دوش شما سنگینی می کند صادقانه حقیقت را برای شخص روشن کنید، نگوئید: من می خواهم ثابت کنم که او در اشتباه است، بلکه به او بگوئید می خواهم به او کمک کنم تا حقیقت را برای خود کشف کند. اغلب اوقات شخص مقابل کاملاً طالب حقیقت است اما نمی خواهد حقیقتی را که شما سعی می کنید به او بقبولانید، بپذیرد. چرا سعی می کنید حقیقت را به انحصار خود در آورید؟ حقیقت بدون شما هم وجود خواهد داشت. شما بیشتر می خواهید که حقیقت را از آن خود جلوه داده و برای خواننده در هاله ای از ابهام قرار دهید.

اگر می خواهید که در بحث های خود موفق باشید، خود را فراموش کنید، حقوق دیگری را محترم بشمارید، نقش یک انسان ثرتمند را بازی نکنید که تنها به فقیران صدقه می دهد. بلکه برای مخاطب خود دوستی باشید که با او برای کشف حقیقت همکاری می کنید. وقتی بحث بر سر حقایق مذهبی است، فراموش نکنید که مسیحیت کاملاً با منطق قابل اثبات نیست، زیرا مسیحیت قبل از اینکه یک آموزه باشد یک شخص محسوب می شود. حقیقت عیسی مسیح است، عیسی مسیح تنها موضوع بحث نیست، ما باید او را در زندگی خود بپذیریم. بحث درباره مذهب، اول از همه، شهادت دادن به حقیقت عیسی مسیح و در نتیجه رویارویی آن شخص با عیسی مسیح است.

چگونه به دیگران کمک کنیم؟

افراد خیر خواه بسیاری یافت می شوند که تلاش می کنند تاثیر مثبتی بر دیگران بگذارند. با این همه آنها اغلب در آغاز کار خود اشتباه عمل می کنند. هنگامی که می خواهند توجه خود را تمام و کمال متمرکز دیگری کنند، می بینند که کاملاً در این اندیشه اند که چه بگویند و چه عمل کنند، اما دیدگاه آنان در مورد خود و دیگران چیست؟ اگر در هر مسئله ای خود را از دیگری برتر بدانند، مستحق شکست خواهند بود. تظاهر به فروتنی و همدردی نیز ثمری در پی نخواهد داشت. سرانجام این فروتنی واقعی است که موفقیت را در پی خواهد داشت، زیرا فقط انسان فروتن برای محبت به دیگران آمادگی دارد، و در اوست که باید به دنبال گنجهای پنهان و نادری بود که از عطایای خداوند هستند.

اگر می خواهید بر دیگران تاثیر خوبی بگذارید این نقش طلایی را به خاطر بسپارید: همیشه در نزدیک شدن به دیگران مثبت باشید، نه منفی. دیگری بسیار به قضاوت دوستان و آشنایانش حساس است. بروز بی اعتنایی یا عدم اعتماد (و بدتر از آن تحقیر)، کافی است تا رشد شخصیتی او را آهسته و یا حتی متوقف کند.

اگر می خواهید تاثیر خوبی بر دیگران داشته باشید، با نشان دادن محبت صمیمانه شروع کنید در غیر این صورت راه به جایی نخواهید برد. با وجود هر مشکلی که با آن مواجه آید، بر دیگری اعتماد کامل داشته باشید. تحسین خود را بروز دهید، همیشه در دیگری چیزی هست که حس تمجید شما را به شکلی محسوس و بارز بر انگیزد. تنها احساسات درونی در این مورد کافی نخواهد بود، آنها نیاز دارند بیان احساسات را ببینند و بشنوند. سکوت همیشه برای دیگری نشانه عدم رضایت است. هر چند مقصود او را کمرنگ تر جلوه دهد، او نیز با سکوت دیگری آسان تر به دل سردی می گراید. او با خود می اندیشد: در نظر او ارزشی ندارم، فکر

می‌کند نمی‌توانم این کار را انجام دهم، او از من خوشش نمی‌آید. او از من متنفر است. دیری نخواهد پایید که او با تلخکامی به این نتیجه می‌رسد که شاید هم حق با او باشد.

هرگز به خود نگوئید: من از او بهتر هستم، بلکه بگوئید: او در این زمینه از من بهتر است، بدین نحو، به جای اینکه او را مأیوس کنید از همان ابتدا او را تشویق خواهید کرد، که بدان تشویق نیازمند است و با این کار او را در راه رسیدن به بلوغ کمک خواهید نمود. همیشه دیگری راغب است که به سادگی از افکار و گفته‌های شما در مورد خودش سر در بیاورد. اگر نکته مثبتی در دیگری نمی‌بینید، پس برای شما هیچ نفعی نخواهد داشت که بر او تأثیر خوبی بگذارید. قبل از اینکه به اولین راهکار خود متوسل شوید، باید دیدگاه خود را نسبت به دیگری تغییر دهید.

هنگامی که ستایش و تشویق صادقانه باشد همیشه قدرتی جادویی در تبدیل افراد وجود دارد. اگر دیگری را می‌بینید که در بلوغ کامل خود پیشرفت داشته برای موفقیتش به او تبریک بگویید، اما این کار را صادقانه انجام دهید، همیشه برای چنین تصمیم‌هایی فرصت وجود دارد. به دیگری نگاهی بیاندازید، ارزیابی صادقانه‌ای از نکات مثبت و توانائی‌هایش انجام دهید، آنها را بروز دهید، زیرا ممکن است بسیاری بر ما پوشیده باشند، برخی از روی مسامحه و برخی دیگر به خاطر وجود یک دیدگاه بدبینانه. آشکار کردن این توانائی‌ها برای دیگری، در واقع مساعدت به اوست تا خودش را آنطور که واقعاً هست بشناسد. و این کار خود کمک به نجات اوست. زیرا خدا آنان را که استعدادهای خود را بروز نمی‌دهند مقصر می‌شمارد.

تلاش برای یافتن نکات مثبت در فرد دیگر و تحسین او به خاطر ارزش‌های شایسته‌اش، ریاکاری محسوب نمی‌شود، بلکه خدای پدر جلال

می‌یابد. وقتی که در پی آن هستید که ابعاد مذهبی شخص مقابل را ببینید، به عبارتی دیگر وقتی بر پایه ایمان خود به او نزدیک می‌شوید، شما در راهی قدم برداشته‌اید که به خدا ختم می‌شود، زیرا او تمام عطایای خوب را می‌بخشد. به دیگری اعتماد کامل داشته باشید، همیشه و در هر شرایطی، با وجود ظواهر امر، با وجود ناکامی‌های دل‌سرد کننده‌اش. اگر با زیادگی به او بگویید که آدم بی‌عرضه‌ای است، او نیز چنین خواهد شد زیرا که او را به بی‌عرضه بودن متقاعد کرده‌اید، و در نتیجه او از تلاش باز می‌ایستد. اگر دیگری چیزی را دزدیده است، دائماً به او نگوئید «دزد»، بلکه برای او روشن کنید که او ذاتاً دزد نبوده، و حالا مرتکب اشتباهی شده است، اما می‌تواند برای بهبود وضعیت کنونی قدمی بردارد.

برخلاف همه چیز شما لازم می‌دانید که او را سرزنش کنید، دیدگاه و یا عمل خاصی را نکوهش کنید، کار خود را با تحسین او برای کار ارزشمندی که انجام داده شروع کنید. سرزنش تنها موجب تلخکامی دیگران می‌شود، احساسات آنها را جریحه دار کرده و حتی آنها را به یأس سوق می‌دهد. اگر سرزنش ما پیامد خوبی به همراه داشته باشد باید دیگری را آماده کرد تا این سرزنش را بپذیرد. این امر به منزله نادیده گرفتن شیطان نیست بلکه بیشتر تشویق خوبی‌هاست. اینقدر خاکسترها را زیرورو نکنید بلکه به دنبال ذغال‌های داغ باشید و آنها را دوباره تا آتش سوزان باد بزنید. حتی از دیدن کوچکترین نشانه پیشرفت خوشحال شوید. رضایت شما قابلیت‌های دیگری را برای خودش نمایان می‌سازد. به محض اینکه ذره‌ای اعتماد به نفس کسب کرد قادر خواهد بود سریع‌تر و بیشتر پیشرفت کند.

اگر می‌خواهید که بر دیگری تأثیر خوبی بگذارید، خود را فراموش کنید. اگر فکر می‌کنید که خودتان می‌توانید چیزی را برای دیگری به انجام برسانید، با این کار تنها مانع کار خود می‌شوید. شما فقط می‌توانید

مقدمات کار خود را فراهم کنید، امکانات را مهیا سازید. خدا دائماً در این مورد فعال بوده است و اوست که نجات می دهد و می رهاوند. تأثیر گذاشتن بر دیگری به معنای پیش رفتن به سوی خداوند قادر مطلق، خدای محبت است که به تنهایی تبدیل کننده قلب هاست. آیا به خاطر گناهان آشکاری که در دیگری است خود را مأیوس نیافته اید؟ سخنان پولس قدیس را به یاد آورید: «لیکن جایی که گناه زیاد گشت فیض بی نهایت افزون گردید». هیچ انسانی آنقدر سقوط نکرده که محبت خدا ناتوان از نجات او باشد. هیچ یک از ما این حق را نداریم که محبت او و اعتماد او نسبت به کسی که خدا او را دوست دارد و بر او اعتماد دارد را نپذیریم.

عشق چیست؟

زندگی انسان بر محور عشق می چرخد. در نام عشق و برای عشق کار می کند، رنج می کشد، تلاش می کند، زندگی خود را فدا می نماید و حتی در این راه جان خود را از دست می دهد. تاریخ انسان می توانست به عنوان جستجوی بی پایان برای عشق رقم بخورد، تاریخی از موفقیت های چشمگیر و شکست های بسیار تأسف بار. دوست داشتن و در مقابل دوست داشته شدن در اینجا هدف تلاش هر انسانی است. انسان از عشق و برای عشق ساخته شده است. این معنای درونی وجود اوست. و تنها به واسطه عشق است که او تکامل شخصی می یابد. اما با این حال، متأسفانه عشق واژه ای بسیار نامفهوم و مورد سوء استفاده است. عشق واژه ای است که برای توصیف روابط به کار می رود اما این توصیف مانند اختلاف شب و روز است. تنها زمانی انسان می تواند به راهی که به عشق واقعی ختم می شود قدم بگذارد که بداند به دنبال چه است و عشق از او چه می خواهد. این راه در زندگی هرگز به انتها نخواهد رسید زیرا عشقی که انسان به دنبال آن است از فهم و درک او خارج است.

گرسنگی بلایی است که هر ساله میلیونها انسان را به کام مرگ می کشاند، اشتیاق به عشق چه بسا ویرانگر و تباہ کننده تر است. انسان اغلب نمی داند که دیگری را چگونه دوست بدارد، او می پندارد تنها هنگامی که خود را دوست بدارد دیگری را نیز دوست خواهد داشت. در طول راهی که به سوی عشق واقعی منتهی می شود، می توان اشخاص بسیاری را دید که به اشتباه در کنار این جاده توقف کرده اند زیرا می پندارند که به هدف خود رسیده اند. اگر در برابر سختی ها «اشکتان سرازیر شد»، اگر می بینید قلبتان در حضور شخص خاصی «پراز شور و هیجان می تپد» اینها علایم عشق نیستند بلکه تنها احساسات هستند. اگر مغلوب قدرت او یا دلربایی اش بشوید، اگر به امیال و احساسات توجه کنید متوجه خواهید شد که این عشق نیست بلکه از زیر بار مسئولیت شانه خالی کردن است. اگر می بینید که با شور و هیجان به زیبایی او فکر می کنید آن هم به خاطر لذتی که به شما دست می دهد، اگر هوش و ذکاوت او را خارق العاده می پندارید و مصاحبت با او برایتان با شکوه جلوه می نماید، این عشق نیست، این تنها حس تحسین شماست. اگر چیزی نمی خواهید جز اینکه به چشمانش خیره شوید یا اینکه او را در آغوش بگیرید، لبانش را ببوسید، اگر برای اینکه مالک جسمش شوید هر کاری را می کنید، این فقط به معنای خواهش و هوس است.

عشق بدین معنا نیست که دیگری در شما انگیزه ایجاد کند، یا چیزی را در دیگری احساس کنید، دیگری را تحسین کنید و یا خواهان دیگری باشید، یا اینکه بخواهید مالک او شوید. عشق ذاتاً سپردن هدیه خود به دیگری و دیگران است.

عشق به معنای احساسات نیست. اگر صبر کنید که قبل از عشق به دیگری، احساساتتان شما را به حرکت وا دارد، عشق را در خود حس خواهید کرد اما بسیار کم... و بطور حتم دشمنانتان در این عشق راهی

ندارند. عشق نتیجه شهوت نیست بلکه انتخاب آگاهانه از اراده ای است که ما را به سوی دیگران و به سوی هدیه خود به دیگران سوق می دهد. دوست داشتن خود اغلب عشق شما را تیره کرده است. یاد بگیرید که خود را از بین برده و فراموش کنید تا عشق شما پاک تر شود. گرسنگی ما را وامی دارد که نان بخريم. هر از چند گاهی خود را دیده اید که بیرون رفته و غروب خورشید را می نگرید، به دنبال دوستی رفته اید که او را در حال عبور از جلوی پنجره خانه تان دیده اید. خواهش ها، تحسین ها، احساسات می تواند شما را از خود بی خود کرده و به خودخواهی سوق دهند، اما آنها ذاتاً عشق نیستند. خداوند آنها را به عنوان وسیله ای به شما پیشنهاد می کند - در مورد جاذبه جنسی بین زن و شوهر نیز صادق است - تا به خود فراموشی و سرانجام به عشق برسید.

عشق خیابان یک طرفه است و همیشه هم سوی دیگری و بدور از خود حرکت می کند. هر لحظه که از شخصی یا چیزی برای اهداف خود بهره بردید از عشق باز می ایستید، زیرا در دادن متوقف شده اید. شما در جهت مخالف حرکت می کنید. هر چیزی که در راهتان در طول زندگی به آن بر می خورید در آنجا داده شده تا شما این فرصت را بیابید که در عشق رشد کنید. غذای شما برای رشد زندگیتان است تا لحظه به لحظه آن را بدهید: داستان ها، فیلم ها، کتاب هایی که برای غنی کردن شخصیت شما و کمک به آسایش شما در اختیارتان قرار گرفته است و شما را قادر می سازد که بیشتر بدهید. مطالعات شما دانشی که برای خدمت به دیگران نیاز دارید را برایتان فراهم می سازد، کارتان، کمک شما در جهت ساختن دنیایی بهینه و رفع نگرانی، و حمایت شما از خانواده است.

امروز راه عشق را در پیش گیرید. هر آنچه که خوب است در زندگی بپذیرید، اما با این دیدگاه که آن را به دیگران بدهید. اگر از چیزی یا شخصی ممانعت به عمل می آورید، دیگر ممکن نیست که بگویید دوست

دارم، زیرا در آن لحظه که دیگری را به تملک خود در می آورید از عاشق بودن باز می ایستید. شما گلها را برای ساختن یک دسته گل جمع آوری می کنید تا آن را به معشوقه خود تقدیم کنید، زیرا شما نمی خواهید که گلها در دستتان پژمرده شده و بمیرند بلکه می خواهید شادی را برای دیگری به ارمغان آورید. اگر برای آنچه که جمع می کنید اشتیاقی ندارید، آزرده خاطر نباشید بلکه راه خود را ادامه دهید. به همین طریق اگر نمی توانید با وسوسه خواستن چیزی یا شخصی برای خود مقاومت کنید از آن گذشته و به راه خود ادامه دهید. اگر می خواهید که دوست بدارید خودتان را انکار کنید. لازم است مکرراً از خود بپرسید که چگونه عشقتان با عشقی به معنای واقعی عشق قابل مقایسه است. تنها از خود نپرسید: آیا این عشق است؟ بلکه بپرسید: آیا عشق من در انکار نفس، خود فراموشی و خود سپاری ساکن است؟

ما باید همیشه مراقب باشیم که از برابر شمردن چیزها: پول، دست دادن، بوسیدن، و حتی لحظه ای از وقت خود و ذره ای از کارهایمان، با عشق واقعی اجتناب ورزیم. در عشق، دادن شخص به منزله دادن چیزی نیست. وقتی خود را می دهید و یا هنگامی که هدیه دادن شما تنها بیان خود سپاری است عشق شما اصیل است.

اگر سگتان را بسته اید منظورتان از سوت زدن برای او چیست؟ چرا می گوئید: من خودم را می دهم در حالی که در حقیقت با وابستگیتان به چیزی یا شخصی و یا حتی خودتان، اسیر هستید؟ اگر به اموال خود وابسته اید، یا به برنامه های خود، یا به کار خود یا به فعالیت های خود یا راحتی خود یا دوستان خود یا اهداف خود، هرگز قادر نخواهید بود آنها را بدهید. اگر می خواهید دوست بدارید باید وابستگی را جانشین وابستگی کنید. اجازه دهید این را نیز بیافزاییم که وابستگی به معنای بی تفاوتی نیست. بلکه کاملاً بر عکس وابستگی به معنای احترام گذاشتن، تحسین

کردن، قدردانی کردن و دوست داشتن است. از این رو مشکل می‌توانیم از آنچه که داریم، و چقدر بیشتر از آنچه که هستیم، صرف نظر کنیم. ما می‌خواهیم همه را به دیگری ببخشیم. عشق واقعی راه بسیار با شکوهی است که به سوی آزادی می‌رود و ما در آن از بند اموال و بسیار مهم تر از بند خود آزاد می‌شویم.

خداوند کسی را بیشتر دوست دارد که خود را بیشتر می‌سپارد. اگر می‌خواهید عشق بدون قید و شرط را بشناسید باید آماده شوید که تمام زندگی خود را ببخشید.

اگر فکر می‌کنید که عشق موضوع نسبتاً ساده‌ای است، باید گفت که کاملاً فریب‌خورده‌اید. عشق کامل اگر واقعی باشد، دیر یا زود به صلیب منتهی می‌شود، زیرا گناهان ما فراموش کردن خود و مردن خود را برایمان مشکل ساخته است. به خاطر گناهان است که عشق می‌طلبد که خود را برای دیگران مصلوب کنیم. اگر برای آنچه که می‌توانید کسب کنید از این راه خارج شوید چیزی به دست نخواهید آورد. اگر انگیزه بخشیدن شما این تفکر باشد که بدین نحو چیزی به دست نمی‌آورید، چیزی عایدتان نخواهد شد. به هر حال اگر بدون اینکه بهای آن را ارزیابی کنید، بدون اینکه انتظار برگشت آن را داشته باشید بدهید، همه چیز عایدتان می‌شود.

مشکل‌ترین جنبه عشق وجود عاملی به نام «ریسک» است، فشاری که باعث صرف نظر کردن می‌شود، حرکت به سوی مرگ... برای هدف زندگی جدید. این است که باعث می‌شود ما از رابطه عشق واقعی دور شویم. شما می‌ترسید که در مقابل، چیزی عایدتان نشود، شاید مقدار کمی هم راضی باشید. با وجود این، عشق حقیقی خود کاری بی‌قید و شرط را می‌طلبد. با بخشش خود به دیگران در فقر خود غنی خواهید شد. عشق است که ما را به سوی کاملیت زندگی رهنمون می‌سازد، زیرا با وارستگی

از خود به وجود دیگری پی می‌بریم و بدین طریق قادر خواهیم بود با تمام اعضای خانواده بشری یکی شویم. برای مثال اشکال دروغی عشق، خویش کامگی و خود دوستی (نارسسیسم) همیشه به ناکامی و یأس می‌انجامد، زیرا شکست در ارتباط برقرار کردن از طریق بخشیدن خود به طرز اجتناب ناپذیری به مرگ فرد منتهی خواهد شد. ثمره عشق واقعی شادی است، زیرا از طریق آن شخص با دیگران ارتباط برقرار کرده و در بخشش (دادن) خود کامل می‌شود.

بی‌جهت عیسی را الگوی واقعی عشق ندانسته‌اند، زیرا ما در زندگی و مرگ او کاملترین دادن خود را می‌بینیم. ایثار کاملاً آزاد است زیرا خود خواسته انتخاب شده است. هنگامی که از دادن خود یا از دوست داشتن باز می‌ایستید، و تا زمانی که رشد نکنید به تکامل شخصیتی نخواهید رسید و همیشه برای دریافت زندگی الهی بسته می‌مانید. عشق راهی است که به خدا ختم می‌شود؛ از طریق عشق است که ما با او روبه‌رو می‌شویم.

معنای دوست داشتن چیست؟

روانشناسی امروز کاملاً روشن کرده است که ریشه اکثر نابسامانی‌های معنوی تقریباً بطور تغییر ناپذیری ناکامی در محبت است. جامعه شناسان امروزه با تفکر جامعه امروز و مصیبتی که تهدید بر فرو پاشی آن می‌کند، از خود می‌پرسند، آیا انسان خواهد آموخت که دیگری را مانند برادر دوست بدارد؟ به نظر می‌رسد که مشکل اصلی که اکنون دامن گیر ما است، بدین شکل مطرح شود: آیا محبتی که به زندگی ختم می‌شود قادر است بر خود کامگی که به مرگ منتهی می‌شود غلبه کند؟ تنها محبت راه نجات خانواده بشر است.

جائی که محبت فعال است، گناه حضور ندارد. گناه از شکست در

محبت حاصل می‌شود، نه از دوست داشتن به اندازه و یا دوست داشتن نامطلوب. دوست داشتن همهٔ انسان‌ها برای شما امکان دارد، زیرا محبت تنها به منزلهٔ «احساسات» نیست بلکه علاوه بر این به معنای «خواستن» است. محبت به معنای خواستن خوبی دیگران و آن هم بدون قید و شرط است. اما با خود می‌گویید: من نمی‌توانم اینچنین یا آنچنان طاقت بیاورم. دل‌سرد نشوید، احساسات بیزاری‌گریزی هستند. به احساسات خود نگاهی بیاندازید تا ببینید که چه هستند. سعی نکنید وانمود کنید احساس شما با آنچه که واقعاً هستید متفاوت است. واکنش‌گریزی خود را به عنوان یک آزمایش همیشگی بپذیرید سپس به دنبال نکات مثبت در دیگری باشید. با تمام قدرت خوبی دیگری را بطلبید. شما می‌گویید من واقعاً او را دوست دارم پس بهتر از این نمی‌شود که او را دوست داشته باشید. اما تنها به احساسات خود راضی نباشید؛ از تمایلات خود بهره‌گیری تا به سوی رابطه‌ای رهنمون شوید که در آن اراده و درایت حاکم است. مادامی که دیگری را به عنوان یک امتیاز ویژه و غیر قابل تعویض انتخاب نکرده‌اید این خطر وجود دارد که از دیگری برای اهداف خود بهره‌گیری تا اینکه خود را در محبت و عشق به او بدهید.

اگر انتخاب شما از یک کالای خاصی به منظور این باشد که بتوانید با برجسبهای آن کالا جایزه بیشتری کسب کنید عادلانه نیست بگوییم آن کالا را صرفاً برای امتیازاتی که دارد انتخاب کرده‌اید. اگر وقت زیادی را با دوست خاصی می‌گذرانید زیرا که از مصاحبت او لذت می‌برید به سختی می‌توانید دیدگاه خود را برخاسته از محبت قلمداد کنید؛ زیرا شما به دنبال امتیازات بیشتر هستید. اگر مجبورید اعتراف کنید که دیگر بیشتر از این دیگری را دوست ندارید، در واقع اعتراف می‌کنید که از همان اول هم او را دوست نداشته‌اید. صحیح‌تر آنکه بگوییم این «احساس» شما دیری نخواهد پایید. اگر به دوست داشتن کسی که شما را مأیوس کرده و آسیب

رسانده ادامه دهید، محبت خود را ثابت کرده‌اید. دیگری را آنطور که واقعاً هست دوست بدارید و نه مانند آن تصویری که در ذهن خود می‌پرورانید و نه آن چیزی که امیدوار بودید از او کسب کنید. تنها هنگامی می‌توانید دیگری را محبت کنید که او را از همان آغاز بدون قید و شرط همانطور که هست، همانطور که خواهد بود بپذیرید.

اگر می‌گویید: او تمام زندگی من است، و اگر این به معنای این است که او تمام وقت و انرژی شما را از شما می‌گیرد، آن هم به قیمت راندن هر شخص دیگر، دیگر عشق شما منعکس‌کنندهٔ حقیقت نیست. به هر حال می‌توانید صادقانه بگویید که عشق شما به دیگری باعث شده به دیگران بیشتر توجه کنید. پس این عشق شما بازتاب اصالت آن است. دوست داشتن بدین معنی نیست که دیگری را شخصی قلمداد کنید که به قلهٔ تکامل صعود کرده است. بلکه برعکس، باید همیشه احساس کنید که او راه بیشتری برای پیمودن در پیش دارد، باید از ناکامل بودن او رنجور باشید، شما باید در طلب این باشید که او در جستجوی کمال باشد، باید خودتان را بدون قید و شرط برای تکاملش بدو بدهید.

هنگامی که هر آنچه در توان دارید را به کار می‌گیرید تا ببینید که برادران شما گرسنه نباشند و مسکنی مناسب، فرصت شغلی، آموزش و تفریح داشته باشند، و تلاش می‌کنید تا به آنها در دستیابی به آزادی شخصی و متقبل شدن مسئولیت زندگیشان کمک کنید، اگر نیاموخته باشید که تمام وجود خود را معطوف دیگران کنید، اگر نیاموخته باشید که آنها را در زندگی خود بپذیرید و به سخنان آنها گوش فرا دهید، اگر نیاموخته باشید که خودتان را به آنها ببخشید، حس خیرخواهی شما کافی نخواهد بود.

عشق راهی است که به حیات ختم می‌شود، خود پرستی ©egoism®
 حتماً منجر به مرگ می‌شود. به خاطر داشته باشید که شما به سوی زندگی

پر ثمر خوانده شده اید، نه تنها پر ثمر بودن، جسمانی که بنیاد خانواده را تشکیل می‌دهد بلکه پر ثمر بودن روحانی نیز، ثمر بخش بودن که با «هدیه خود» به برادرانتان امکان پذیر است. شاخه‌ای که از درخت افتاده باشد به زودی خشک شده از بین می‌رود، بدین نحو هم هنگامی که دیگری را دوست نداشته باشید، او خود را محکوم به انزوا و مرگ می‌داند. او باید کسی را بیابد که امید او باشد، او را باور داشته و دوست داشته باشد، در نتیجه او نیز خود را به واسطه این شخص در اتحادی دوباره با خانواده بشر می‌بیند و طعم بازگشت به زندگی را خواهد چشید. انسانی محکوم به رکود، انسانی است که هیچ کس او را دوست نخواهد داشت. هرگز درباره دیگری نگویید: برای کسی مانند او نمی‌توان کاری کرد، هرگز نکته ارزشمندی در او نخواهید یافت، ناامید کننده است، وقتتان را تلف می‌کنید، از هیچ تلاشی دریغ نداشته‌م. در واقع شاید همه نوع ترفندهایی را که ماهیت سودجویانه دارند امتحان کرده باشید، اما آیا یک عشق سخاوتمندانه و آزادانه را امتحان کرده اید، عشقی که چیزی در قبال خود نمی‌خواهد؟ آیا سعی کرده اید دیگری را دوست داشته باشید، نه به خاطر آنچه که هست بلکه به خاطر اینکه چیزی در قبال خود نمی‌خواهد؟ آیا سعی کرده اید دیگری را دوست داشته باشید، نه به خاطر آنچه که هست بلکه به خاطر چیز خوبی که در او وجود دارد و ارزش گفتن را دارد؟ یا زیرا خدا از ازل او را دوست داشته است؟

محبت کردن برادرتان، به شکلی رازگونه، فرا خواندن او به سوی زندگی است، بیدار کردن او از مرگ و آشکار ساختن زندگی واقعی برای اوست. اگر توپ را برای خود نگه دارید هرگز به برنده شدن تیم خود کمک نخواهید کرد. تا هنگامی که دانه را در زمین نکارید محصول را درو نخواهید کرد. هرگز نمی‌توانید مولد زندگی جدید بشوید مگر اینکه از خودتان مایه بگذارید.

معنای ازدواج چیست؟

زوج‌های جوانی هستند که دلیلشان برای ترک کلیسا این است: سرانجام ازدواج کردیم، به هدفمان رسیدیم، ما قبلاً چیزی نداشتیم ولی اکنون شادی داریم، آنچه که آنها بدان پی نبرده‌اند این است که این آغاز کار است. آنها هنوز به مقصد نرسیده‌اند. آنچه که آنها بدان پی نبرده‌اند این است که برای اتحاد واقعی در یکدیگر باید هر روز بکوشند تا به آنچه که می‌خواستند بشوند نزدیکتر شوند. آنها پی نبرده‌اند که تنها هنگامی که خود را در خدا به یکدیگر می‌دهند و از طریق خداوند، بسیار زودتر شیفته یکدیگر می‌شوند.

هنگامی که اتومبیل خود را می‌رانید آیا به محض اینکه راه افتاد پای خود را از روی پدال گاز بر می‌دارید و استدلال شما این است که دیگر اتومبیل حرکت کرده است؟ مهم نیست که چه مدت ازدواج کرده اید شما هنوز بطور کامل ازدواج نکرده اید و هرگز هم نخواهید کرد. ازدواج هم یک واقعیت کنونی و هم یک هدف است که باید بدان نایل آمد. شما باید در ازدواج هر سه مرحله از سرشت انسانی خود را به دیگری ببخشید: جسمانی، احساسی، و روحانی. نه نقش یک حیوان را بازی کنید و نه نقش یک فرشته را. بلکه یک انسان باشید. اگر می‌خواهید این سه مرحله نقشی داشته باشند، پس میز باید روی پایه‌های خود بایستد، دوچرخه روی چرخ‌های خود و سقف هم روی خانه. شما باید سلسله مراتب سرشت انسانی خود را رعایت کنید، در غیر این صورت خانه شما بر روی ماسه‌های روان بنا خواهد شد.

عشق جسمانی نباید به حال خود رها شود، زیرا جسم هنگامی که توسط روح هدایت نشود به دنبال رضایت خود است. اگر می‌خواهید دوست بدارید، باید روح هدایت جسم و سپس روح خدا هدایت روح انسان را به دست گیرد. بوسه اگر بیان عشق نباشد، معنایی ندارد. شما با بوسیدن

دیگری می گویند: می خواهم با تو یکی شوم، من می خواهم با هدیه خودم به تو تو را دولت مند کنم. روابط جنسی بیانگر هدیه خود به دیگری است، هدیه ای که آگاهانه، سخاوتمندانه، و با مهربانی ساخته شده، هدیه ای که مقصودش هدیه زندگی به دیگری است. در نتیجه طلبیدن خوشی جسمانی بر محور خود در اینجا از حیطة این بحث خارج است.

برای اینکه خود را بدهید ابتدا باید مالک خود بشوید. باید مالک جسم خود، قلب خود، و روح خود، بشوید. غلبه بر خود یک روند پایان ناپذیر را به همراه دارد و این در مورد خود سپاری و عشق ما نیز صادق است. در نتیجه شما هرگز به طور کامل با دیگری ازدواج نکرده اید. اینکه انسان چیزی را چه از نظر جسمانی و احساسی و چه از نظر روحانی خود نخواهد، بسیار مشکل است. عشق واقعی به راحتی به دست نمی آید، بلکه باید تمام زندگی خود را بدهید تا بدان دست یابید. ذات سقوط کرده به دنبال این است که دنیای متشکل از مادیات و انسانها را برای نفع خود تغییر دهد، به دنبال این است که شما را از بخشیدن خود باز دارد. تنها فیض عیسی مسیح می تواند قدرت دوست داشتن واقعی را به شما برگرداند. با این حال به یاد داشته باشید که عشق در زندگیتان همیشه با نشانه انکار مشخص شده است و آن انکار معنای صلیب است و این صلیب دعوتی شخصی از سوی مسیح به اتحاد است. با مردن نسبت به خود خود را با مرگ او متحد کنید و او در قیام خود با شما متحد می شود. شما هرگز به زندگی ای از عشق واقعی دست نخواهید یافت. مگر روح توبه زندگیتان را جان بخشد، و دائماً مسیح را از طریق مراسم عشای مقدس در زندگی خود بپذیرید.

زوجهای بسیاری را مشاهده می کنید که دست در دست هم قدم می زنند، دست یافتن به اتحاد جسمانی کار نسبتاً ساده ای است اما دوست داشتن دیگری از جان و دل کار مشکلی است. خیلی کم پیش می آید که با

یک اتحاد روحانی واقعی مواجه شوید زیرا زوجهای کمی پیدا می شوند که در روح با هم ازدواج کرده باشند. ازدواج در روح مستلزم این است که از طریق یک اعتماد دو جانبه در تمام عقاید، حرف ها، رؤیاهای شادی ها و ناامیدی های یکدیگر و در تمام آنچه که از دنیای درونی روح تشکیل شده، شریک شوید. ازدواج در روح شما را از طریق بخشیدن و گرفتن متقابل به سوی دیدگاهی مشترک از عشق نسبت به برادران و خدای خود منتهی می کند. ازدواج در روح از طریق فهم عمیق یکدیگر شما را در مقابل خدا در کنار یکدیگر و مانند دست های در حال دعا، متحد قرار می دهد. سعی نکنید که خود و دیگری را فریب دهید. خود را آنطور که هست ببینید، از اینکه چهره حقیقی خود را بر دیگری فاش سازید، تردیدی به دل راه ندهید. تنها از طریق صداقت دو جانبه است که یکی خواهید شد. اگر زیر سایه ابهام بمانید هرگز نمی توانید عاشق باشید. شما باید آنچه را که در ورای ظواهر امر است برای دیگری فاش سازید.

تصمیم در عاشق بودن، تصمیمی است که در آن فروپاشی خود مختاری فردی نهفته است، تصمیمی که بیرون آمدن از انزوا را در خود دارد. شما از وقت برای تصمیم گرفتن در مورد خرید اسباب و اثاثیه، بحث در مورد مخارج و برنامه های تعطیلات استفاده می کنید. شما از وزن فرزند خود آگاهید، هر چند وقت یک بار او را وزن می کنید، شما از پیشرفت فرزندانان در درسهایش آگاهید، آیا تا کنون برای اینکه ببینید زندگی پس از ازدواجتان چقدر به تکامل نزدیک شده از وقت خود استفاده کرده اید؟ آیا امروز اتحاد شما از دیروز کاملتر است؟ و آیا فردا اتحاد شما کاملتر از امروز خواهد شد؟

شکوفه برای اینکه تبدیل به میوه شود باید تغییر کند، میوه نیز برای اینکه دانه شود باید تبدیل گردد و دانه نیز برای اینکه یک درخت زنده و

شکوفای شود باید تبدیل شود. اگر می‌خواهید دوست داشته باشید باید تبدیل شوید، زیرا با تعهدی که در عشق است به یک زندگی جدید داخل می‌شوید. دیگر این چنین نمی‌بینید، احساس نمی‌کنید، عمل نمی‌کنید، درک نمی‌کنید، یا حتی دیگر این چنین دعا نمی‌کنید. زندگی شما اکنون زندگی مشترک است، زندگی که با شریک شدن در دیگری غنی گردیده. از طریق هدیه روزانه عشق خود متقابلاً پرتی می‌شوید. نه تنها در جسم بلکه در هر مرحله از سرشت خود. شما از نو متولد و به تدریج بازسازی می‌شوید و در نتیجه عشق واقعی برقرار می‌شود. یک زن و شوهر ممکن است از طریق جدایی و طلاق رابطه شان را با فرزندان شان و یکدیگر قطع کنند اما هرگز نمی‌توانند راه تجرد را پیش گیرند. عشق از جسم به سوی روح حرکت می‌کند، از محدود به نامحدود، از فانی به ابدی. عشق شما باید به تدریج کامل شده و پیشرفت کند، شما باید از جذابیت جسمانی و اتحاد جسمانی ابتدا به سوی اتحاد قلبها رشد کنید و سپس به سوی اتحاد روحانی که در آن خداوند ساکن است. اگر تنها با جسم ازدواج کنید، به زودی خسته می‌شوید و متوجه می‌شوید که شخص دیگری شما را به سوی خود می‌کشاند. اگر با «یک انسان» ازدواج کنید و در مقامی والاتر با «فرزند خدا» و اگر خواسته شما این چنین است، پس عشقتان عشق ابدی است. از آنجائی که عشق نامحدود است پس هم زن و هم شوهر می‌توانند به مانند آن ارتقا یابند که در این صورت ابدی ساختن عشق را برای آنها سهل و آسان کرده است.

هیچکس در یک خانه متروکه و مخروبه را نمی‌زند. هیچکس از یک چشمه خشک نمی‌نوشد. تا هنگامی که برای یکدیگر یک چشمه بی‌پایان نشوید، برای عشق آماده نخواهید بود. هدف کلی از عشق آگاهانه یا ناآگاهانه اتحاد با خداست. در نتیجه ازدواج کامل تنها در مراسم ازدواج ممکن است، راز درک نکردنی عشق تثلیث است. که در دو شخصی کار

می‌کند که یکی شده اند. اگر شما مراسم ازدواج را به معنای واقعی به جا آورید، این نوع ارتباط امکانات بی‌پایانی را برایتان خلق خواهد کرد، زیرا شما خدایی که محبت است را به یکدیگر می‌دهید.

چه موقع سه نفر يك جمع محسوب می‌شوند؟

کمتر انسانی یافت می‌شود که قدری از وقت خود را با غصه خوردن برای وضعیت خود به بطالت تلف نکند. اکثر ما از خودمان راضی نیستیم و اظهار ناراحتی می‌کنیم زیرا آنطوری نیستیم که می‌خواستیم باشیم. در زندگی خانوادگی بهانه‌های نارضایتی چند برابر شده است. بسیاری از زن و شوهرها احساس می‌کنند که در ازدواج ناکام بوده‌اند و فقط یکدیگر را تحمل می‌کنند. اگر می‌خواهید هر دو در زندگی خود موفقیت کسب کنید باید بکوشید تا یکدیگر را آنطور که واقعاً هستید بپذیرید. همانطور که با گذشت روزها شناخت شما از هم بیشتر می‌شود، باید به سرزنشهای یکدیگر خاتمه دهید و ناکامی حاضر در ازدواجتان را کنار گذاشته و بر آن غلبه کنید.

آیا هنگامی که ابزار و وسایل خانه مطابق میل شما نباشد از کار باز می‌ایستید؟ آیا پشم بافتنی را دور می‌اندازید چون با ادعاهای کارخانه سازنده آن جور در نمی‌آید؟ آیا بچه‌هایتان را ترک می‌کنید زیرا آنطور که انتظار داشتید نشدند؟ آیا به خاطر اینکه همسران آن شوالیه زره پوش که در رؤیایها دیده بودید نیست، و یا به خاطر اینکه آن ستاره سینمایی که در ذهن داشتید نیست، از سعی و تلاش باز می‌ایستید؟ اگر هنوز با رؤیایهاتان پیوند دارید، باید گفت که مانند یک نوجوان عمل می‌کنید. خود را به خاطر حماقت خود سرزنش نکنید و از سرزنش کردن همسران آن هم به خاطر اینکه با آرمان‌های شما زندگی نکرده دست بردارید. اگر

به خاطر ازدواجی که کرده اید، ناامید هستید و اگر برای غلبه بر این احساسات تلاش نمی کنید نارضایتی شما بر خلاف بهترین نیت های دلتان، خود را نشان داده و دیگری را از خود دور می کنید؛ زیرا دیگری برای اینکه به شما نزدیکتر شود نیاز دارد تا اعتماد کامل شما را ببیند. هنگامی که شما باید به هم نزدیکتر شوید، احساس ندامت موانع بسیاری را بین شما ایجاد کرده و شما را از هم دور می کند.

هرگز برای ازدواج با کسی که با شما می خوابد و با شما سر یک سفره غذا می خورد دیر نیست. شما تنها برای انجام این کار تصمیم بگیرید. سه نفر یک جمع هستند یعنی همسران، خودتان و رؤیاهایتان. اگر واقعاً می خواهید ازدواج کنید، رؤیاهای خود را طلاق دهید. اگر نمی توانید قصری بسازید حداقل می توانید کلبه ای بسازید، اما اگر در رؤیای زندگی در یک قصر باشید هرگز نمی توانید در کلبه تان خوشبخت باشید. فرض کنیم تصمیم گرفته اید رؤیاهای خود را کنار بگذارید و از ساختن یک قصر قطع امید کنید، آیا این پایان خیالات شماست؟ نه این تصمیم به تنهایی برای از بین بردن آنها به یکباره و برای همیشه کافی نخواهد بود. باید با «بخشش» دیگری آغاز کنید، زیرا شما هرگز همسر خود را برای اینکه مطابق با رؤیاهایتان نبوده نبخشیده اید؟ ناامیدی، رؤیاهای تحقق نیافته، نارضایتی، کینه، و سرخوردگی خود را به خداوند بسپارید. سرانجام آن «شخص واقعی ای» که با او ازدواج کرده اید و زندگیتان را با یکدیگر آنطور که واقعاً است بپذیرید. و این مسئله به دنیای شما ارتباطی ندارد بلکه با دیدگاه های شما مرتبط است.

شاید تا کنون هرگز همسران را واقعاً دوست نداشته اید، و تنها او را برای اهداف خودخواهانه خود می خواستید، شاید او نیز هرگز شما را واقعاً دوست نداشته است، و شما را فقط برای خود می خواسته و شاید زندگی شما دو نفر که بیشتر بر محور خود استوار بوده برای لحظه ای در کنار

یکدیگر قرار گرفته و تصویر اشتباهی از عشق به شما داده باشد. حتی اگر مدت ها پیش احساسات متقابلتان از بین رفته هنوز هم می توانید او را دوست بدارید، هنوز هم می توانید خیر او را بخواهید. آیا فکر می کنید این حرفها برای طرف مقابل است؟ بر دیگری قضاوت نکنید بلکه بر خودتان. اگر او واقعاً شما را دوست ندارد، او را با مهربانی بیشتر دوست بدارید. اغلب کم پیش می آید که کسی قادر باشد برای مدت طولانی در برابر عشق خالصانه مقاومت کند؟ با عشق است که عاشق بودن را به دیگری می آموزید. شما همیشه به خود می گوئید: او برایم یأس شدیدی به همراه داشته است. بهتر است بگوئید: من برای او یأس شدیدی به همراه داشته ام. او کسی است که تازه شروع کرده. خوب پس شما نیز مسیر تازه ای را شروع کنید؛ با عشقی سرشار از محبت تازه او را دوست بدارید. اگر لیوان شما خالی شده می توانید آن را پر کنید اما اگر الان پر است عمق روح ماست که ظرفیت پذیرش عشق را می سنجد.

شما ادعا می کنید که همسران دارای نقاط ضعف بسیاری ا و قبلاً هم می گفتید که او دارای نقاط قوت بسیاری است. در هر دو مورد شما اشتباه می کنید. همسران هم دارای نقاط ضعف است و هم نقاط قوت، شما باید آنطور که واقعاً است ازدواج کنید. می گوئید: «اشتباه از طرف من نیست او عوض شده» اگر او عوض شده است پس چرا اینقدر هیجان زده اید؟ شما با انسانی از گوشت و استخوان ازدواج کرده اید، نه با یک هویت دروغین تغییرناپذیر. عشق نهایت را در خود دارد نه یک انتخاب گذرا. اگر عاشق زن یا مردی هستید پس همیشه عاشق یک انسان هستید که ناکامل است، کسی که مریض است، ضعیف است، گناهکار است. اگر واقعاً او را دوست داشته باشید او را شفا خواهید داد، او را قوی خواهید ساخت و او را نجات خواهید داد. عشق به نوعی دورانی طولانی از رنج را

در خود دارد، آنهایی که خود را در عشق متعهد کسی کنند باید قبل از ازدواج به این مسئله بیاندیشند. مراسم ازدواج اتحاد شمارا مقدس کرده و به شما کمک می کند آن را هر روزه کامل کنید. در زندگی با یکدیگر تنها مسیح قادر خواهد بود که هر دوی شما را از خودخواهی آزاد کرده و به سوی عشق حقیقی رهنمون کند، اما برای اینکه به خانه شما بیاید، او منتظر جواب مثبت شماست، درست مانند آن روزی که بله گفتید. پذیرفتن زندگی مشترک به معنای پذیرفتن دیگری و نیز به معنای پذیرفتن عیسی مسیح است، کسی که می تواند هر دوی شما را نجات دهد.

راز درد و رنج

ما وجود هراس انگیز رنج و مرگ را در خود و در دنیایمان حس می کنیم. این رنج همیشه دامنگیر انسان بوده است. انسان که از منابع بالقوه خود روی گردانیده، پی بردن به عمق معنای این راز را غیرممکن می داند. تنها ایمان مسیحی کلید درک آن را برای انسان مهیا می کند و از این رو تنها ایمان است که او را از ناامیدی نجات می دهد. لذا آرامش در انتهای جاده ای صعب العبور و دراز است. انسانی که رنج را در زندگی چشیده نباید از این موضوع شگفت زده شود. به جای اینکه خدا را مقصر بداند اگر شکرگزار او باشد به انتهای این جاده نزدیکتر خواهد شد. در عین حال او باید با تمام وجود به عیسی مسیح ایمان داشته باشد که روزی به کمک او بیاید، نه اینکه تنها معنای رنج را بچشد، بلکه رنجهای شخصی خود را نیز بپذیرد. بدین طریق او رنجهای حاضر را نه تنها در خدمت سعادت نجات خود در خواهد آورد بلکه در خدمت تمام دنیا نیز.

چرا گل رز نمی تواند از خارهایش جدا باشد. چرا دریا فواصل زیادی از ساحل را بی رحمانه ویران می کند؟ چرا نیروی رادیواکتیوی که انسان آن را آزاد کرده باید برای ویران کردن زندگی دیگر انسان ها به کار رود؟

چرا رنج همسفر همیشگی انسان در زندگی است؟

اگر اتومبیل شما به طرز صحیح عمل نکند، طبیعتاً به این نتیجه می رسید که اشکالی در موتور آن ایجاد شده است. موتور بر اساس طرح های خاصی ساخته شده است، و اگر شما قطعه ای نامربوط در آن بگذارید، یا از کارایی آن می کاهید یا اینکه آن را متوقف می سازید. انسان با گناه خود در طرح پدر خلل ایجاد کرده و با این کار با رنج و مرگ آشنا شده. انسان قبل از انجام گناه، از طریق اطاعت عاشقانه، ثمره فیض خداوند، یک زندگی متوازن و منظم داشت، در روابط خود با دیگران و دنیای اطراف خود هیچ تجربه ای از نزع نداشت. انسان از طریق خودکامگی و غرور از خدا جدا شده و محکوم به نزع با خود، با دیگران و با دنیایش است. ازدواج بین روح و جسم (ماده)، که حتی به بهترین نحو مشکل است، اکنون شکسته شده؛ جدایی بین این دو رنج و مصیبت و مرگ را به همراه داشته است. «زیرا که مزد گناه موت است، اما نعمت خدا حیات جاودانی در خداوند ما عیسی مسیح» (روم ۶: ۲۳).

آیا خدا می توانست مانع انسان از گناه مردن شود؟ یقیناً، او می توانست با گرفتن آزادی از او این کار را بکند، آیا یک معلم برای اینکه نشان دهد دانش آموزان خود را دوست دارد، جواب سؤالات را به آنها می دهد، چون می ترسد که غلط بنویسند؟ آیا یک مادر برای اینکه محبت خود را نسبت به فرزندش نشان دهد از آموزش راه رفتن به او سر باز می زند چون می ترسد که مبادا او بیافتد؟ آیا یک پدر برای اینکه محبت خود را نسبت به فرزندش نشان دهد مانع از رفتن او به بیرون از خانه می شود، زیرا می ترسد که او به دردرس بیافتد؟ آیا خدا محبت خود را این طور نشان داده که انسان را از زندگی در محبت که آزادانه انتخاب شود دور کند؟ هنگامی که می خواهید دیگری را محبت کنید نمی توانید

آزادی را از او سلب کنید تا مانع از افتادن او در دام شریر شوید، بلکه می‌خواهید خطر اشتباه، شکست و مصیبت را به جان بگیرید. و این به خاطر این است که خدا ما را دوست دارد زیرا که ریسک گناه کردن ما را متقبل شده است.

شما اغلب می‌توانید عواقب تلخ گناهان خود را دنبال کنید: غرور شما «قلب دیگری را می‌شکند»، خودخواهیتان او را از چیزی که می‌خواهد یا نیاز دارد محروم می‌کند، هوس‌های شما از دیگری سوء استفاده می‌کند و او را خوار می‌سازد. اعتیاد به الکل و شهوترانی موجب دردهای جسمانی و اخلاقی بی‌شماری می‌شود که نمی‌توان با هیچ اطمینانی پیام‌های آن را به تصویر کشید. کوتاهی سزاوار سرزنش ما، خودکامگی و نژاد پرستی، ثروتمندی، علت ایجاد محله‌های فقیرنشین، بروز گرسنگی، بیماری، فقر، بی‌سوادی، و... است. شما از اینکه سلامت باشید شکایتی بر زبان نمی‌آورید حتی با رجز این که سلامتی خود را مدیون دیگران هستید (والدین شما، آنهایی که غذای شما را تهیه می‌کنند، و غیره). شما از اینکه با سواد باشید شکایتی ندارید اگر چه دانشتان از دیگران به شما رسیده باشد (معلمان، نویسندگان، غیره). چرا از مصیبت‌هایی که «سزاوار» آن نبودید گله مند هستید؟

اگر وحدت خانواده بشر را بپذیرید، باید آن را برای بهتر شدن و یا بدتر شدن و یا ثروتمندتر شدن و یا فقیرتر شدن بپذیرید. شما جزئی جدایی ناپذیر از خانواده بشر و جهان هستی هستید و به تدریج تحت تاثیر هر دو در می‌آید. برای پیشرفت شخصی خود به همه وابسته‌اید، ولی به هر حال شما در زندگی همه نقشی دارید. در جریان این تکامل کلی کم‌اهمیت‌ترین واقعه، دورترین مرزهای خلقت را تحت تاثیر قرار می‌دهد. هنگامی که گناه می‌کنید اغلب مشخص کردن حدود آن به لحاظ اینکه چه باری را بر دوش جهان می‌گذارد غیرممکن می‌نماید. همیشه خواهان این باشید که وحدت رازگونه بشر و ماده را بپذیرید، اما این حقیقت را به

خاطر داشته باشید که برای هر گناهی که در جهان رخ می‌دهد، رنج جدیدی نیز جایی دیگر حضور خود را به شکلی محسوس تر نشان می‌دهد.

آیا خداوند می‌توانست از گناه انسان که به طور اساسی شکست در محبت است، لذت ببرد؟ در این صورت او چگونه می‌توانست در رنج انسان که عاقبت اجتناب پذیر گناه است لذتی بیابد؟ از آنجائی که رنج و مصیبت اختلال عمیق در طرح محبت پدر را نشان می‌دهد، شما هرگز نباید زیر بار رنج و مصیبت بروید. آیا شما برای آنکه با آن بجنگید چیزی در چنته دارید؟ رنج جسمانی: بهداشت، تغذیه سالم، دارو، هر نوع پیشرفت علمی... . رنج خانواده بشر: عدالت و آرامش به عنوان اهداف بین المللی برای همه انسانها... . رنج درونی بشر: آموزش، عشق... . رنجی که حاصل نیروی ذات طغیانگر بشر است. تحقیق علمی، تکنولوژی، کار و... هنگامی که شما گذشته از محبت به دیگران در تلاش علیه رنج و مصیبت شرکت می‌کنید، اطمینان حاصل خواهید کرد که وارد طرح الهی شده‌اید. اگر می‌خواهید واقعاً در این زمینه ثمربخش باشید، پس تیشه به ریشه گناه زده آن را نابود کنید. این روند ریشه کن کردن نیز هرگز کامل نمی‌شود. رنج به مانند حقیقتی در وجود ما می‌ماند و به کار خود ادامه خواهد داد. آیا راهی سراغ دارید که از آن برای منفعت خود سود ببرید یا اینکه شما را به سوی شب تیره ناامیدی رهسپار خواهد کرد.

انسان مدرن به طرز فزاینده‌ای محصولات جانبی تولید می‌کند، اگر چه اکنون از ضایعات کالاها نیز در جهت رفاه خانواده بشر سود می‌برد. اگر ایمان منشأ راز درد و رنج را مشخص می‌کند، راز «استفاده» آن برای نجات دنیا را نیز فاش می‌سازد. آیا شما می‌خواهید رنج، «محصول جنبی» گناهان، را ساخته و در خدمت منافع نجات بشر در آید؟ از عیسی مسیح بخواهید تا به شما نشان دهد که چگونه از رنج ساخته شده است. توسط قدرت محبتش که خمیر مایه نجات است.

برای اینکه انسان را به یک زندگی سرشار از آرامش و محبت و دنیا را به حالت اولیه خود بازگرداند، ابتدا باید بر گناه، رنج و مرگ غلبه می کرد. شما راجع به دوست خود چنین می گوئید: «من او را دوست دارم، وقتی او گناه می کند قلبم جریحه دار می شود، از اینکه او را در رنج می بینم اندوهگینم». این قدرت محبت است که دوست دار را با محبوب خود متحد می کند چرا که او خود را همانند دیگری می داند. از آنجائی که عیسی با محبتی که فراتر از تمام محدودیت ها بود ما را دوست داشت، او همه ما را گرد خود جمع کرد، تمام گناهان ما و تمام رنج های ما را بر خود گرفت، حتی مرگ ما را نابود کرد. این کار را به قوی ترین شکل می توان چنین بیان کرد که عیسی قربانی محبت خود بود. همچنان که روی صلیب بود به پدر آسمانی خود چنین گفت: «به دست های تو روح خود را می سپارم». آن روح سرشار از محصولی بود که او آمده بود تا با مرگ خود آن را درو کند. پدر، من مسئولیت گناهان تمام بشر را به دوش می گیرم و به جای آنان جوابگوی گناهان نشان خواهم بود. پدر من رنج های تمام انسان ها را همراه با رنج های خود به تو می سپارم، من مرگشان را همراه با مرگ خود به تو می سپارم، کفاره آنها را بپذیر. در عوض پدر زندگی جدیدی را به پسرش بخشید. راز نجات ما هم به مانند آن ساده و عمیق است.

مادر دردهای زایمان را می پذیرد تا از رنجهای او زندگی جدیدی متولد شود. در جایی که رنج نباشد انسان نمی تواند به وجود بیاید، جایی که هدفی از رنج در کار نباشد اگر باید به خاطر هدفی رنج بکشید، اگر رنج های شما و تمام آن انسانها باید دارای معنی باشد، پس باید با رنج های عیسی بر روی صلیب متحد شوند. از طریق عیسی مسیح رنج بی مصرف و بی معنی و غیرقابل تحمل به خمیر مایه نجات ما تبدیل می شود.

خمیر مایه نجات

رنج نه اراده خداوند و نه کار او بلکه حاصل کار انسانی است. انسان از طریق گناهش خود را به رنج و مصیبت پیوند زده است: یک ازدواج تحمل ناپذیر، عیسی مسیح نیامد که رنج را از بی هدفی نجات دهد. صلیب عظیمی توسط عصیانگری انسان در دنیا نه تنها به بشریت بلکه بر تمام جهان هستی سایه افکنده است. با این حال، محبت عیسی مسیح به پدرش و تمام انسانها از جنس صلیب است، راهی که به قیام ختم می شود.

رنج شریک جدایی ناپذیر سفر انسان شده است، اکنون و لحظه تولد آغاز حرکت به سوی مرگ را رقم می زند. قصد دارید چه دیدگاهی در برابر این وضعیت انتخاب کنید؟ طغیان؟ با بی تفاوتی خود را به دست سرنوشت بسپارید، آیا وجود رنج و مصیبت را با تلاش برای فراموشی آن انکار می کنید؟ هر سرنوشتی که می خواهید انتخاب کنید، ولی نمی توانید همانطور که از رنج می گریزید از مرگ نیز بگریزید.

گاهی اوقات وقتی می بینید که انسانی رنج می کشد، وسوسه این فکر به شما خطور می کند که «من نمی توانم اظهار تأسف بکنم، حق او همین است» خدا پدر ماست و ما را به عنوان فرزندان خود دوست دارد و هرگز در رنجهایمان دلیلی برای شادی نمی بیند. از اینکه ببیند ما رنج می کشیم او نیز «می رنجد». پس از اینکه انسان بر علیه خدا عصیان کرد و بدین نحو در کار خلقت اختلال ایجاد نمود، حتی پس از اینکه از محبت خدا که خود محبت است سر باز زد، پدر انسان را با ناامیدی ترک نکرد بلکه: «جهان را اینقدر محبت نمود که پسر بیگانه خود را داد...».

وقتی عیسی وارد این دنیا شد، دریافت که سه چیز است که ساخته دست پدر آسمانی نیست، و آن سه چیز: گناه، رنج، و مرگ، است. او

شما می‌توانید رنج را برای وجود خودش درست بدارید؛ رنج هنوز از شیرین است، حتی پس از آمدن مسیح. اما می‌توانید فرصتی که برایتان فراهم آمده است را غنیمت بشمارید، هم برای خودتان، هم برای نجات خود و هم برای نجات دیگران. سردرد شما، خستگی شما، درد جسمانی شما محدودیتی که یک بیماری با بستری شدن شما برای شما به همراه دارد، بیماریتان، دلهره‌تان، مشکلات کاری شما، ناامیدی‌های شما، احساس دردتان، ناکامی‌های شما، سرشکستگی‌هایتان... مسیح همه نوع رنج‌های شما را تجربه کرده و همه را نیز به پدر سپرده است، و پدر نیز آنها را از دستان پسرش به عنوان گرامت گناهانتان پذیرفته است. به خاطر محبت عیسی مسیح آنها دنیا را نجات داده‌اند. شما با تجربه‌تان از هر رنجی می‌توانید با نجات دهنده مواجه شوید؛ او از طریق رنج، شما را دعوت می‌کند تا در اتحاد با او دنیا را نجات دهید. بنابراین بار رنج‌هایتان را سخاوتمندانه در اتحاد با او تحمل کنید و با سخاوت کامل در اتحاد با او آن را بسپارید.

تمام رنج‌های خانواده بشر چه از بعد زمانی و چه از بعد مکانی بیانگر درد و رنج عیسی مسیح هستند. راه صلیب از میان میداین جنگ‌های تاریخ می‌گذرد، از میان محله‌های فقیرنشین، بیمارستان‌ها، نواحی کارگاهی، خیابان‌های شهر و روستای شما و... راه صلیب از میان زندگی همه ما می‌گذرد، اما اگر شما در راه جلجتا با مسیح روبه‌رو شوید و تصمیم به پیروزی با او بگیرید، سرانجام راه صلیب شما را تا به قیام هدایت خواهد کرد. نجات دهنده صلیب خود را خود خلق و انتخاب نکرد بلکه او آن رنجی را پذیرفت که یهودیان و همه ما بردوش او گذاشتیم. قبل از اینکه برای یافتن صلیب از راه خود منحرف شوید، یاد بگیرید رنج‌هایی که صلیب هر روزه با خود به همراه دارد را بپذیرید. صلیب‌های معمول زندگی هر روزه خود را انتخاب کنید. نه آن صلیب پرابهتی را که احساس برتری

نسبت به دیگران به شما می‌دهد. اگر درخت را تنها برای اینکه شاخ و برگ آن را زده باشید هرس کنید، اگر دانه‌ای را برای اینکه دهنه‌اش را بشوید، می‌کارید، اگر فرزند خود را تنبیه می‌کنید فقط برای اینکه از رنج کشیدن او لذت ببرید، پس باید گفت که بی‌گمان شما از نظر روانی متعادل نیستید. هرس کردن، کاشتن، و تنبیه کردن، همه رشد و پیشرفت جدید را به عنوان هدف نهایی خود، در خود دارند. در نتیجه زهدگرایی واقعی مسیحی هرگز بدون هدف مثبت نمی‌باشد، بلکه همیشه به منظور غنی‌تر چشم‌پوشی را در خود دارد.

رنج همیشه برای انسان یادآور این موضوع بوده است که او یک گناهکار است. رنجی که در مسیح به پدر سپرده می‌شود برای همیشه این را به انسان یادآوری می‌کند که او نجات یافته است، چرا که رنج معنای واقعی خود را به خود گرفته است. بدون رنجی که در اتحاد با عیسی مسیح سپرده می‌شود امکان بخشش وجود ندارد، هنگامی که رنج روزانه خود را با فروتنی پذیرفته و به پدر بسپارید این رنج از مؤثرترین اعمال رسالتی شما خواهد شد. به معنای صلیب به دیده‌تسخر نگاه نکنید، آن را تنها وسیله‌ای برای انضباط شخصی نسازید، یا فقط برای اینکه دیگران تشویقتان کنند، تحمل قهرمان‌گونه از خود به نمایش نگذارید. از سویی دیگر، به آن به دیده‌رنج تحمل ناپذیر بنگرید که سفر روزانه شما در طول زندگی را برایتان عذاب‌آور می‌کند. صلیب را باید هر روزه آن کسانی بر دوش خود حمل کنند که انسان و دنیایش را در اتحاد با عیسی مسیح و محبتش نجات دهند.

انسان، همکار خدا

با توجه به شرایطی که بسیاری از انسانها مجبورند با آن شرایط کار

کنند، تعجبی نخواهد داشت که گمان رود کار کمی طاقت فرساتر از رنج است. برخی از مسیحیان معتقدند که کار تنبیهی برای گناه است در حالی که در حقیقت کار هم شرافتمندانه است و هم شرافتمند می‌کند. انسان با کار کردن در کامل کردن خلقت به خدا کمک می‌کند و با انجام آن او خود را با کل خانواده بشر متحد می‌سازد و آنها نیز در این کار شریکند. با این حال نباید فکر کنیم که گناه در کار جهان نیز دخیل شده است. گناه مانند کرم سیب است که زیانزد همه می‌باشد، راه خود را در دنیای کار پیش گرفته است، و از این رو دنیا نیز باید نجات یابد. تنها یک مسیحی قادر است که عیسی مسیح نجات دهنده را به این دنیا و در کل به این جهان هستی بیاورد. انسان از طریق کار خود نه تنها در کار خلقت با خدا همکاری می‌کند بلکه در کار نجات نیز.

خداوند خلقت انسانها را حاکمان خلقت ساخت تا با یکدیگر آن را پرثمر سازند، تا از آن برای نیازهای خود بهره گیرند، تا آن را در پرستش خود به او بسپارند. کشاورز دانه را می‌کارد ولی خدا آن را افزون می‌کند. خالق سنگ را مهیا می‌کند اما معمار خانه را می‌سازد. انسان در تمام کارهایش همکار خداوند است. پس خدا در دل کار انسان حضور دارد. کار ملاقاتی را با خدا مهیا می‌کند؛ فرصتی را ایجاد می‌کند تا با یکدیگر و با او کار کنیم. از این رو کار را نوعی نیایش می‌دانند. چون خدا ما را به شکل خود و شبیه خود ساخت، پس از خلاقیت خود نیز به ما داده است. شما با کار خود در حفظ و تکامل خلقت با او همکاری می‌کنید.

خداوند چنان اعتمادی به ما داشته است که تکامل نهایی دنیا را به ما واگذار کرده است. او مواد خام لازم را فراهم می‌کند. او ما را در قدرت خود سهیم کرده است، اما این انسان است که باید نقشه کشیده بسازد، هر وقت اراده کند. از طریق کار است که شما تکامل خود را کسب می‌کنید، از طریق کار چه از نظر جسمانی و چه از نظر عقلانی رشد می‌کنید، از این طریق چیرگی شما بر دنیای طبیعت بیشتر می‌شود، به عبارت دیگر شما به انسانیت نزدیکتر می‌شوید. شما با کار کردن، خود را به جامعه خانواده

بشر پیوند می‌زنید، زیرا شما هرگز نمی‌توانید چیزی را به تنهایی بطور کامل خلق کنید، شما به دیگران نیاز دارید، به همه انسانها برای اینکه زندگی کنید و بسازید. یک هنرمند برای کارش به رنگ و قلم احتیاج دارد و این ابزار را برادران او تهیه می‌کنند و این برادران برای اینکه این ابزارها را بسازند نیاز به دیگران دارند... برای اینکه یک قرص نان پخته شود، برای اینکه میخی کوبیده شود، برای اینکه نامه ای نوشته شود، ما به همه برادرانمان نیاز داریم (وابسته ایم).

کار کردن شما نباید در وهله اول به منظور تأمین غذای فرزندانان باشد، یا تأمین آینده خود، یا پول در آوردن بلکه شما باید در ابتدا در خدمت برادران خود باشید و در عوض برادران شما آنچه را که برای تأمین غذای فرزندانان بدان نیازمندید به شما می‌دهند و آینده شما را تأمین می‌کنند. کار اغلب اشخاص را از هم متمایز می‌کند و این تمایز اغلب منبع نزاع و جنگ بین انسانهاست. اغلب موجب ویرانی طبیعت می‌شود، وسیله ای برای ارضای انگیزه های طمع کارانه برخی اشخاص است. بسیار کم پیش می‌آید که کار انسان را همکار خداوند سازد بلکه رقیب خدا. کار باید به رشد انسانها کمک کند، کل خانواده بشر را با تلاشی همه گیر متحد سازد، دنیا را تغییر داده تا نیازهای تمام انسانها را برطرف کند، کار باید به خداوند جلال دهد.

خالق پس از اتمام کار خود «دید که نیکوست». همه چیز در جای صحیح خود قرار داشت: دنیا زیر فرمان انسان، جسم تحت فرمان روح، روح تحت فرمان خدا و محبت. عصیان روح در برابر خدا باعث طغیان جسم در برابر روح و طغیان دنیا در برابر انسان گشت. اکنون نباید چیزی در جای صحیح خود قرار داشته باشد. انسان باید بازسازی شود زیرا که دنیایش باید بازسازی شود. خدا به انسان فرمان داد «بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید»، سپس او می‌گوید: «با اَلم فرزندان خواهی زائید» و

«به عرق پیشانی نان خواهی خورد». زائیدن و تربیت یک انسان وظیفه خاص زن، «برپا کردن» و ساختن دنیا وظیفه خاص مرد اکنون به خاطر گناه انسان مشکل شده است.

کار مجازات نیست، تربیت یک بچه تنبیه او نیست، بلکه این قسمت از «خلاقیت» انسان، منبع اندوه و رنج بیشتر شده است. از آنجائی که ما باید کار گذشته را جبران کنیم، اگر بخواهیم می‌توانیم این رنج را نجات بخش کنیم. به خاطر گناه اولیه ما و به خاطر گناهای که در وجود هر روزه ما نمایان است، دیگر ممکن نیست که کار خلقت را بدون اینکه آن را نجات دهیم به پایان برسانیم، اکنون کار می‌تواند منبع عظیم شادی باشد. کار شما نیز باید نجات یابد، کار شما به عیسی مسیح نیازمند است. مسیح خود نیز یک نجار بود، و او بدین نحو ابتدا کار را برای کار الهی خودش قربانی کرد. رسالت شما اینست که کار نجات بخش عیسی مسیح را به دنیای کار بیاورید: هوش، قلب و دستان شما همه تحت تأثیر تعمید مسیحی در آن سهم هستند و از این رو باید از کار روزانه به جهت نجات دنیا بهره برید، دنیایی که پدر شما را دقیقاً برای این هدف به آن فرستاده است. شما باید در این دنیا با کار خود بکوشید تا در مقابل تمام ناعدالتیها، تبعیض فردی، جنگها و تمام نفرتها بایستید... رسالت شما این است که تلاش کارگران را مقدس تلقی کنید. مسیح قبل از شما به میان این پیکار آمده است، اگر می‌خواهید با او روبه‌رو شده و با او متحد شوید باید خود را با روحی از ایمان، امید و محبت به اتحاد خود، به انتخاب‌های او، به عهدهای او، به جنگهای او متحد کنید. تلاش شما تنها زمانی می‌تواند مؤثر باشد که الهام گرفته از محبت باشد.

شما باید در مسیح به صورت انسانی جدید در آید، بطوری که از طریق اعمالتان و تعهداتان به دنیای کار، دنیا را به زمین جدیدی تبدیل کنید. تن پروری چیزی نیست جز نپذیرفتن شرکت در کار خدا در تکامل

خود و تکامل دنیاتان. مطمئن باشید یک دسته گل که با تمام مهارت یک گل فروش حرفه‌ای درست شده، ارزش دیدن دارد، اما یک دسته گل کوچکی که یک بچه آن را با قلبی از محبت درست کرده و عاری از مهارت یک گل فروش حرفه‌ای است برای قلب مادرش معنایی بی‌نهایت دارد. چندان مهم نیست که شما از جایگاهی رفیع و نفوذ عالی برخوردار باشید، در جائی که باید باشید بسر برده و فرمان رسالت خود را در روحی از محبت برای نجات جهان به انجام برسانید.

به دنبال بهشتی کامل در روی زمین نباشید و اگر نه به طرز اسفناکی ناامید می‌شوید. شما تکامل قطعی خود را تنها در زندگی بعدی خود به دست خواهید آورد، و همین امر در مورد جهان هستی نیز صادق است، جهانی که تنها با قیام جسم به تکامل می‌رسد. با این حال این امر شما را از وظیفه و تلاشی که در قبال آمدن این بهشت باید انجام دهید غافل نکند، زیرا پادشاهی آسمانی ریشه‌های خود را با اطمینان در پادشاهی زمینی کاشته است. شما باید قسمت اعظمی از وقت خود را به نیازهای جسم خود اختصاص دهید اما در پایان خواهیم دید که این روح است که اساس زیبایی واقعی است. بدن شما در لحظه قیام به تناسب تبدیل درونی که روح القدس در آن کار کرده تبدیل خواهد شد. مسیح شما را خوانده است تا خود را سخاوتمندانه وقف کار خود در دنیا کنید و دائماً برای تعالی و حتی تکامل در این کار تلاش کنید. با این حال، دنیای مادی را روح باید تبدیل کند. شما در قبال این دگرگونی مسئول هستید. زیبایی خلقت در قیام نه حاصل دستاوردهای تکنولوژیکی و علمی و نه حاصل شاهکارهای نخبگان خواهد بود، بلکه بطور خاص محبتی است که خلقت خداوند توسط آن به تکامل می‌رسد.

تعهد شما به دیگران

تعهد واژه‌ای است که این روزها به طرز روز افزونی شایع شده است. این واژه برای نشان دادن هدیه‌ای است که انسان برای تقدیم به برادرش از خود می‌سازد مخصوصاً در تلاشی که برای جامعه انسانی تر که در آن زندگی می‌کند و برای شرایط بهبود یافته‌ای که در آن کار می‌کند. اگر انسان برادرش را دوست نداشته باشد، دوست داشتن خدا برایش غیرممکن می‌شود و اگر او بدون کمکی بگذارد که برادرانش رنج بکشند آنها را به طور واقعی دوست ندارد. هر چه پیشرفت تمدن‌ها بیشتر می‌شود سلطه شریک بر سیاست، اقتصاد، و زندگی اجتماعی و بر سازمان‌های ما، حقوق و بطور کل بر مسیر زندگی ما بیشتر می‌شود. دیگر نیازی نیست که بگوییم منبعی بس عظیم و بی‌اندازه برای رنج انسان است. ما از این بیشتر نمی‌توانیم در تلاش‌هایمان در راه آزاد سازی انسان تنها به تغییر و تحول فردی قانع باشیم. امروزه ما باید تلاش کنیم که نهادهای تشکیل دهنده جامعه مان را تغییر دهیم. با این حال یک مسیحی نباید فراموش کند که از طریق تعهداتش به جهان در واقع تلاش می‌کند تا نجات انسانها را فراهم کرده و ملکوت خدا را بسازد.

شما در مورد شخصی که نخواسته برادری که در خطر بوده را کمک کند چه فکر می‌کنید؟ عیسی به ما گفته است که اگر از کنار برادری که رنج می‌کشد بی‌تفاوت بگذریم، نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که حیات ابدی به ما تعلق گیرد، بدانید که هر روزه انسان‌های بسیاری از گرسنگی می‌میرند، همان انسانی که در زیر آلودگی یا در محله‌های فقیرنشین زندگی می‌کند یا اصلاً چیزی به اسم خانه ندارد، بسیاری، بی‌کارند یا حقوقی ناچیز می‌گیرند، برخی مجبورند تحت شرایطی کار کنند که بی‌شبهت به بردگی نیست، بسیاری بیسواد، بیمار، فراموش شده، و... هستند. دانستن اینها و دست روی دست گذاشتن به مثابه این است که

خود را به مرگ ابدی محکوم کنیم. در این زندگی تنها یک راه برای دوست داشتن خدا وجود دارد: «خودمان را به برادرانمان ببخشیم». و برای انجام این کار راه‌های بسیاری وجود دارد.

اگر رشد باطن شما به قیمت محرومیت برادرانتان از جلوه‌های بیرونی زندگی‌تان تمام شود، می‌توان گفت دچار سوء تفاهم شده‌اید، زیرا اگر عیسی مسیح را که در کنار شما رنج می‌کشد رها کنید نمی‌توانید امیدوار باشید که در سکوت روحتان با او متحد شوید. اگر پدر شما را در جهان قرار داده، واضح است که می‌خواهد در آنجا بمانید. به خود نگوئید: من رسالت خاصی در مورد زندگی روحانی خود دارم یا من به شکل «روحانی» به دیگران کمک می‌کنم. در اطراف شما، در خانه، در محل کار، در همسایگی شما، برادرانتان منتظر هستند و شما نمی‌توانید از ضرورت ابراز محبت خود به آنها به شکلی محسوس شانه خالی کنید. به جز مواردی بسیار واضح و روشن خدا هرگز هیچکس را از محبتی که به شکل ملموس ابراز نشود باز نمی‌دارد. انسان‌های متدینی که نه به دیگران توجه می‌کنند و نه توجهشان معطوف فقر روحی است، انسان‌هایی هستند که خدا و محبت او را حس نمی‌کنند.

در این بین از وسوسه حيله آمیز آگاه باشید که با گریختن از دنیای دیگران به دنبال تکامل نباشید. درست است که باید برای رسیدن به قله بکوشید ولی باید پای خود را نیز با اطمینان روی زمین بگذارید. آنچه که شما به شکلی ملموس برای کمک به برادران رنج دیده خود انجام می‌دهید از پاکی محبت شما نسبت به خداوند پیداست. اگر نقطه شروع جنگی را می‌بینید حتماً باید سعی کنید آن را برطرف سازید، اما باید بکوشید آنها را که به درک یکدیگر نزدیک می‌شوند را نیز دریابید. هنگامی که یک بیماری مسری شیوع پیدا می‌کند دیگر به دنبال مراقبت از مریض نیستیم بلکه به دنبال علت بیماری هستیم. رنج‌های ما تقریباً عواقب علت‌های

بیشماری هستند، و از این رو نه تنها باید به برادران رنج‌دیده خود کمک کنیم بلکه باید سعی کنیم ریشه اصلی این رنجها را بیابیم. تلاشهایمان باید نجات زندگی بشر را مد نظر داشته باشد یعنی تمام جامعه امروزه، نه تنها اشخاصی که در این جامعه زندگی می‌کنند بلکه نهادهایی را نیز که آنها را پوشش می‌دهند. شما باید با متعهد کردن خود به برادرانتان، محبت خود را به آنها ابراز کنید. خدمات شما باید هم به سوی اشخاص هدایت شود و هم به سوی کل خانواده بشر، و هدایت به سوی جامعه نیز می‌تواند از طریق تغییر نهادهای جامعه صورت پذیرد.

شاید دوستی از شما پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در زندگیش نداشته باشد ولی شما انسان کاملاً موفق بوده‌اید. اگر برای کمک به او خالصانه از خود فداکاری نشان دهید، یقیناً شما خدمتی با ارزش و مفید را به او ارائه خواهید کرد. اما در مورد آنهایی که مانند او هستند چه، و در مورد ریشه مشکلاتشان؟ خدمت کردن که بطور آشکار به دیگر افراد کمک می‌کند می‌تواند فریب دهنده نیز باشد، یعنی ما را از کار عظیمی که به عنوان یک مسیحی بالغ از ما انتظار می‌رود غافل کند، کاری که هدفش باید ایجاد نهادهای اجتماعی‌ای باشد که به حیثیت اشخاص احترام گذاشته و دادخواهی را برآورده سازد. فرض کنید شاهد وقوع یک دزدی بوده‌اید، اگر جلوی آن را نگیرید، یا از شناسایی دزد سر باز زنید، شما همدست دزد تلقی خواهید شد و مستحق این هستید که با شما نیز مانند او رفتار شود. شما به واسطه زندگیتان در جامعه، شاهد اعمال بسیاری هستید که محبت و عدالت هیچ سهمی در آن ندارد، اعمالی که رنج بسیاری برای بسیاری از انسانها به همراه دارند. اگر سرزنش نمی‌کنید، اگر کاری انجام نمی‌دهید، شما همدست خوانده می‌شوید: گناه این جنایت بر گردن شما نیز هست.

این است دنیایی که ما در آن زندگی می‌کنیم و گاهی مجبور می‌شویم تا

در آن چیزی که می‌دانیم از شیطان است شرکت کنیم. برخی مجبورند در کارخانه‌های سازنده بمب کار کنند، برخی مجبورند الکل بفروشند آنهم به کسانی که می‌دانند در مصرف آن زیاده روی می‌کنند، برخی نیز مجبورند در اقامه دعوی طلاق دخالت داشته باشند، برخی برای اطمینان از پیمان‌ها مجبورند به رشوه متوسل شوند. انسان در همه این مسایل دلیل بیشتری برای رنج و عذاب می‌بیند. شرکت در این موقعیتها در مواقعی قابل توجیه است که فرد از هر راه ممکن تلاش می‌کند تا این دنیای پر از نابسامانی اخلاقی را تغییر دهد. هنگامی که با رنج انسان، به هر شکلی که هست، مواجه شدید تا جایی که شرایط اقتضا می‌کند بکوشید که نه تنها کمکی باشید بلکه تیشه به ریشه مشکل بزنید. با این حال این کار را بر عکس انجام ندهید یعنی تنها به علل بی‌عدالتی پرداخته بدون اینکه به کسانی که قربانی آن هستند کمکی بکنید. تا هنگامی که انسان خود مطابق با تواناییها و فرصتهایش تصمیم نگرفته که خود را با تمام وجود وقف دو وظیفه فوق‌الذکر کند محال است که در فکر انسانی اصلاً خوب باشیم.

اگر همه به اندازه کافی داشته باشند که بخورند، سقفی روی سرشان باشد، اتومبیل، یخچال، داشته باشند.... اگر همه آموزشی در خور یا حرفه‌ای می‌داشتند، اگر علم و فن آوری بر طبیعت فایق آمده بود، دارو و درمان بر سرطان، فلج اطفال، جذام، و بطور کل تمام امراض غلبه کرده بود، اگر نهادهای سیاسی و اقتصادی جامعه برای همه مساوی بود، آیا زمین بهشتی از خوشبختی ناب نبود؟ اگر قلب انسان عوض نشود هرگز چنین زمینپدیدی نمی‌آید. شما باید تلاش کنید تا جامعه امروزی را مکانی بسازید که یک زندگی واقعاً انسانی در آنجا امکان پذیر باشد، اما با این حال باید خود را از این خیال باطل دور سازید که اصلاح جامعه یا خود جامعه می‌تواند تضمینی بر نجات انسان باشد پس با این حساب از کجا

باید شروع کرد، انسان و دیدگاهش، یا جامعه و نهادهایش؟ به دنبال این باشید که هر دو را بطور همزمان تغییر دهید، اما فراموش نکنید که سرانجام این است که باید تغییر کند زیرا این انسان است که در معرض خطر است. شیطان چنان یورشی به زندگی آن برده است که هیچ انسانی نمی تواند بدون کمک خدا آن را ریشه کن کند. دنیا به مسیحی نیاز دارد (به عبارتی انسانی که مسیح را در بر گرفته)، اگر انسان و جامعه اش باید از گناه رهایی یابد پس دنیا به شما نیاز دارد.

انسان یک واحد یکپارچه است. و از این رو لازم است که با همان تلاش سعی در نجات همه انسانها داشته باشیم نه اینکه اکنون جسم او را نجات داده و فردا روح او را. شما باید دنیا را نجات دهید و این رسالت شما به عنوان یک انسان است. شما باید دنیا را در مسیح نجات دهید و این رسالت شما در مقام یک مسیحی است. این دو رسالت در انسان مسیحی در کنار هم قرار می گیرند، زیرا او خوانده شده که به طور همزمان هم دنیا را نجات دهد و هم انسان را در مسیح. تمام تعهدات شما باید بر اساس ایمانتان صورت گیرد و با آنها زندگی کنید. شما هم عضوی از بشریت و هم عضوی از اعضای بدن اسرارآمیز مسیح هستید. هر عضوی در کل بافت این ارگانسیم نقش ویژه ای دارد که باید آن را ایفا کند. اجازه ندهید شهوات و خیالات انتخاب رسالت شما را هدایت کنند؛ بلکه بگذارید انتخاب های شما را میل به اراده پدر هدایت کند، شما باید نگاهی عمیق و کلی به قنطارهایی که خداوند در شما قرار داده بیاندازید؛ در مسئولیت هایتان، در شرایطی که در آن زندگی می کنید، در رابطه با آنهایی که در سفر زندگی همسفر شما شده اند. سپس شما می توانید رسالت خاص خود را در دنیا به طرز صحیحی تشخیص دهید. اگر خوانده شده اید که در کنار دیگران کار کنید، بگذارید که برادرانتان شما را کمک و هدایت کنند زیرا تنها در کنار آنهاست که قادر خواهید بود دنیا را

نجات دهید. بسیاری به خاطر یک خود محوری اساسی، از همکاری در تلاش های تاریخ نجات سر باز می زنند. به یاد داشته باشید بهتر آن است که خطر آسیب دیدن در این نبرد را به جان بخریم تا اینکه از رکود بمیریم. ارزش تعهد ما در این دنیا را نمی شود با موقعیتهای و جایگاهمان در آن سنجید، بلکه با اشتیاق ما برای حضور در کنار دیگران، خدمت دیگران، به عبارتی دیگر توسط محبتی که به زندگیمان در دنیا می آوریم. تعهد مؤثر و واقعی در دنیا بسته به تعهد ما در ایمان، امید و محبت نسبت به طرح خداوند است. پس می توانید بگویید و بخواهید: «ای پدر ما که در آسمانی، ملکوت تو بیاید».

شما محافظ برادران هستید

فقر و بدبختی جوامع عقب مانده دنیا مسئله ای خوفناک است، اما بی تفاوتی جوامع ثروتمند نیز هراسی کمتر از این ندارد، آنهایی که نمی پذیرند تا هر آنچه که در توان دارند را برای نجات برادران رنج دیده شان به کار گیرند. هر روزه شکافی که ثروتمندان را از فقرا جدا می کند عمیق تر می شود. تنها شکست در محبت می تواند بیان کننده این مسئله باشد. ما امروزه در لبه این شکاف قرار داریم، چه کسی از فردا با خبر است؟ یک مسیحی نمی تواند کمک کند بلکه باید مسئولیتش را برای همکاری با برادرانش در انجام کاری برای این وضعیت بشناسد. هرگز فراموش نکنید که خداوند به ما فرمان داده که یکدیگر را محبت کنیم همانطور که او ما را محبت کرد. بیشتر مضمون این فصل از الهام گرفته از Abbe pierre است. از آنجایی که حجم زیادی از مطالب این فصل از مصاحبه شخصی با Abbe pierre تشکیل شده است، لازم است که ارجاع مطالب تا حد ممکن به حداقل برسد.

امروزه به خوبی آگاهیم که دو سوم جمعیت جهان هر شب گرسنه سر به بالین می نهند، این افراد فقیر سر پناهی ندارند، نه آموزشی و نه... اگر حداکثر تلاش خود را برای نجات دیگران از فقر و بدبختی نکنیم، این فقرا روزی در حضور خدا بر علیه ما شهادت خواهند داد: «گفت چه کرده ای خون برادرت از زمین نزد من فریاد بر می آورد». هنگامی که ملتی با تجاوزی آشکار مواجه است، بطور ناخود آگاه تمام قوای مالی و کارکنان خود را بسیج می کند تا خود را نجات دهد. دشمن آشکار دو سوم جمعیت جهان که با فقر و بدبختی ملموسی مواجه هستند، کماکان آنها را هلاک خواهد کرد، همان دشمنی که یک سوم جمعیت جهان است و در رفاه زندگی می کند، مگر اینکه تمام نیروی خود را بسیج کند. «می توانیم کاملاً یقین حاصل کنیم که حداقل یک جنگ، جنگ حقیقی است و آن جنگ بر علیه فقر و بدبختی است.

ما با دادن بهایی اندک می توانیم بسیاری را نجات دهیم. اما از آنجائی که ما هر آنچه که داریم را نمی دهیم مانع می شویم که ملل عقب مانده از سطح زندگی و حیاتی که شایسته انسان باشد برخوردار شوند، ما اجازه نمی دهیم که آنان خود سرنوشت خود را رقم بزنند. شاید روزی این انسانها بر علیه ما قیام کرده ما را نابود کنند. از آنجایی که ما آنها را به قدر کافی دوست نداشته ایم، آنها هم هرگز ما را دوست نخواهند داشت. این انسانها بیش از پیش به این موضوع واقف می شوند که رنج قسمت 105 (نصیب زندگیشان است و خواهد بود و بطور حتم طغیان خواهند کرد.

خیلی کم پیش می آید که شخصی از آنهایی که صمیمانه محبت خود را به او نشان می دهند متنفر باشد، به عبارتی دیگر آنهایی که خود را بدون هیچ قید و شرطی، و بدون خود خواهی می بخشند، آنهایی که مشتاقانه آنچه را که دارند بدون اینکه انتظار قدردانی داشته باشند، می دهند. چه اشخاص و چه جامعه و همچنین کلیسا آشکارا نسبت به مسئولیتشان

سهل انگار شده اند و آن هنگامی است که قبل از همه به دنبال خدمت ثروتمندان و با نفوذها هستند، در حالی که باید در وهله اول به آنهایی که از همه بیشتر نیازمندند خدمت کنند، یعنی رنجدیدگان و فقرا. عدم مسئولیت پذیری و عدم بلوغ ملل ثروتمند واقعاً هراس انگیز است. همان انسانهایی که میلیونها نفر را به کار می گیرند تا «یک نفر» را نجات دهند که در ارتفاعات کوهی گم شده است یا قربانی کشتی به گل نشسته ای را جستجو کنند، در همان زمان اجازه می دهند که میلیونها انسان دیگر بمیرند در حالی که یک مشت برنج برای نجات آنها کافی خواهد بود. سریع ترین روش برای آشتی زن و شوهری که با جروبحثها و بگومگوهای مداوم از هم جدا شده اند چیست؟ وقف مشترک هر دوی آنها به یک مریض و یا یک بچه در حال مرگ. امروزه می توان انسانها را در همسایگی دورهم جمع کرد، در شهرهایشان، در جوامعشان، در دنیا، تا با تمام قوا منافع خود را برای خدمت به برادران رنج دیده اشان بسیج کنند.

به محض اینکه انسانی از استانداردهای رو به رشد زندگی بتی می سازد در واقع او خود را به انحطاط و سرانجام به مرگ محکوم می کند. انسان غربی این برده مادیات بیدادگر باید هدفی ارزنده در پیش گیرد و اگر نه از صحنه روزگار محو خواهد شد. این امر یا از فروپاشی درونی شخص متأثر خواهد شد یا از یورش میلیونها انسان رنج دیده ای سرانجام دست شورش می زنند. این چالش دنیای مدرن تنها از یک طریق قابل حل است: امروزه دیگر این مسئله تلاش بر علیه اختلافات طبقاتی نیست بلکه تلاش ما باید در جهت رویارویی با ناعدالتی وحشتناکی که در تمام ملل وجود دارد هدایت شود.

انسان تنها زمانی نجات می یابد که خود ابتدا نجات دهنده دیگران باشد. شما هر کس که هستید، اگر با این کتاب مخالفید، حتی اگر فقیرید، یکی از کسانی هستید که از امتیازی برخوردارید که بسیاری از آن برخوردار نیستند. زیرا شما در کشوری زندگی می کنید دارای منافعی که

دیگر کشورها از آن بی بهره اند. فراموش نکنیم که هر منفعتی، یک مسئولیت محسوب می شود، مهم نیست که از چه نوع منفعتی بر خوردارید پول، برکت مادی، سلامت، فرهنگ، آموزش، ایمان، ... شما مسئول برای دیگران هستید. هر چه برتریتان بیشتر باشد، مسئولیت شما بیشتر است. شما مطابق با استفاده ای که از قنطارهایتان کرده اید، داوری خواهید شد. فرض کنید او در فقر زندگی می کرده و در خطر اندوه وار مرگ بوده است، تحت چه شرایطی مسئول این وضعیت نخواهید بود. فرض کنید با این حال روزی به وجود او، محل زندگی او، وضعیت فعلی او پی ببرید. اگر کاری برای کمک او انجام نمی دادید نه تنها در نظر خدا بلکه در نظر انسان های دیگر نیز مسئول بودید. آیا به خود جرأت می دهید که بگویید چون این هفته همسرم را کتک نزدم در غذای او سم نریختم پس من او را دوست دارم؟ نگویید: من این هفته کاری انجام ندادم که موجب آزار همسایه ام شوم پس من او را دوست دارم و من حکم خداوند را بجا آوردم. خداوند به ما حکم کرده که نه تنها در حق همسایمان بدی نکنیم (که بت پرستان می توانند بهتر انجام دهند) بلکه همسایه مان را مانند خودمان دوست بداریم. «اگر دوست داشتن همسایه من مانند خودم به معنای این نباشد که قبل از اینکه به خود فکر کنم او را خدمت کنم، اگر خوشحالی او از من کمتر است این به چه معناست؟» «ما باید قبل از اینکه به خودمان بیندیشیم آنهایی که از ما بیشتر رنج می کشند را خدمت کنیم». اگر می توانید بدون این دیگران کاملاً شاد باشید، اگر همقطاران شما می توانند بدون دیگران شاد باشند، پس هم شما و هم همقطاران در قبال مسئولیت خود شکست خورده اند، زیرا «همسایه را مانند خود محبت کن» تنها یک اندرز از انجیل نیست، بلکه فرمان الهی است. اندرز این است که «برو و هر آنچه را که داری بفروش و مرا متابعت نما». هر آنچه که در بالا و هر آنچه که در پایین دارید، هر آنچه برای زندگی شایسته بدان نیازمندید،

دیگر متعلق به شما نیست بلکه به دیگران. اگر آنها را برای خود نگاه دارید شما هم کمتر از دزد نیستید. اگر شما چه مستقیم و چه غیر مستقیم، آنچه که مازاد بر نیازتان است را بدهید، نه بخشنده هستید و نه کارتان قابل تحسین است، بلکه تنها وظیفه خود را ادا کرده اید و بس.

بخشیدن مال مازاد خود لزوماً به معنای توزیع اموال خود بین فقیران نیست، بلکه بدین معنی است که آنچه را که دارید برای فرد دیگر مفید و پر ثمر کنید. و البته بدان معنی نیست که بخواهید تمام انسانها برابر باشند بلکه جنگیدن بر علیه نا برابری مفرط است، تبدیل (دگرگون کردن) آن کسانی است که گنج را به قیمت بدبختی برادرانشان ذخیره می کنند. اگر انسانی را در مقابل خود می بینید که در حال غرق شدن است، نگوئید «اشتباه از طرف خودش است، او باید یاد می گرفت که چگونه شنا کند». او را ابتدا بیرون بیاورید و سپس شنا کردن را به او بیاموزید. اگر او نمی خواهد که بیاموزد، هنوز مسئولیت خود را بطور کامل انجام نداده اید، باید او را متقاعد کنید که بیاموزد.

به خود و دیگری (یا شخصی از جامعه دیگر) نگویید: اگر او در فقر و بدبختی زندگی می کند کوتاهی از طرف خودش است، او باید مانند من خود را از این مخمسه نجات دهد. شما با چنین حرفی فقط خود را محکوم می کنید. هیچ حقی ندارید که آنچه متعلق به دیگری است را بدزدید آن هم به خاطر اینکه مانند شما مستعد نیست یا مانند شما چنین فرصت هایی را نداشته است، یا حتی به خاطر اینکه او شخص تنبل و فاسدی است. اگر استعدادها شما بیشتر است، اگر فرصتهای بیشتری دارید، اگر شما شخص پرهیزکارتری هستید و... باید به هر روش ممکن او را کمک کنید تا قابلیت این را بیابد که خود را نجات دهد. برای محبت به دیگران پایانی وجود ندارد. شما شخصاً در برابر فقر و بدبختی دنیا مسئول نیستید اما در جمع مسئول هستید. شاید شما بطور شخصی در برابر شرایط زندگی غیر

انسانی مسئول نباشید اما در کنار یکدیگر مسئولید، در کنار تمام آنهایی که از منافع ملل ثروتمند بهره مند هستند، و مسئولیت و تلاش گروهی برای انجام این مسئولیت لازم است.

با خود فکر نکنید که «به هیچ وجه نمی توانم کاری برای او انجام دهم»، زیرا شما می توانید کار بزرگی انجام دهید. هرگز در رؤیای انجام کارهای بزرگ نباشید، بلکه در مورد آنچه که در شرایط خود می توانید انجام دهید واقع نگر باشید. در وهله اول خود را در شرایط زندگی خود متعهد کنید تا از طریق حرفه ای، احزاب سیاسی، اتحادیه ها در برابر ناعدالتی بایستید. چه مستقیم و چه غیرمستقیم شما در برابر فقر و بدبختی برای طبقه بهتر زندگی می جنگید. بطور مرتب از نظر مالی به جنبشهایی که سعی در بهبود سرنوشت بیچارگان دارند کمک کنید، به دنبال این باشید که با مصیبت و سختی که فقیران با آن مواجه اند مانوس گردید، و دیگران را نیز با این شرایط آشنا کنید. نظر عمومی اسلحه قدرتمندی است و باید برای بیداری وجدان خفته ثروتمندان به کار رود. هر روزه خانواده رنج دیده بشر را در دعاهایتان به یاد آورید. فرمان برای همه است، اما اندرز برای عده کمی. از برخی ها بسیار بیشتر سؤال می شود، زیرا تکامل محبت در تبدیل کردن خود به یکی «از آنها» صورت می گیرد: با جای دادن خود در میان فقیران به طوری که با آنها در قلب فقر و مصیبت آنها راه نجاتشان را دریابید.

در داوری نهایی در حضور همه ملتها خداوند به شما چه خواهد گفت؟ «گرسنه بودم مرا طعام دادید، تشنه بودم سیرام نمودید، غریب بودم مرا جا دادید، عریان بودم مرا پوشانیدید، مریض بودم عیادتم کردید، در حبس بودم به دیدن من آمدید...» یا که خواهد گفت: «مرا خوراک ندادید، مرا آب ندادید... در اینجا به طور خلاصه تمام مسئله موفقیت و شکست در زندگی (و زندگی ملل سرمایه دار) منعکس شده است: اگر آن را نادیده انگارید، هر چیز دیگر عوام فریبی و یک خیال باطل است.

بخش چهارم

انسان و زندگی او در مسیح

دیدگاه دوگانه

هنگامی که برای انسان امروزه فرصتی فراهم می‌شود تا بر زندگی در این دنیا بیندیشد، یا ترس وجود او را فرامی‌گیرد یا دلهره و اضطراب. گرچه دانش او از جهان افزون‌تر شده و مهارت‌های تکنولوژیکی که کسب کرده جهان را به طرز وسیعی در کنترل خود درآورده، ولی در جستجوی معنای زندگی، خود را ناتوان یافته است. با این حال ایمان مسیحی سبب شده که یک مسیحی به ژرفای این راز داخل شود. اما اغلب «ایمانداران» ایمان خود را به مقیاس‌های انسانی تنزل داده‌اند. به عنوان مثال ایمان برای مدعیان ارتدکسی فهرستی از اصول دین شده است؛ برای مؤمنان پرهیزکار تبدیل به یک اصل اخلاقی شده؛ و برای دینداران متظاهر جزء آیین‌ها و عبادات محسوب می‌شود. چه کسانی از ما ایمان را حتی به شکل کلیشه‌ای آن به دیده نوری می‌نگریم که زندگی انسان را روشن کرده و به آن معنی می‌دهد؟

جایی که شما فقط یک قطره آب می‌بینید یک دانشمند به وسیله میکروسکوپ دنیایی از زندگی در حال تکاپو را می‌بیند. یک شیء را که شما می‌بینید و بی تفاوت از آن می‌گذرید، یک شاعر یا یک هنرمند ممکن است نمادی در آن ببیند که به واقعیتی والاتر و وصف‌ناپذیر اشاره می‌کند. در جایی که بسیاری از اشخاص، انسانها را می‌بینند که در چرخه‌ای آشفته از وقایع نامربوط غرق شده‌اند، یک مسیحی آنها را فرزندان خدا می‌بیند که در پری مسیح و ملکوت خدا که اکنون در حال بنا شدن است، رشد می‌کند. به هنگام تجسم مسیح، آسمان و زمین برای همیشه به هم پیوند خوردند و از این رو اکنون هر چیزی، هر واقعه‌ای، هر شخصی باید از دو دیدگاه دیده شود، دیدگاه زمینی و دیدگاه آسمانی. تنها یک مسیحی قادر است انسان و دنیای او را با تمام عمق آن بنگرد، زیرا تنها او با دیده ایمان می‌نگرد. ایمان به او اجازه می‌دهد تا به اندرون واقعیت اسرارآمیز دنیا قدم نهاده و به فراسوی جلوه‌ها وارد شود.

احساسات و منطقتان شما را قادر می‌سازد که از دیدگاهی انسانی به دنیا بنگرید. و ایمان شما را قادر می‌سازد تا همان دنیا را از دیدگاه مسیح ببینید. شما تنها بر پایه ایمان می‌توانید خدا، دنیا، انسان و خود را مانند او بشناسید. ایمان چیزی نیست که بتوان آن را با تلاش شخصی به دست آورد، بلکه هدیه‌ای است از سوی خدا، در عیسی مسیح که ما آن را توسط تعمید از دست‌های کلیسا - نماینده او - می‌پذیریم: «شما از کلیسای خدا چه می‌خواهید؟ ایمان». با این حال اگر عیسی مسیح به عنوان نور و زندگی جدید به شما تقدیم شده است، پس باید برای دوستی با او ارزش قائل شوید و هر روز در او رشد کنید. ایمان به یک رو درویی اشاره می‌کند و آن رو درویی با عیسی مسیح است، پس به مسائل زندگی به مانند او بنگرید: «من نور عالم هستم، کسی که مرا متابعت کند در ظلمت ساکن نشود بلکه نور حیات را یابد» (یو ۸: ۱۲).

در میان افرادی که خود را ایماندار می‌دانند کسانی یافت می‌شوند که با خود می‌اندیشند: من به اعتقادات خود پایبند هستم، من مسیحی خوبی هستم، من به فرزندانم تعالیم صحیح می‌دهم، ایمان به من کمک بسیار می‌کند، مخصوصاً در بحرانهای زندگی، من وجدان اخلاقی دارم، البته که من یک ایماندار هستم - من دعا می‌کنم، در مراسم عشای ربانی شرکت می‌کنم، در روزهای جمعه از خوردن گوشت خودداری می‌کنم. همچنین یک دسته از اشخاص هم هستند که می‌پندارند ایمانشان ضعیف شده یا دیگر مانند روزهای قبل پرمعنی نیست لذا با خود چنین می‌اندیشند: دیگر ایمانم مانند سابق قوی نیست، اکنون دیگر برایم بی‌معنی شده است، هیچ احساسی نسبت به آن ندارم، دیگر ایمانم بی‌ثمر شده، من به ایمانم شک دارم، ایمانم را از دست داده‌ام. باید گفت که هر دوی این طرز تفکر ایمان را از معنای واقعی آن دور می‌سازد، این گونه اشخاص یا در حسرت و شک به سر

می برند یا اینکه در توهم و اشتباهند. آنها نمی دانند ایمان واقعی چیست. ایمان نه یک احساس ضعیف است و نه یک هیجان نشاط بخش، و نه نگاه خوش بینانه یک شخص ساده لوح به مشکلات زندگی، و نه حتی رضای نیاز به امنیت، و نه یک عقیده، یا اصل اخلاقی و یا فرجام اجتناب ناپذیر یک جریان منطقی، و نه یک دلیل علمی و یا عادت اجتماعی که از طریق آموزش ملکه ذهن ما شده باشد. ایمان یک فیض است (که از ابتدای تعمیم به ما عطا شده است)، به عبارتی هدیه ای از سوی خداست. این فیض ملاقات با یک شخص را برایمان ممکن می سازد و آن شخص عیسی مسیح است؛ این فیض ما را قادر می سازد حقیقتی که او آشکار کرده را بپذیریم. این فیض به ما اطمینان می بخشد که شهادت او حقیقت دارد (همین طور تعالیم و زندگی او). ایمان چشم اندازی جدید را پیش روی ما قرار می دهد، چشم اندازی جدید از خودمان، از دیگران، از خانواده انسان، مادیات، حرکت تاریخ، جهان هستی و خود خدا.

یک مسیحی قبل از اینکه ایمان را یک تعلیم بدانند باید به آن مانند یک شخص بیندیشد: «من راستی هستم». در زندگی تعهد ما نسبت به این شخص با تعهد ما نسبت به کلیسا سنجیده می شود، کلیسایی که مسیح خود آن را گسترش داد. منطقی تنها می تواند ما را در مسیر ایمان به پیش ببرد اما نمی تواند آن را عطا کند. چرا که ما می توانیم با ایمان صحت آنچه که بدان ایمان داریم را ابراز کنیم اما اگر بخواهیم به عنوان مثال به تجسم خدا در مسیح به دیده منطقی بنگریم هرگز به باور آن حقیقت نایل نمی شویم، همچنین است حقایقی مانند اتحاد ذات الهی در سه شخص، یا اینکه همه اشخاص چه سفید، چه سیاه و چه زرد می توانند فرزند خدا باشند، یا تکمیل کار خلقت توسط ساختن یک پل، یا تکمیل راز نجات در یک شخص معلول. حتی تصور و احساس در امر هدایت شما به سوی ایمان و قوی تر کردن آن از منطقی نیز ناتوان تر هستند. اگر با احساس رفتار

نمی کنید، هراسان نباشید، بلکه بالعکس، هنگامی که منطقی و احساسات انسانی را کنار می گذارید، به مسیر ایمان قدم می گذارید. اگر می خواهید مانند خدا ببینید و عمل کنید، باید نسبت به هر آنچه که انسانی هست، بمیرید.

تبلیغ مذهبی بسیار مهم است لیکن باعث افزون شدن ایمان نمی شود. کارآمد بودن تبلیغ به راهکارهای قانع کننده مشخصی بستگی دارد، در حالی که ایمان دقیقاً از طریق دعا کردن حاصل می شود، زیرا که هدیه ای از سوی خداست. ما از طریق تبلیغ تلاش می کنیم که آزادی دیگری را محدود کنیم، در حالی که ایمان نیاز به آزادی کامل دارد زیرا ایمان پاسخی شخصی به دعوت خداست. اگر می خواهید به برادران کمک کنید تا ایمانش قوی شود، وقت خود را با بحث کردن و باریک اندیشیهای منطقی تلف نکنید، بلکه او را دوست بدارید و برایش دعا کنید. نیازی نیست که او را متقاعد کنید بلکه کلام خدا را از طریق شهادت زندگی خود به او منتقل سازید. اگر می خواهید در زندگیتان با مسیح روبه رو شوید، خود را به او متعهد بدانید و بیاموزید که مانند او بیندیشید، عمل کنید و ببینید و در واقع زندگی او را الگوی خود سازید. او معنای زندگی را بر شما آشکار خواهد کرد و در او سرنوشت الهی شما به انجام می رسد، یعنی زندگی ابدی با پدر.

عیسی را پیروی کنید

ایمان هدیه ای است از سوی خدا. «کسی نمی تواند نزد من آید مگر آنکه پدری که مرا فرستاد او را جذب کند» (یو ۶:۴۴). از آنجایی که ایمان نیز پاسخی شخصی از سوی انسان است، انسان می تواند با کمک فیض خدا بر قوی تر ساختن ایمان خود همت گمارد. در هر آنچه که انجام می دهیم معنایی نهفته است و می تواند تجلی وفاداری ما به مسیح باشد،

نوعی وفاداری که در اتحاد با کلیسا زنده شده است. ایمان کامل داشتن به معنای تعلق کامل به مسیح است. همانگونه که در انجیل، در دعای روزانه ما، در آیینهای مذهبی و وقایع معمول هر روز زندگیمان به ما یادآوری می شود.

به هنگام تعمید ایمان به شکل دانه ای در ما قرار می گیرد، اما این دانه باید رشد کند و تبدیل به درختی شود و درخت نیز باید میوه آورد. ایمان شما می تواند رشد کند. البته نباید برای رشد آن دائماً در جستجوی دلایلی جدید برای ایمان آوردن باشیم، و یا اینکه خوبی، قدرت، یا محبت خدا را تصور کنیم، یا اینکه سعی کنیم حضور خدا را احساس نماییم، یا اینکه خود را متقاعد سازیم که بدون تردید ایمان بیاوریم. ایمان شما تنها زمانی رشد خواهد کرد که بطور کامل سرور الهی را الگوی خود قرار دهید، نه فقط در انجام فرایض، بلکه در زندگی هر روزه خود و در تمام جزئیات: «هر که شاگردی مرا خواهد باید مرا متابعت کند»، و «در مسیح نه ختنه فایده دارد و نه نامختونی بلکه ایمانی که به محبت عمل می کند».

اگر عیسی مسیح را ترک کنید و به پرستش بتها روی آورید، ایمانتان سست خواهد شد و حتی ممکن است از بین برود. می پرسید چه بتهایی؟ جسم، هوسها، دل بستگی شما به یک عقیده یا روش انجام کاری یا شیفته چیزی بودن، احساسات، و اموال شما. می پرسید چه اموالی؟ لباسهای نوی شما، کامپیوتر، دوچرخه، ماشین لباسشویی، اتومبیل شما و ... یا شاید شما به اجبار کار می کنید زیرا ترجیح می دهید از خستگی از پای درآیید تا اینکه از کار نکردن کسل شوید، یا شاید پول و ثروت جای خدای شما را گرفته است و یا شاید تلاش شما برای بهبود شرایط کاری کمی بیشتر از تلاش برای جنگ روحانی است. هیچ انسانی نمی تواند دو آقا را خدمت کند. شما باید یکی را انتخاب کنید. اگر ایمان را انتخاب کنید عیسی مسیح را انتخاب کرده اید ... البته مسائل دیگر نیز خوب هستند، ولی باید با هدف رسیدن به عیسی مسیح و ملکوت پدر آسمانی باشند. اگر ایمانتان

سست شده است، بدین معنی است که باید دل بستگی به خود را رها کنید. آیا تاکنون در مورد ایمان در زندگی خود دچار مشکل شده اید؟ یا اینکه در عقل و منطق خود به مشکل برخوردیده اید؟ اینقدر تلاش نکنید که با عقاید انتزاعی موضوعات را درک کنید بلکه ابتدا در جستجوی عیسی مسیح باشید سپس قادر خواهید بود در روشنایی نور او آرام تر و مؤثرتر بر مشکلات خود بیندیشید. حتی بر مشکلات کلیسا؟ مگذارید مسائلی همچون بازارهای خیریه، عبادت، کشیشان، احساس گناه، اعتقادی محافظه کارانه به پدران کلیسا و ... شما را گمراه کنند بلکه در جستجوی عیسی مسیح باشید. سرودها، انجیل و عشای مقدس شما را در درک این موضوع که او سرور کلیسا هست یاری خواهند نمود. پس مشکلات اخلاقی چطور؟ در این مورد نیز تنها به دنبال عیسی مسیح باشید. او شما را خواهد بخشید و هنگامی که شما توبه کرده از او طلب بخشش می کنید، او شما را یاری خواهد داد. با دیدگاهی مبتنی بر ایمان به ژرفا و شفافیتی جدید قدم خواهید نهاد. اگر می خواهید راهتان را به طور واضح ببینید عینکتان را پاک کنید: اگر می خواهید فواصل دور را نظاره کنید پوسته خود را بشکنید و بیرون آیید.

اگر می خواهید زیبا زندگی کنید، آرامش را از یاد نبرید، مشکلات همچون دردی لحظه به لحظه شدیدتر می شوند، با این حال می توانند پله هایی باشند در جهت رسیدن به ایمانی عمیق تر، زیرا همانگونه که سد، آب رودخانه را به ارتفاعی جدید می رساند، مشکلات ما نیز می توانند ما را به بلندیهایی جدیدی از ایمان بالا برند. لذا، هرچه در مسیر ایمان بیشتر پیش می روید، به همان نسبت نیز در تاریکی شبانه آن پای می نهید، زیرا در این زندگی خدا همیشه برای ما خدایی است که از نظرها پنهان می باشد. منطق انسانی قادر نیست حتی شناختی مختصر از این خدای

پنهان کسب کند، در واقع منطق انسانی مانعی است بر سر راه شناخت خدا، مانعی که از همه موانع موشکافانه تر می نگردد، زیرا به محض اینکه به دیدگاهی تک بعدی نسبت به دیگران، زندگی خود و جهان بسنده کنیم، دیدگاه ایمانمان تنگ تر خواهد شد.

مگذارید روحتان نابالغ بماند، ایمان شما در زندگی باید مانند جسم شما رشد کرده و بالغ شود. در حالی که انسان بالغی هستید، به ایمان کودکانه بسنده نکنید، یک نوجوان خود را شخصی مجزا می یابد و دنیا را متفاوت با دنیایی که در آن زندگی می کند می بیند. نوجوان در باتدای مرحله خودآگاهی به وجود خود پی می برد، و می بیند که تنهاست و می ترسد ولی به تدریج به درجاتی از خودباوری می رسد. البته به مقیاس رشدش در خودشناسی و خویشناوری. او دورانی از زندگی خود را درگیر مشکلات فردی است تا مرزهای خود را بشناسد، لیکن هنگامی که به دوران بزرگسالی پای می گذارد دنیای خارج خود و جایگاه خود را در دنیا خواهد شناخت.

در مجموع باید گفت که ایمان نوجوان بیشتر بر مسیح تاریخی بنا شده است، زیرا مسیح از نگاه تاریخ شخصی است که نوجوانان می توانند یک رابطه شخصی با او برقرار کنند. این گرایش عمدتاً در اشخاصی وجود دارد که میل به یک رابطه دوستانه دارند. ایمان شخص بالغ، این رابطه دوستانه را حفظ کرده و گسترش می دهد، و بدین نحو به ژرفای راز مسیح نفوذ می کند. او مسیح را کانون اصلی حرکت تاریخی می داند، و پی می برد که مرگ و قیام مسیح است که به این حرکت معنی می بخشد، او پی می برد که مسیح سر این خلقت است و روح او برای برپایی ملکوت خدا کار می کند.

اگر ایمان شما، ایمان یک انسان بالغ است، تنها بر قسمتهای خاصی از زندگی شما اثر می گذارد، و بزودی بین زندگی مسیحی و زندگی دنیوی شما شکافی حاصل خواهد شد. تمام زندگی شما تلاشی آرام ولی هماهنگ

برای یافتن جایگاه خود در طرح پدر خواهد شد، همانگونه که این راز بر جهان آشکار می شود. این امر تنها در مسیح امکان پذیر است، با او و به واسطه او همانگونه که خود را در هر کلام و عمل زندگی بر ما آشکار می کند. هرگاه توانستید صادقانه بگوئید «زیرا مرا زیستن مسیح است»، در زندگیتان موفقیت کسب خواهید کرد.

ملاقات با عیسی مسیح

تا هنگامی که انسان با مسیح روبه رو نشده است نمی تواند در زندگی خود موفق باشد. مذهب با ظاهر پرستی پوچ یا احساس گرایی خفیف یا جستجوی امنیت، و یا تنها یک عادت چندان تفاوتی ندارد، مگر اینکه انسان بیاموزد عیسی مسیح را در زندگی خود بپذیرد. ما در انجیل به شناخت مسیح نایل می شویم. او در انجیل منتظر ماست تا از طریق این صفحات رازی را با ما در میان بگذارد. بسیاری از مسیحیان به طرز شرم آوری انجیل را به دست فراموشی سپرده اند، گاهی اوقات به خاطر عدم پشتکار یا گذشت، اما غالب اوقات علت آن این است که نمی دانند چگونه «کلام مقدس» را بخوانند. برای یافتن علل این وضعیت باید گفت که این مسئله ربطی به «سازگاری» با پیام انجیل، یا شاخ و برگ دادن، روایات انجیل با لفاظیهای شگفت انگیز ندارد، بلکه این مسئله نشأت گرفته از تعلیم انسان امروزی است، به عبارتی باید به او تعلیم داد که انجیل چیست و چگونه باید آن را برای رشد و وحی خود بخواند.

آیا به نظر شما انجیل کسل کننده هستند؟ چه چیزی از آن را به یاد دارید؟ تنها عباراتی از آن را که آنقدر در مراسم روز یکشنبه شنیده اید که در ذهنتان حک شده است؟ البته همیشه هم با دقت گوش نداده اید. شاید تاکنون تنها صفحاتی از انجیل شما باز شده است، و از آن هم چیزی نفهمیده اید، انجیل کتاب قدرتهای جادویی نیست، که گاهی اوقات آن را

باز کنید و برای مشکلات اضطراب‌ریتان راه حلی بیابید. شاید هم به خاطر توصیه‌های مکرر کشیش محلی خود آن را مکرراً و بطور مؤثر می‌خوانید، ولی با این حال از آن چیزی عایدتان نشده است. علت این امر این است که به انجیل نیز مانند کتابهای دیگر می‌نگرید و به دنبال آنچه که باید در آنجا بیابید نیستید.

اگر اناجیل را به مانند یک اندیشمند منتقد، یا تاریخ دان می‌خوانید، یا اگر به دنبال تجربه‌ای عاطفی هستید، یا به دنبال عقاید، سخنان کلیشه‌ای مذهبی، یا قواعد اخلاقی هستید، باید گفت که طریقه خواندنتان صحیح نیست و بزودی از آن دلسرد خواهید شد. اگر اناجیل را به عنوان کتابی می‌خوانید که محتوای سخنان انسانی است پس در آن سخنان یک مرد حکیم را خواهید یافت. ولی اگر اناجیل را به عنوان کلام خدا که الهام گرفته از روح القدس است بخوانید در آنجا سخنان حیات ابدی را خواهید یافت. آیا واقعاً می‌خواهید وارد روح پیام انجیل شوید؟ پس باید با روحی از حرمت و گذشت به آن نزدیک شوید تا عیسی مسیح را ببینید که در آن خود را از طریق رویدادهای زندگی و سخنانش بر شما آشکار می‌کند.

شاید شما به این موضوع واقف باشید که شما گرسنه نان انجیل هستید. سکوت کامل شما را می‌ترساند، زیرا هنگامی که مشارکت با دیگران را ترک می‌کنید، تنها صدای خود را می‌شنوید، و این کار شما را نگران و هراسان می‌سازد. صحبت با دیگران بسیار گمراه کننده است، زیرا حرفهای آنها زودگذر است و نمی‌تواند سکوت شما را پر کند. دلتان در تمنای سخنان زندگی و حیات ابدی است. به اشتیاق درونی خود توجه کنید، این اشتیاق درونی محتاج محبت است، محتاج محبت خداوند، او که خود محبت است. شما اشتیاق درونی خود برای سخنان زنده را حس می‌کنید، زیرا سخنان زنده از آسمان نازل گردیده و توسط انجیل به انسانها رسانده شده‌اند.

شاید شما اعتراض می‌کنید و می‌گویید: «من با خدا صحبت می‌کنم اما او هیچوقت پاسخ نمی‌دهد»، باید گفت که در اشتباهید. شما از ازل به سوی ملاقات با خدا فراخوانده شده‌اید. خدا از همان مراحل آغازین تاریخ قصد داشته که با انسان سخن بگوید:

«خدا که در زمان سلف به طرق مختلف و با وساطت انبیاء به پدران ما تکلم نمود» (عبر ۱:۱). اگر از سکوت خداوند گله مند هستید، علتش این است که گوش و قلبتان را به سوی سخنان انجیل نمی‌گشائید. خدا می‌خواهد که توسط اناجیل با شما صحبت کند. به دعوت او لبیک گوید. بدین طریق است که قادر خواهید بود با عیسی مسیح سخن گوئید. عاشق از فاش کردن رازهای زندگی خود برای معشوق بسیار لذت می‌برد. خدا که جهان را اینقدر محبت نمود که فرزند یگانه خود را داد، از آشکار کردن خود به انسان از طریق کتاب مقدس بسیار شادمان می‌گردد. آیا به مکاشفه خدا در عیسی مسیح توجه کرده‌اید؟ آیا به خود اجازه می‌دهید نامه نامزدتان باز نشده روی میزتان بماند؟ پس چرا اجازه می‌دهید انجیلتان در قفسه کتابخانه خاک بخورد؟ امروز نامه‌ای از سوی پسر خدا به دست شما رسیده است. عیسی مسیح چه حرفهایی برای امروز شما دارد!

عیسی مسیح بدن خود را در اختیار کلیسا قرار داد، اما سخنان خود را نیز به کلیسا عطا فرمود برای جانهای زنده در آیین عشای ربانی و از این رو او در اناجیل با ما سخن می‌گوید. شما می‌توانید بارها و بارها این سخنان را بشنوید؛ عمق این سخنان را نمی‌توان درک کرد، زیرا «کلام خدا زنده، مقتدر و برنده تر است از هر شمشیر دو دم...» (عبر ۴:۱۲).

اگر خط تلفن قطع باشد پس چه فایده‌ای دارد که گوشی تلفن را برداریم و شماره بگیریم؟ اگر ابتدا دعا نکرده باشید که از طریق ایمان با خداوند «ارتباط» برقرار کنید، پس هدفتان از باز کردن انجیل چیست؟ شما نمی‌توانید با عیسی ملاقات کنید و به امید درک سخنان او باشید مگر

اینکه ابتدا از خداوند درخواست کنید که شما را راهنمایی کند و روحش آن را برایتان تفسیر کند. عیسی مسیح به زبانی غیر از زبان شما سخن می‌گوید و به همین علت هم درک حرفهای او برای شما دشوار است. شما دم از مثبت بودن می‌زنید ولی او می‌گوید باید صلیب خود را حمل کنید؛ شما می‌خواهید بر جهان تأثیر بگذارید ولی او می‌گوید باید از همه کوچک‌تر باشید؛ شما دم از قوی بودن می‌زنید، ولی او می‌گوید باید همانند یک بچه باشید؛ شما دم از ثروتمند بودن می‌زنید ولی او می‌گوید باید فقیر باشید. عقاید عیسی مسیح مانند عقاید شما نیست و نه طرز تفکر او. دیدگاه او نسبت به زندگی کاملاً با دیدگاه شما تفاوت دارد. او از روشهای شما استفاده نمی‌کند، و ارزشهای شما برای او محترم نیست. واقعاً هنگامی که نمی‌توانیم زبان یکدیگر را درک کنیم فهم یکدیگر دشوار می‌شود. شما باید تبدیل شوید و ابتدا باید این حقیقت را بپذیرید. اگر پس از خواندن اناجیل با خود می‌گویید: «ای کاش فلانی هم این عبارت را می‌خواند...»، لازم به ذکر است که شما باید اهمیت واقعی آن عبارت را درک کنید، زیرا در آن لحظه مخاطب عیسی شما هستید. و اگر نمی‌گویید: «خداوند، مرا ببخش، من گناهکار هستم، ای خداوند من در خدمت توام»، پس کلام خدا در شما اثر نکرده است، زیرا مخاطب شما هستید. هنگامی که روزنامه را به طور منظم می‌خوانید، به تدریج عقاید و دیدگاههای مطرح شده در آن در شما تأثیر می‌گذارد، همانگونه که اگر از شخصی تعریف و تمجید کردید بزودی افکار و اعمال شما نیز همانند او می‌شود. و اگر با یکی از دوستانتان بسیار صمیمی هستید، به تدریج از او تقلید کرده و کارهای او را الگو قرار می‌دهید.

اگر انجیل را راهنمای خود قرار دهید، به تدریج مانند مسیح می‌اندیشید، احساس می‌کنید و قضاوت می‌نمایید. همانگونه که با انجیل آشنا می‌شوید نیاز است که به همان نسبت نیز به شباهت عیسی مسیح در

آیید.

اعلان کردن پیام انجیل توسط کردار و اعمال بدین معنی نیست که در کارخانه محل کارتان و یا در دفتر کارتان و یا در مدرسه موعظه کنید. بلکه بدین معنی است که با روح اناجیل پر شوید تا خواهشها، افکار، ارزشها و دیدگاههایتان از مسیح شود. هر چقدر به پیام انجیل بیشتر توجه کنید، بیشتر به شباهت مسیح در خواهید آمد و بیشتر نقش یک رسول را ایفا خواهید کرد. شما هرگز نمی‌گویید: «همین الآن غذا خوردم ولی هیچ احساس قوت نمی‌کنم»، پس نگوئید: «من در طول هفته هر روز اناجیل را می‌خواندم ولی هیچ تغییری در زندگی ام صورت نگرفت». آیا انتظار ندارید که در عوض محبت کردن به شما نیز محبت شود؟ پس عطایای الهی نیز در زمان لازم به شما افاضه خواهد شد. همیشه تلاش نکنید از کاری که انجام می‌دهید چیزی عایدتان شود. با روحیه‌ای از وقف بر اناجیل متمرکز شوید. تلاش کنید که بر مکاشفه محبت خداوند وفادار باشید. اگر سعی می‌کنید پیام انجیل را به گونه‌ای تصنعی در زندگی به کار گیرید، باید گفت که دیگر انجیل الهام بخش زندگی شما نخواهد بود بلکه تنها یک درک انسانی از آن بر زندگی شما حاکم خواهد بود. بگذارید او راهنمای راه شما باشد. اگر به راهنمایی او وفادار و مراقب باشید، از اینکه حضور مکرر و غافلگیر کننده او را در زندگی حس کنید شگفت زده خواهید شد. این همان معنا و هدف انجیل است که در زندگی شما تحقق می‌یابد.

اگر بطور گروهی کتاب مقدس را مطالعه می‌کنید، در نظر داشته باشید که این کار به منزله اظهار نظر در مورد انجیل، یا تبادل افکار و آرا بر سر صفحات خاص نیست، بلکه باید آن را ارتباطی با یکدیگر قلمداد کرد که بر اساس آنچه که روح القدس بر شما مکشوف ساخته بنا شده است. تفکر و تعمق در انجیل را خود نمی‌توانید انجام دهید. بلکه کاری که شما باید

انجام دهید این است که خود را به یاد داشته باشید و آماده پذیرفتن مسیح باشید. و از سوی دیگر روح القدس باید شما را به سوی خدا هدایت کرده و شما را در او تبدیل کند. اگر با خود می‌گویید: «هرگز پیشرفتی نخواهم کرد، هیچ پیغامی از انجیل نمی‌گیرم»، آیا می‌دانید علت آن چیست؟ دلیلش این است که شما تنها آن را برای کارهای خودتان می‌خوانید، و یا قضاوت شما در مورد روح القدس بر اساس معیارهای انسانی صورت می‌گیرد. اما هیچگاه دلسرد نشوید. اگر حداکثر تلاش خود را انجام دهید، روح القدس تلاش شما را پرت‌تر خواهد ساخت. مأنوس شدن با انجیل به این معنی است که خود را آماده کنید تا کار خداوند را در زندگیتان بپذیرید، زیرا با دوست داشتن خدا یک مسیحی نیستید، بلکه چون ایمان دارید خدا شما را دوست دارد و اجازه می‌دهد که محبتش را نسبت به شما ابراز دارد. لذا بیایید با انجیل مأنوس باشیم و قرار ملاقات خود را با خدا لغو کنیم.

انسانی که صادقانه بخواهد یک زندگی مسیحی داشته باشد راضی نخواهد شد که زندگی‌اش را به یک سری محدوده‌های مشخص، اعمال مذهبی محدود کند، و یا یک سری احکام را برای رضایت شریعت انجام دهد. مسیحی واقعی کسی است که می‌خواهد ایمانش به بلوغ کامل برسد، او می‌خواهد ایمانش به هر جنبه از وجود بشری وی و نیز به تمام خانواده بشری معنی ببخشد.

مقصود واقعی مذهب این است که انسان و دنیایش را با خداوند متحد کند. این مسیحی سعی می‌کند لحظه به لحظه زندگی خود به سوی تکامل پیش رود. او در هر شرایط و در هر زمان در جستجوی ملاقات با مسیح است، حتی اگر در وضعیتی دشوار به سر ببرد. نباید فکر کنیم که زمان حال کمینگاهی است که خدای غضب آماده کرده است، بلکه محل ملاقات با خدای محبت است.

برای داشتن یک زندگی کاملاً مسیحی، شخصی باید دیدگاهی جدید را وارد زندگی خود کند، دیدگاهی تازه نسبت به برادران و دنیای خود. دید او باید نسبت به ایمان و امید یکی باشد و واکنشی را نسبت به محبت در او برانگیزاند. او باید به دنبال کشف «اراده عظیم» خداوند و ابعاد واقعی «وقایع» زندگی باشد، او باید زندگی خود را بر اساس ایمان بازنگری کند.

دنیا، آنگونه که پدر می‌بیند

در این قسمت سعی شده تا یک دیدگاه مبتنی بر ایمان بر تمام ابعاد تجربیات روزانه شما نمایانگر شود. اگر هر روز تلاش نکنید که مانند خداوند به مسائل زندگی بنگرید، هرگز نقاب ظواهر و جلوه‌ها بر شما کنار نخواهد رفت و به تحرک تاریخ انسان به عنوان تحرکی به سوی نجات نمی‌نگرید.

ای عیسی مسیح می‌خواهم از مرزهای تنگ زمان فراتر روم، می‌خواهم طعم پاک بودن را بچشم و با چشمان تو بنگرم. سپس مانند خداوند به انسان و دنیا می‌نگرم تا در تحولات بهت‌آور تکنولوژیکی و تحرک جامعه امروز رشد بدنت را ببینم که به واسطه عمل روح القدس به سوی تکامل پیش می‌رود؛ تا عمل محبت پدر را ببینم که علاوه بر هدفی که در تاریخ دنبال می‌کند، زمین و آسمان را در تو با هم آشتی می‌دهد؛ تا ببینم که هر روز، هر واقعه و هر قسمت در بنای کل جهان سهمی دارد، ببینم که هر انسان، هر گروه و هر چیز در جای صحیح خود قرار دارد؛ تا زندگی بشر و تاریخ را ببینم که در مقابل من گسترده شده است؛ تا چشمانم به سوی گستره زندگی بشر و تاریخ با تمام شادیه‌ها و غمهایش گشوده می‌شود؛ تا آمیختگی روح و جسم، تقابل عشق و تنفر و فیض و گناه را به چشمان خود تجربه کنم.

سپس خواهم دانست که در تاریخ نجات، تاریخ کار محبت خدا در جهان، نقشی دارم که باید آن را ایفا کنم، تاریخی که با خلقت آغاز شد و تنها با قیام جسم به کمال خود نایل می شود. و بدین سان است که تو در مقابل خداوند قرار می گیری و به تمام انسانها اعلام می کنی که: «به کمال رسیده است، من الف و یا هستم، من ابتدا و انتهای همه چیز هستم». سپس خواهم دانست که تمام خلقت از ذرات کوچکی تشکیل شده، که در تو و به واسطه تو و با تو کل تاریخ بشر گرفتار تحرکی است که به شراکت در زندگی الهی منتهی می شود؛ سپس خواهم دانست که هیچ چیز زشت نیست هیچ چیزی، هیچ انسانی و هیچ واقعه ای - بلکه بالعکس خدا همه چیز را از ابتدا تقدیس کرده و همه چیز نیز باید توسط انسانی که در زندگی الهی شریک شده است تقدیس گردد؛ سپس زندگی خود را خواهم شناخت، اگر چه در بافت این بدن پر جلال ناچیز به نظر می رسد، لیکن در واقعیت در طرح پدر جزئی ضروری محسوب می شود؛ سپس از شگفتی زانو زده و همانگونه که نظاره گر راز تاریخ نجات هستم تو را خواهم سرائید، نظاره گر تاریخی که با وجود گناه حرکتی از محبت است، محبت الهی در جستجوی بشر و بشر در جستجوی کمال الهی.

ای عیسی مسیح، می خواهم از مرزهای محدود زمان فراتر روم، می خواهم پاک شوم و با چشمان تو بنگرم.

اینک همه چیز را تازه می سازم

هر واقعه ای قسمتی از حرکت کلی تاریخ است که در این تحرک هر یک آستن معنایی است. تنها یک مسیحی می تواند به عمق آن پی ببرد زیرا تنها او می تواند با چشمانی از ایمان بنگرد. با این حال ایمان را باید دائماً آبراز کنیم و همواره خود را آماده سازیم تا آنچه برای تقویت آن لازم

است انجام دهیم.

من توجه نمی کردم! می بایست چنین و چنان می شد! چاره ای نبود! هیچ کاری نمی توانم برایش انجام دهم! دیگر اینطور است! فقط یک شانس بود!

شما حق ندارید اینگونه صحبت کنید. هنگامی که چنین حرفهایی می زنید واقعاً در اشتباه هستید، هیچ چیزی کفرآمیز نیست، مهم نیست که چه اتفاقی رخ دهد. دنیایی جدید از آشوب گناه پدیدار خواهد شد، زیرا ملکوت پدر در حال بنا شدن است. خانواده بشر به نقاط دوردستی پراکنده شده اند، ولی اکنون در یک بدن در کنار یکدیگر قرار گرفته اند که همانا آن مسیح اسرارآمیز است که در حال شکل گیری می باشد.

ریزترین سنگ، کوچکترین گیاه را باید گرمی داشت زیرا خدا در آنها حضور دارد، به عبارتی دیگر باید گفت که آن عمل دست خداوند است. حتی پست ترین لحظه های زندگی را باید محترم شمرد، زیرا به طریقی در راز مسیح سهیم است. اهمیت هر واقعه را نباید با جلوه های بیرونی آن سنجید بلکه با ژرفای نهفته در آن. دلهره های روزانه شما، نانی که هر لحظه زندگی شما را قوت می دهد، هر یک واقعه ای محسوب می شوند، وقایعی که بافت وجود بشر را شکل می دهند. عیسی مسیح در مراسم عشای ربانی از شما دعوت می کند که بدن او را بپذیرید، و در انجیل دعوت می کند که سخنانش را بپذیرید. او در وقایع زندگیتان شما را دعوت می کند که در کار او در این دنیا سهیم شوید. با دقت گوش فرا دهید تا بدانید که نیاز این زمان چیست، زیرا در آن نیازها، خداوند متجلی را خواهید دید. مقتضیات زمان حال خواسته پیام انجیل را آشکار می گرداند. اگر هر واقعه در زندگی ما ریشه در الوهیت داشته باشد، پس همانا آن تا به مرزهای خانواده بشر وسیع است، زیرا گستره بی اهمیت ترین وقایع تا به آغوش برادرانتان خواهد رسید، و تا به فراسوی زمان و مکان.

واکنشی که شما در برابر شرایط زمان حال از خود بروز می دهید خوشبختی و بدبختی را نه تنها برای خودتان بلکه برای تمام برادرانتان به بار خواهد آورد.

هر واقعه در زندگی شما فراخوان، نشان و دعوتی هم از سوی خدا و هم از سوی انسان است. شما با عنایت داشتن به این شرایط در واقع به برادرانتان و خداوند توجه می کنید. با حاضر بودن در برابر این شرایط خود را برای برادرانتان و خداوند آماده می سازید. شما واکنشی که در برابر این شرایط از خود بروز می دهید، در واقع خود را با محبت در اختیار برادران و خداوندتان قرار می دهید. اگر با برادرانتان در مسیح بطور کامل متحد نیستید، اگر تلاشهای خود را بی ثمر می یابید، دلیلش این است که در شرایط مختلف زندگی خداوند را ملاقات نکرده اید. و در آخر باید گفت شاید هم علتش این باشد که شما هنوز ندیده اید که هر واقعه نقابی است بر صورت یک راز عمیق. برای اینکه واکنشی مسیحی وار به این شرایط از خود نشان دهید باید بیاموزید که از دریچه ایمان به آنها بنگرید.

بازنگری زندگی شخصی

اگر این زحمت را به خود بدهید که هفته ای دو یا سه بار و یا بهتر آنکه هر شب، به تنهایی و یا اگر ازدواج کرده اید با همسرتان، به روزی که پشت سر گذارده اید فکر کنید، می توانید مطمئن شوید که سرانجام به یک زندگی بالغ مسیحی دست یافته اید.

شما حتی در زندگی انسانی خود کامل نیستید. دعای پریشان و خودخواهانه شما در امور روحانی «ای خداوند، هر آنچه که انجام داده ام را به تو می سپارم؛ خداوند کمک کن تا آنچه که تصمیم به انجامش گرفته ام را اجرا کنم» نمی تواند یک زندگی اصیل مبتنی بر ایمان را شکل دهد.

اگر واقعاً می خواهید زندگی روزمره خود را بر پایه ایمان بنا کنید، اگر واقعاً می خواهید که آن را بر اساس امیدتان بر حیات جاوید بسنجید، اگر واقعاً می خواهید که زندگی خود را با اتحاد عاشقانه با عیسی مسیح و برادرانتان سپری کنید، باید بیاموزید که آن را با دیدگاهی جدید بازنگری کنید. از این دیدگاه جدید به زودی موفقیت دنیوی برایتان بی ارزش خواهد شد.

یک ورزشکار باید برای مدت مدیدی آموزش دیده و ساعات دشواری را پشت سر گذارد، یک صنعتگر باید ساعاتی طولانی وقت صرف آموختن حرفه اش کند، یک هنرمند قبل از اینکه شاهکار خود را به وجود بیاورد بارها در خلق آن ناکام می ماند. پس چرا شما برای رسیدن به یک زندگی مسیحی اصیل تلاش نمی کنید؟ بازنگری مورد بحث در اینجا آزمایش وجدان نیست و نه به معنای مرور نیت خوب شما، و نه برنامه آموزشی که هدفش دقت و توجه بیشتر باشد، و نه وسیله ای برای شخصی کردن اعمالتان بلکه دیدگاهی جدید نسبت به زندگیتان است، دیدگاهی که ایمان چراغ آن است، و از این رو هم احساس و هم منطق را ترفیع می دهد.

اگر درهای قلب خود را ببندید بدون اینکه وارد مرحله ای عمیق تر از دوستی خود با عیسی مسیح شوید و در مراسم عشای ربانی شرکت کنید، اناجیل را بدون شنیدن کلام عیسی مسیح خواهید خواند و تنها می توانید بازنگری زندگی خود را بدون آگاهی از دعوت مسیح به شراکت در کارش انجام دهید. قبل از اینکه شروع به تجدید نظر در زندگی خود کنید، از خداوند بخواهید قلبتان را پاک کند، تا مانند او به مسائل بنگرید. ستاره شناس تلاش نمی کند کل کائنات را به یکباره ببیند، بلکه او برای مطالعه ای خاص به سوی گوشه ای از آسمان چشم می دوزد. یک زیست شناس به سهم خود باکتریهای مختلف را برای مطالعات میکروسکوپی اش از هم متمایز می کند. اگر می خواهید در هر زمینه در

زندگی کامیاب شوید، باید به تمام جوانب زندگی توجه داشته باشید و برای هر جنبه وقت خاصی را اختصاص دهید.

امروز جیم را دیدی. در آن ملاقات مسیح از شما چه می‌خواست؟ امروز برای رسیدن به محل کار سوار اتوبوس می‌شوید، برای این لحظاتی که در اتوبوس هستید مسیح از شما و از دیگران که در آن هستند چه انتظاری دارد. امروز عناوین مشخصی از روزنامه را می‌خوانید. مسیح سعی دارد چه چیزی را از طریق آن به شما بگوید؟ امروز در محل کار بحث بر سر طرح یک اعتصاب بود عکس العمل همکاران شما چه بود؟ و مسیح قصد داشت در این وضعیت چه چیزی به شما بگوید؟ همسایه تان به شما گفت ... در تیم فوتبالتان ... از رادیو شنیدید که ... اتحادیه ... قرار است امروز ... دختر کوچک قصاب محله ... دیروز در خانه کنار خیابان ... و غیره. هر وضعیت از وقایع زندگی روزانه شما ماده خامی را برای بازنگری به زندگیتان مهیا می‌کند، هر موقعیت فرصتی را برای همکاری در کار نجات بخش عیسی مسیح فراهم می‌کند، هر موقعیت می‌تواند ملاقاتی با خداوند باشد. از او بخواهید این موقعیتها را تبدیل به چنین ملاقاتهایی کند و به شما کمک کند تا این اهداف را در این شرایط به انجام برسانید.

محبت به همه با معرفت آغاز می‌شود. در رویارویی با زمان حال، عیسی مسیح را در زندگی خود و در حرکت تاریخ حاضر بدانید. زمان حال نشانه ای است، شما باید پی ببرید که خداوند در این نشانه‌ها چه می‌خواهد به شما بگوید. برای فهمیدن منظور یک خارجی ابتدا باید زبان او، تفکر او، و رسوم او را بیاموزید. برای تفسیر زندگی خود و زندگی دنیایتان به عنوان نشانی از سوی خدا، ابتدا باید با دیدگاهها، سخنان و زندگی عیسی مسیح آشنا شوید. اگر می‌خواهید این بازنگری در زندگی خود جامه عمل بپوشد باید به طور مرتب اناجیل را مورد مطالعه قرار دهید. شما همیشه قادر نخواهید بود آنچه که خدا از شما می‌خواهد را بفهمید، زیرا گاهی اوقات صدای او از این سدی که انسان با گناه و بی‌توجهی خود

ساخته عبور نمی‌کند. بخشش او را بطلبید و در تاریکی ایمان و در سکوت او را بستائید.

خدا در اناجیل با شما سخن می‌گوید و منتظر پاسخ شماست. همچنین او از طریق شرایط زندگی با شما سخن می‌گوید، و از شما دعوت می‌کند که با او صحبت کنید. باید بازنگری زندگیتان بطور ناخواسته به سوی دعا پیش رود، دعایی که شکرگزاری، ستایش، توبه و درخواست را در خود دارا باشد. خداوند توسط شرایط زندگی با شما سخن می‌گوید تا از شما دعوت کند که با او و در او کار کنید. بازنگری زندگیتان باعث خواهد شد که دیگر کارت‌تان در این دنیا تنها یک مهارت فنی، یا تلاش، برای یافتن راهی برای به انجام رساندن وظایف رسالتی تان نباشد، بلکه پاسخی به اراده خداوند است، پاسخی که نقطه شروع آن واقعیات بدیهی زندگی روزانه شماست.

اگر وفاداران و صادقانه این بازنگری را انجام دهید، نه تنها مسیح را در مسیر تاریخ خواهید دید، بلکه سر و اعضا و بدن اسرارآمیز را نیز خواهید دید که در طول تاریخ بشر به سوی تکامل پیش می‌رود. بزودی خواهید دید که زندگی شما قسمتی از طرح نجات بخش پدر شده است. شما با متحد ساختن خود با رازهای مسیح که در طول تاریخ آشکار می‌شود، در واقع با زندگی مسیح زیست می‌کنید. شما می‌آموزید که خود را در اختیار دیگران بگذارید تا آنها اراده خدا را در هر مکان جستجو کنند. شما به وسیله کار و در اتحاد با برادرانتان به تکامل خلقت و کار نجات بخش خدا کمک خواهید کرد. شما هر روز یک قدم به پری قامت مسیح نزدیکتر می‌شوید.

بازنگری زندگی جمعی شما

هیچ انسانی همچون جزیره ای تنها نیست، هر انسانی عضو خانواده بشری است. این موضوع در مورد زندگی یک شخص مسیحی بسیار صادق

است، زیرا او همیشه در همه جا در بافت کلیسا زندگی می‌کند. اگر در حسرت این زندگی گروهی هستید باید مطابق با طرح پدر زندگی کنید، او که می‌خواهد ببیند که تمام فرزندان شما همچون خانواده‌ای متحد هستند. تجدید نظر و بازنگری زندگی شخصی شما باید شما را به بازنگری زندگی خود در مجموعه‌ی یک اجتماع سوق دهد. این موضوع بطور خاص در زمینه‌ی عمل گروهی صدق می‌کند، زمانی که گروهی خاص با جامعه‌ای خاص سرو کار دارد.

در بازنگری شما به عنوان عضوی از یک گروه شباهتهای شخصی نسبت به بازنگری زندگی شخصیتان یافت می‌شود، با این حال این تشابه را می‌توان در تعهد دو جانبه‌ی افراد نسبت به کارهایشان در دنیا یافت. بازنگری زندگی خود از وجهه‌ی اجتماعی آن به معنای یک مهمانی نیست که هدف آن تکرار کردن وقایع هفته‌ی گذشته در قالبی نو باشد، و نه محکمه‌ای برای قضاوت دیگران، و نه قراری تجاری است که به منظور گزارش دادن دستاوردهای گذشته صورت بگیرد، و نه بررسی کردن تصمیمات خصوصی فرد در یک گروه. تجدید نظر و بازنگری زندگی از وجهه‌ی اجتماعی آن به این معنا نیست که بطور گروهی در مسایل زندگی تجدید نظر کنید، بلکه شرایطی است که نور ایمان بر آن تابیده و افراد آن اجتماع را تحت تأثیر قرار می‌دهد، شرایطی که بنا بر آن هر یک از اعضای گروه خود را موظف می‌داند. تجدید نظر در زندگی مستلزم واکنشی فعال است، یک پاسخ شخصی

یک پاسخ گروهی، یک پاسخ اجتماعی زیرا هر موقعیت دعوتی از سوی خدا دارد. اگر می‌خواهید با خداوندتان ملاقات کنید ابتدا باید خود را برای این ملاقات آماده سازید. هر تلاش برای بازنگری زندگی تجدید خاطره‌ای از گذشته برای فرد به همراه دارد؛ و باید با فروتنی در دعا طلبیده شود و با دعای شکرگزاری پایان یابد.

تعهدی که نسبت به این کار دارید، وقت خود را بیهوده بر سر یافتن معنای این تعهد تلف نکنید، و همچنین بیهوده بر سر توجیه موقعیتی که در آن قرار گرفته‌اید سروکله نزنید، بلکه دیدگاه خود را به عنوان یک مسیحی در «چهارچوب تعهدی که سپرده‌اید مورد بررسی قرار دهید». اگر تا به حال می‌گفتید: «از انجام آن چیزی عاید نمی‌شود» علتش این است که نمی‌خواهید برای انجام آن اهمیت قائل شوید. به دنبال این نباشید که از فلان کار چه عایدتان می‌شود، بلکه سعی کنید تشخیص دهید که چگونه می‌توانید به انجام آن کمک کنید.

بازنگری گروهی مستلزم این است که بیاموزید در هر فرصتی چگونه سخن گوئید و یا چگونه خاموش باشید. از این رو باید از سخن گفتن زیاد و کم حذر کنید. همچنین به خاطر داشته باشید که بازنگری گروهی تنها زمانی به موفقیت می‌انجامد که هر یک از اعضای گروه هر روز زندگی شخصی خود را زیر ذره بین ببرد. کلیسا بشارت انجیل عیسی مسیح را به گروههای رسالتی با شرایط خاص خود محول کرده است. اگر شما عضو یک گروه سازمان یافته هستید، به همراه برادرانتان در به ارمغان آوردن کلیسا به محیط خود کمک می‌کنید و با این کار در واقع محیط زندگی خود را برای کلیسا به ارمغان می‌آورید. هرگز فراموش نکنید که روح القدس با گروه شما خواهد بود و به شما کمک می‌کند اراده‌ی خدا برای شما در زندگیتان تفهیم شود.

بازنگری گروهی راهی را مهیا می‌کند که در آن شرایط زندگیتان در دنیا در ارتباطی نزدیک با زندگی کلیسا قرار می‌گیرد. این بازنگری گروهی از سوی اشخاص عادی و سخت کوش می‌تواند خدمت بزرگی به کشیشان انجام دهد، یعنی آنها را قادر سازد تا کلام خدا را میانجی‌ای مؤثر برای دنیای امروز سازند. در بازنگری گروهی خود ابتدا سعی کنید به آنچه

که تاکنون در اوضاع و احوال زندگی شما روی داده پی ببرید، همان شرایطی که قصد دارید در آن رسالت خود را به انجام برسانید، خواستن خیریت کسانی که با آنها زندگی و کار می‌کنید، حس ذاتی برادری آنها، تمایل آنها به عدالت جامعه ... و . اگر شما این مسائل را نقطه شروع کار خود بدانید، دیگر وسوسه ستودن عمل خود در شما شکل نمی‌گیرد و در جستجوی همکاری با عمل خدا خواهید بود.

شما نباید از این موضوع راضی باشید که زندگی خود را بر پایه ایمان «ببینید» یا آن را نشانی از سوی خدا «بدانید» و یا در پاسخ به اراده او «عمل کنید». شما همچنین باید به برادرانتان کمک کنید تا زندگی خود را خودشان بازنگری کنند. زیرا خدا آنها را نیز دعوت کرده است. هرچه دیدگاه گروهتان نسبت به مسائل الهی عمیق تر باشد، می‌تواند در شرایطی که قرار گرفته بیشتر و مؤثرتر تاب آورد، زیرا شما می‌توانید بهتر شهادت کلام خدا را برای کسانی که با آنها زندگی می‌کنند حفظ کنید. خداوند در هر شرایطی در کنار آنها خواهد بود اما آنها قبل از اینکه قادر باشند خداوند را بشناسند و با ابتکار خود او را پیروی کنند، نیاز به نور ایمان و قدرت محبت دارند.

دعا کردن يك عمل ایمانی است

در میان کسانی که دعا نمی‌کنند و یا کم دعا می‌کنند و یا بسیار بد دعا می‌کنند، کسانی هستند که به دعا ایمان ندارند، و می‌پندارند که عمل خود ضروری تر و مفیدتر است. اشخاص دیگری نیز هستند که به دعا به دیده یک ورد جادویی می‌نگرند و از این رو از آن برای ارضای نیازها و خواسته‌های خود استفاده می‌کنند، حتی در موارد بسیار جسمانی. برخی دیگر نیز دوست دارند دعا کنند اما ادعا می‌کنند که نمی‌توانند یا نمی‌دانند که چگونه این کار را انجام دهند. در تمام این موارد به نظر

می‌رسد که درک صحیحی از دعا به اشخاص دست نداده است، یعنی آن را عمل ایمانی نمی‌دانند. انسان امروزی که برده رفاه و بازدهی بیشتر است، گاهی اوقات تمایل دارد که دعا را بسته به سود و زیان آن بسنجد. نمی‌توان معنای دعا را با واژه‌های عمل گرایانه ای از این قبیل درک کرد و چنین دیدگاهی هرگز نمی‌تواند به سوی یک دعای واقعی رهنمون شود. با این حال دنیای مدرن نیازی ضروری به دعا دارد. حتی اگر اعضای یک جامعه مدرن تکنولوژی، مردان پرستش و ستایش نباشند تکنولوژی آنها را برده خواهد ساخت و سرانجامشان فلاکت خواهد بود.

شما هرگز با خود نخواهید گفت: من دیگر به خود زحمت نمی‌دهم که از این بیشتر عشق خود را نسبت به همسرم ابراز کنم، او می‌داند که من او را دوست دارم. پس نگوئید: من نباید با خدا صحبت کنم، او می‌داند که من او را دوست دارم. شما هرگز با خود نخواهید گفت: «وقت ندارم در کنار همسرم باشم، خوب چه فرقی می‌کند من برای او کار می‌کنم»، پس نگوئید: «من وقتی برای دعا کردن ندارم، ولی چه فرقی می‌کند من کارم را به خدا سپرده‌ام پس این یک دعاست». دوست داشتن مستلزم این است که برای لحظاتی باز ایستید. اگر عاشق هستید باید وقتی را برای ابراز آن عشق اختصاص دهید. دعا کردن بدین معنی است که برای لحظاتی بایستید، به عبارتی اختصاص دادن وقت خاصی در طول روز و در طول هفته به آن است. در دنیای امروزی یکشنبه روزی است متفاوت از دیگر روزها، روزی که ما به امور شخصی خود رسیدگی می‌کنیم. ولی فراموش نکنید که در واقع آن روز روز خداوند است.

فرض کنید نامزدی دارید و سابقاً به طور مرتب برای او نامه می‌نوشتید ولی به مرور زمان از تعداد نامه‌هایتان کاسته شده، پس او خواهد فهمید که محبت شما نسبت به او کمتر شده است. به همین نحو هم اگر با خدا «مکاتبه» نداشته باشید، شاید این زنگ خطری باشد. اگر دیگر به خود

زحمت ندهید که دعا کنید بزودی خواهید فهمید که دیگر عیسی مسیح را نشناخته و دیگر صدای او که در وقایع با زندگی شما سخن می گوید را نخواهید شنید، زیرا برای دیدن و درک سخنان او باید به دنبال او باشید و در آن ملاقاتهای کوچک روزانه تان به او گوش فرا دهید، که این کار هم از طریق دعا امکان پذیر است. دعا رویکردی به سوی خداوند است و بدون آن زندگی ما به سوی خود محوری شتاب می گیرد. ما از طریق دعا خود را به خدا متعهد می کنیم و بدون آن خود را به سوی انزوا سوق خواهیم داد. انسان به خدا احتیاج دارد و بدون دعا او خود خدای خودش خواهد شد. اگر زندگی خود را دور از خدا سپری کرده اید، سرانجام به این نتیجه خواهید رسید که بدون او نیز می توانید زندگی کنید. اگر آموخته اید که بدون او زندگی کنید، سرانجام او را به دست فراموشی خواهید سپرد. اگر او را فراموش کنید، سرانجام به این نتیجه خواهید رسید که او حتی وجود ندارد.

اگر شما همیشه در انتظار دریافت چیزی از معشوقه خود هستید، باید گفت که شما یک عاشق نیستید بلکه یک تاجرید. و شاید هر از چند گاهی دعای شما چیزی از یک معامله کم نداشته باشد، به عبارتی دیگر در آن منتظر جوابی هستید. دعای شما یک بعدی است زیرا تنها در آن می طلبید. دیدگاه اساسی در مورد دعای حقیقی، حضور شخصی و گذشت است: «ای پدر ما که در آسمانی نام تو مقدس باد». دعا تنها گرفتن نیست بلکه دادن نیز می باشد. شما باید در دعا زندگی دنیوی خود، زندگی شخصی خود و وجود خود را به دستهای خداوند بسپارید. حتی به هنگامی که هدف دعای شما مستقیماً گرفتن چیزی نباشد. با این حال هنوز هم به دنبال تجربه ای احساسی در دعایتان هستید. اغلب چنین تجربه ای عایدتان نشده و دل سرد می شوید و با خود می گوئید: «هیچ احساسی به من دست نداد، حس می کنم که دارم به هیچ و پوچ فکر می کنم». شما بدون

فیضی خاص چیزی دریافت نخواهید کرد. عواطف در محدوده احساسات قرار گرفته است، اما دعا ما را در حضور «یک شخص» قرار خواهد داد که فراتر از احساسات انسانی است. تا هنگامی که شما به دنبال یک تجربه احساسی هستید، هرگز در زندگی دعای حقیقی را نخواهید یافت.

اغلب اوقات دعای ما به حالات جسمی ما بستگی دارد، یعنی هنگامی که در مقابل خداوند قرار می گیریم با خستگی و آشفتگی آمده ایم. هنگامی که خسته و فرسوده هستید، و بار مسئولیتها و نگرانیها بر دوشتان سنگینی می کند و وقتی که در کارهای روزانه خود غرق شده اید، خود را فراموش کنید و برای لحظاتی باز ایستید؛ همه چیز را در دستهای خداوند قرار دهید و به بی کفایتی انسان در مقابل خدای لایتناهی اعتراف کنید. این امر مستلزم عمل ایمان، ستایش و محبت است و بدینگونه می توانید دعایتان را بنیاد نهید. شما باید بخواهید که دعا کنید و خواستن توانستن است. سعی کنید خود را در حضور خداوند قرار دهید، دوباره بکوشید. زمان مشخصی را به دعا کردن اختصاص دهید و نگویید: «نمی توانم دعا کنم، نمی دانم که چگونه دعا کنم» زیرا از هنگامی که تلاش شما برای دعا کردن آغاز می شود، در واقع شما در حال دعا کردن هستید. تا آنجایی که به شما مربوط می باشد، ارزش دعای شما بسته به تلاشی است که برای دعا کردن انجام می دهید. و تا آنجایی که به خدا مربوط می باشد، ارزش دعای شما بسته به عمل روح القدس در وجود شماست.

هرگز به خیال دعا کردن در شرایط ایده آل نباشید. به خود نگویید: «تنها اگر وقت داشتم، اگر آرامش فکری داشتم، اگر این همه گرفتاری و دغدغه زندگی را نداشتم!» برای اطمینان باید گفت که شما باید تلاش کنید تا بهترین شرایط ممکن را برای دعا خلق کنید، اما حتی اگر شما در صحرا بودید، یا در پیله سکوت، همچنان بزرگترین مانع در مقابل دعا قرار دارد و آن دنیای عقاید، تصورات، بیان احساسات، امیال و ... شما هستند

که در وجود شما غلیان می کنند.

شاید شما به هنگام دعا پریشان خاطر هستید. و اگر نباشید برایتان تعجب آور است. چرا شما به هنگام دعا دائماً می طلبید که این آشفتگی ذهن از شما دور شود؟ آنها باز هم باز خواهند گشت. به جای این کار، بهتر است آنها را شناخته و با آرامش کامل به آنها فکر کنید. مشکلات عدیده زندگی، ناکامیها، وسوسه ها. همه آنها را با احترام کامل و درخواست بخشش خداوند به او بسپارید. هیچ «کس» از دعا کردن مستثنی نیست. شما در مورد شخصی که محبتش به روحیه، احساسات، موفقیتها و ناکامیهایش بستگی دارد چه فکری می کنید؟ اجازه ندهید دعا در زندگیتان به هوسهای زمان وابسته شود، بلکه آن را تبدیل به یک تمرین منظم و روزانه کنید. خدا همیشه حاضر است، همیشه دوست دارد، و همیشه منتظر شماست.

فرض کنید که می خواهید موضوعی را به چند نقاش پیشنهاد کنید، مطمئناً هر هنرمند اثری متفاوت با دیگری ارائه خواهد داد. اگر به دقت نظاره گر زوجهای گوناگون باشید، خواهید فهمید که ابراز علاقه هر یک از آن زوجها نسبت به یکدیگر کاملاً متفاوت با زوج دیگر است. همین موضوع در مورد دعا نیز صدق می کند: شیوه بیان در دعا مطابق با تأثیرات فرهنگی، سن و خلق و خود در افراد متفاوت است. این شیوه های مختلف نباید مورد تنفر قرار گیرد. هر یک چیزی برای گفتن دارند این شیوه وسیله ای برای ارتباط با خدا می باشد، اما همیشه به خاطر داشته باشید که همه آنها وسیله ای بیش نیستند، شما با تمام وجود گناه می کنید و با تمام وجود نیز دوست دارید، باید بیاموزید که دعا کردن شما نیز چنین باشد. جسم خود را نیز همانند روحتان مشتاق به دعا کنید، اما به سلسله مراتب سرشت خود توجه کنید. هرگز حرکات ظاهری خود را از خلق و خوی باطنی خود جدا نکنید.

برای یک پدر هیچ خوشی از این بالاتر نیست که فرزندان در کنار یکدیگر محبت خود را نسبت به او ابراز کنند، دعای دسته جمعی و دعای عبادتی کلیسا - به عبارتی دعای رسمی و گروهی کلیسا - تنها اشکال اختیاری دعا محسوب نمی شوند بلکه شیوه متعارف ابراز محبت فرزندان خداست، برای همه کسانی که به سوی یک زندگی گروهی محبت خوانده شده اند، چه در این دنیا و چه در دنیای آینده.

هرچه عشق عمیق تر باشد، نیاز انسان به ابراز ظاهری احساسات و سخن گفتن برای ابراز وجود کمتر شده و نیازش به سکوت به فزونی می گراید. این موضوع در مورد دعا نیز صادق است. شاید بارها پی برده اید که به هنگام دعا تمایلی به سخن گفتن ندارید، بلکه از نشستن در سکوتی حاکی از عشق احساس رضایت می کنید. این نوع دعا را از انواع دیگر حقیرتر شمارید، بلکه برعکس.

شاید احساس می کنید دعاهایتان بی پاسخ مانده اند. اگر چنین است، علتش می تواند این باشد که برداشت شما از دعا برداشتی کاملاً متفاوت است. شما از خدا می خواهید که اراده اش انجام شود، ملکوتش بیاید و خود را در خدمت شما قرار دهد. شما باید عکس این دیدگاه را در دعا اتخاذ کنید. یعنی از خدا بخواهید که اراده اش انجام شود، ملکوتش بیاید و شما را در خدمت خود درآورد. این مسئله نه به منزله در اراده خدا بودن و نه به معنای دستور دادن به او می باشد بلکه این موضوع به منزله تغییر شماست، و به معنای قرار دادن خود بطور کامل در دستهای خدا می باشد. اگر می خواهید از رادیو موسیقی بشنوید، ابتدا باید آن را روشن کنید و سپس روی موج مورد نظر قرار دهید. اگر می خواهید با خداوند ارتباط برقرار کنید باید دعا کنید، به عبارتی باید خود را آماده کنید تا فیض و محبت او را بیابید.

توان محبت ما در چیزهای خوب خلاصه می شود، اما محبت پدر آسمانی به چیزهای خوب زمین خلاصه نمی شود، زیرا محبت او حد و مرز نمی شناسد، و به همین علت باید در دعائیتان تحت اراده او، و تنها در شرایطی که او کمکتان می کند مسائلی همچون موفقیت در امتحانات، کسب درآمد بیشتر، یا موفقیت در برنامه های زندگیتان را بطلبید تا بتوانید او و برادرانتان را دوست بدارید. در دعاها ساده دل باشید و همیشه به خداوند توکل کنید. شما می دانید که پدر در قلب خود بهترین چیزها را برای شما می خواهد، شما می دانید که اگر آنچه که می خواهید برای شما مفید نباشد، او با محبتی که دارد مطابق با نیاز شما به دعائیتان پاسخ خواهد داد. خداوند به دعای شما نیاز دارد، مگر اینکه تصور کنید که او نمی تواند دعای شما را پاسخ دهد، زیرا او برای روابط ما انسانها با خودش احترام بسیاری قائل است.

شما می توانید به اشاعه روح القدس بر روی زمین کمک کنید. می توانید به دگرگونی دنیا کمک کنید، اما بدون دعا نخواهید توانست کاری را به انجام برسانید، زیرا دعا مستلزم این است که اراده خدا به تدریج جایگزین اراده ما شود، تا جایی که محبت خدا بر عشق به خود چیره شود. دعا ابزاری است که توسط آن اراده و محبت پدر از طریق ما میانجی ای برای دنیای انسانها می شود. دعای منظم و صادقانه بنیاد کامیابی شخصی و کامیابی دنیایی که در آن زندگی می کنیم را تشکیل می دهد.

ملاقات با عیسی مسیح در اعتراف

اگر چیزی به نام اعتراف وجود نمی داشت، پس باید آن را ابداع می کردند ... و این دقیقاً همان چیزی است که انسانها به شیوه انسانی خود انجام دادند. در ایالات متحده آمریکا شرکتها برای بالا بردن خط تولید مشاورانی استخدام کرده اند که کارگران بتوانند به هنگام

مشکلات و نگرانیها با آنها مشورت کنند. آیا خود سنجی مارکسیستی چیزی جز شناخت کامل ناکامیهای شخصی قبل از بخشش و طلب بخشش نیست؟ هزاران نامه ای که در ستون نصیحت به دلسوختگان عشق در روزنامه ها و مجلات عنوان می شوند، همه گواهی هستند بر نیاز به اعتراف و نیاز به «هدایت روحانی». حال چقدر بیشتر اشخاصی که هرگز به فکر زانو زدن در مقابل کشیش خدا نبوده اند، اکنون خود را به روانکاوان می سپارند.

هر یک از ما می دانیم که حرارتی از هوا و هوس در وجود ما رخنه کرده است، هر یک از ما طعم گناه را چشیده ایم، هر یک مجبور شده ایم هر از چند گاهی خود را بسنجیم. اگر انسانی وجود خدا را منکر شود، نمی تواند وجود شریب را انکار کند، و اگر او نخواهد که شریب را به عنوان یک مشکل اخلاقی بپذیرد، خطر بیماری فکری را تا حد نهایت به خود خواهد گرفت. هرگاه انسانی احساس کرد که به روانکاوی نیاز دارد این معنای عدم پذیرش است. اما یک روانکاو هرگز قادر نیست آرامش واقعی را برقرار کند، آرامشی که تنها عیسی مسیح به ارمان می آورد: «سلامتی برای شما می گذارم، سلامتی خود را به شما می دهم ...» (یو ۱۴:۲۷).

یک مسیحی باید از دو حد نهایت در دیدگاهش نسبت به راز توبه اجتناب ورزد. اشخاصی هستند که اعتراف برای آنها یک ناهنجاری تاریخی در جامعه مدرن محسوب می شود، یک آیین بی مفهوم که هر از چند گاهی خود را تسلیم می کند تا شریعت را به جا آورد. از سویی دیگر، اشخاصی نیز وجود دارند که تنها ضرورت توبه را درک کرده و آن را با ترس انجام می دهند و تنها هدف آنها بازیابی آرامش فکری است. در هر دو مورد معنای واقعی راز توبه تحریف شده، زیرا مفهوم آن به معیارهای انسانی تنزل یافته است. و دیگر توبه را بر پایه ایمان و به عنوان یک ملاقات مقدس با عیسی مسیح، نجات دهنده ما نمی بینند.

آیا هنگامی که قصد دارید آیین توبه را به جا آورید اولین فکری که به ذهنتان خطور می کند این است: «باید چه بگویم؟» پس آیا فکر نخواهید کرد: «درباره من چه فکر خواهند کرد؟» و سرانجام: «به من چه خواهند گفت؟». اولین تفکر شما باید چنین باشد در این آیین با چه کسی ملاقات خواهیم کرد، با این کار به چه چیزی دست خواهیم یافت؟ شما به گناهایی که سهم شما را در این آیین تشکیل می دهند بسیار توجه می کنید، در حالی که به محبت نجات بخش مسیح بی اعتنا هستید. عیسی مسیح انسان شد، رنج کشید، مرد و از مردگان برخاست تا بر گناه غلبه کند. هنگامی که آیین توبه را انجام می دهیم، ما با عیسی مسیح ملاقات می کنیم و باری دیگر با راز مرگ و قیام او آشنا می شویم. گناه اولیه انسان را از خدا و برادر را از برادر جدا ساخت. تعمید ما را با عیسی مسیح و در راز نجات بخش او متحد می کند و به واسطه این ملاقات است که باری دیگر فرزندان خدا و برادران یکدیگر خوانده خواهیم شد. هرگاه توبه کنید عیسی مسیح را به عنوان نجات دهنده خود خواهید پذیرفت و بار دیگر در تعمید پاک شده و پیوندتان را با پدر و برادرانتان تثبیت و تقویت خواهید نمود.

آغاز کردن روزی دیگر مستلزم تلاش است. واقعاً سعی و تلاش بسیار باید کرد تا کارهای دیروز که متوقف شده بود را دوباره شروع کنید. و همچنین همت می خواهد که هر روز به نام محبت قربانی بگذرانید. متأسفانه پذیرفتن گناه و انتخاب عیسی مسیح هرگز در این زندگی قطعی نیستند. ما باید همیشه در توبه اعتدال را رعایت کنیم و دائماً به انتخابی که تعمید برایمان مهیا کرده بازگردیم تا جانی تازه به تصمیممان مبنی بر انتخاب عیسی مسیح بدهیم. چرا باید به خود زحمت دهم که اعتراف کنم؟ می دانم که به هر حال این کار را دوباره انجام خواهیم داد. دقیقاً به همین دلیل است که شما به سوی اعتراف پیش می روید، زیرا شما با پذیرفتن آیین توبه قوت پیروزی مسیح بر مردگان را در زندگیتان خواهید پذیرفت.

اما شما اعتراض می کنید: «به هر حال دوباره سقوط خواهم کرد» اگر دوباره سقوط کنید، سرانجام این قدرت را خواهید داشت تا از سقوط خود سکوی پرتابی بسازید. عیسی مسیح با مرگش بخشش را برای همه ما به ارمغان آورد. از این رو بخشش چیزی نیست که شما باید آن را به دست آورید، بلکه چیزی است که باید آن را با شکرگزاری از مسیح بپذیرید.

پدر فرزند گمشده بالای تپه ای ایستاد و منتظر بازگشت فرزندش بود تا او را ببخشد. و آن فرزند می بایست بازگردد تا که بخشیده شود. همچنین خدا نیز که می خواهد قلب شما و قلب تمام دنیا را با برکات نجات بخش خود پر سازد به شما احتیاج دارد. ما تنها آن محبتی را می پذیریم که قلبمان گنجایش آن را داشته باشد. این برکات نجات بخش بر همه جاری است، اما تنها آن بخشی نصیب ما می شود که در آن قسمت ما قلبمان را گشوده ایم. هر چه میل به گناه در شما قوی تر باشد، به همان مقدار از ناکامی در محبت رنج خواهید برد و هر چه بیشتر در انتظار بخشش بمانید به همان نسبت هم برکات نجات را کامل تر خواهید یافت. چرا برای یافتن پاسخی دیگر برای مسئله ریاضیتان خود را آزار می دهید در حالی که هنوز پی نبرده اید که پاسخ اولیه تان اشتباه بوده است؟ چرا به خود زحمت می دهید که بازگردید در حالی که هنوز پی نبرده اید که راه را اشتباه پیموده اید؟ عیسی مسیح با مرگ خود بر روی صلیب گناهان شما را زدوده است. اما از آنجایی که شما کاملاً آزاد شده اید باید گناهان خود را به او بسپارید. شما باید قبل از اینکه گناهان خود را به مسیح نجات دهنده تان بسپارید، آنها را شناخته و بپذیرید. یک تبادل اسرارآمیز در اعتراف نهفته است، شما تمام گناهانتان را به عیسی مسیح می سپارید و او تمام برکات نجات را بر شما خواهد فرستاد.

اگر شما دفتر مخارج زندگیتان را تنها یکبار در سال بررسی کنید،

برای یافتن خطایای خود به در دسر خواهید افتاد. به همین نحو هم اگر وجدان خود را تنها یکبار در سال مورد بررسی قرار دهید، قادر نخواهید بود که نقاط ضعف خود را بشناسید. از آنجایی که برخی از اشخاص نسبت به احساسات دیگران بی تفاوت هستند، بدون اینکه حتی به این موضوع آگاه باشند احساسات آنها را جریحه دار می کنند. اگر نقاط ضعف خود را نمی بینید، علتش این است که توجه کافی به اعمال خود ندارید، و حتی اگر اصلاً توجه نداشته باشید علتش این است که محبتتان به حد کافی عمیق نیست. اگر می خواهید که سنجشی دقیق از وجدانتان داشته باشید باید ابتدا خود را در حضور خدا قرار دهید و سپس در حضور خود. تنها هنگامی ارزش گناه شناخته می شود که در مقابل قداست خدا قرار گیرد: «... گناه شما را می رنجاند...». تنها هنگامی خود را خواهید شناخت که عادت کرده باشید زندگی خود را بر پایه ایمان بازنگری کنید. همین که عیسی مسیح را در زندگی خود حاضر ببینید و دعوت او را که از طریق شرایط زندگی، شما را به اتحاد با خود فرامی خواند تشخیص دهید. سپس برایتان روشن خواهد شد که چند بار دعوت او را نپذیرفته اید، شما کارهای بدی که انجام داده اید را می بینید، اما سعی کنید خوبهایی که در انجام آن ناکام مانده اید را نیز ببینید. هر چه محبتتان عمیق تر باشد، فقدان محبت نیز برایتان محسوس تر خواهد بود.

گناه نه تنها جدایی از خدا را به همراه دارد بلکه جدایی از برادران در کلیسا را نیز به همراه دارد. بازگشت شما به آغوش جماعت کلیسا باید بطور علنی به زبان آورده شود نه اینکه در مخفیگاههای قلبتان صورت گیرد. شما نه تنها در حضور خدا به گناهانتان اعتراف می کنید، بلکه «در حضور مریم باکره مقدس... در حضور تمام قدیسان و پدرتان...» به عبارت دیگر، به کشیشی که خادم مسیح و نماینده جامعه (کلیسا) است. آیا شما هدیه ای را که از طرف شخص ناشناس به شما داده شود را

نمی پذیرید؟ چه فرقی می کند که چه کسی کشیش است و چه کسی اعتراف شما را می شنود، زیرا او ثمره مرگ و قیام عیسی مسیح را در دست دارد. برای اطمینان باید گفت که شما این حق را دارید که کشیش شونده اعتراف خود را انتخاب کنید، اما هرگز نمی توانید به خاطر اینکه از کشیشی می ترسید یا که او را دوست ندارید از اعتراف کردن سرباز زیند.

هر آنچه که ما در بدن اسرارآمیز مسیح انجام می دهیم، چه خوب و چه بد، بر زندگی تمام اعضای این بدن تأثیر خواهد گذاشت. هنگامی که ما آیین توبه را می پذیریم، در واقع فیض یک نوسازی را در زندگی برادرانمان به ارمغان خواهیم آورد. مشیت الهی اشخاصی را در برابر شما قرار می دهد که شما از طریق این آیین عیسی مسیح را در راز نجات بخش او برای آنها میانجی قرار می دهید. شما در زندگی و کار خود با اشخاصی در ارتباط هستید، لذا می توانید از طریق آیین توبه موجب شوید گناهانشان را به مسیح بسپارند و همچنین قادر هستید که برکات نجات بخش مسیح را برای آنان به ارمغان بیاورید. در مقابله با بی عدالتی اجتماعی، خانواده های از هم پاشیده، نزاع و جنگ همسایه ها، جنگ، حقوق ناعادلانه، ایجاد زاغه نشینها، بی سوادگی، گرسنگی و... هرگز فراموش نکنید که همه این بدیها نتیجه گناه هستند و این گناه تنها با نجات دهنده الهی می تواند مغلوب شود. اگر بدون مبارزه بر علیه گناه در خود و در جهانی که در آن زندگی می کنید به گناه اعتراف کنید، هرگز بر شرارت غلبه نخواهید یافت. و اگر بدون اینکه به گناهان خود اعتراف کنید، بر علیه شرارت در خود و در دنیایی که در آن زندگی می کنید مبارزه کنید، هرگز در این نبرد پیروز نخواهید شد. تنها راه قابل اطمینان برای غلبه بر گناه مبارزه شخصی با نیرنگها و دسیسه های آن است، و باید این کار را هنگامی انجام دهیم که عیسی مسیح بره غالب بر گناه را از طریق آیین توبه بپذیریم.

عادلانه نیست، خوب این از خلق و خوی من است و من نمی توانم برای آن کاری بکنم» اگر شما واقعاً می خواهید بر گناه غلبه کنید، ابتدا باید بدانید که شما یک گناهکار هستید. سعی نکنید گناهان خود را مخفی نگه دارید، به دنبال بهانه نباشید و سعی نکنید گناهانتان را فراموش یا آنها را انکار کنید، زیرا اگر چنین کنید در راه به روی حقایق زندگی خود خواهید بست. بیاموزید که ناکامیها، مشکلات و عادت به گناه و مواقعی که نمی توانید از گناه بگریزید را بپذیرید.

عیسی مسیح نیامده تا تمام وسوسه ها را از دنیا دور کند. و همچنین نیامده تا گناه را از بین ببرد، بلکه تا گناهان جهان را بردارد. قدیسان نیز از این قاعده مستثنی نیستند. پولس قدیس در رساله به رومیان بر این حقیقت تأکید می کند: «... آنچه می کنم نمی دانم زیرا آنچه می خواهم نمی کنم بلکه کاری را که از آن نفرت دارم به جا می آورم. پس هر گاه کاری را که نمی خواهم به جا می آورم، شریعت را تصدیق می کنم که نیکوست. و الحال من دیگر فاعل آن نیستم بلکه آن گناهی که در من ساکن است. زیرا می دانم که در من یعنی در جسد من هیچ نیکویی ساکن نیست، زیرا که اراده در من حاضر است اما صورت نیکو کردن نی. زیرا آن نیکویی را که می خواهم نمی کنم، بلکه بدی را که نمی خواهم می کنم. پس چون آنچه را نمی خواهم می کنم، من دیگر فاعل آن نیستم بلکه گناه که در من ساکن است. لهذا این شریعت را می یابم که وقتی که می خواهم نیکویی کنم بدی نزد من حاضر است. زیرا برحسب انسانیت باطنی به شریعت خدا خشنودم. لکن شریعتی دیگر در اعضای خود می بینم که با شریعت ذهن من منازعه می کند و مرا اسیر می سازد به آن شریعت گناه که در اعضای من است. وای بر من که مرد شقی هستم! کیست که مرا از جسم این موت رهایی بخشد؟» (روم ۷: ۱۵-۲۴).

ناامیدی جایی ندارد

چرا برخی در مبارزه طولانی بر علیه نیروهای شرارت ناامید می شوند؟ زیرا در مقابل مشکلات همیشگی هیچ راه خروجی نمی یابند، زیرا درست همان لحظه ای که خود را پیروز می پنداشتند بارها و بارها طعم سقوط را چشیده اند. ناامیدی قادر است تمام زندگی شما را به تباهی سوق دهد، و از آنجایی که ناامیدی اصولاً عدم اعتماد به نفس شمرده می شود می تواند ما را بسیار از خداوند، که قدرت دارد ما را نجات دهد، دور کند. نباید ناامیدی در زندگی یک مسیحی جایی داشته باشد، زیرا عیسی مسیح به خاطر همه ما برگناه و مرگ غلبه کرد.

همه چیز برای شما به بدی می گراید، زندگی شما تبدیل به زنجیره ای از پشیمانیها شده است؛ دیگر هیچ چیز برای شما ارزشی ندارد. شما از سعی و تلاش دلسرد شده اید و با خود می گوئید: «فایده اش چیست، من هرگز نمی توانم مشکلم را حل کنم، هیچ امید نیست». ناامیدی شما را بطور کامل فلج کرده است؛ نمی خواهید بیشتر از این مبارزه کنید؛ دیگر برتری از آن شما نیست، حال زندگی خود را بدون امید و هدف سپری می کنید. علت ناامیدی شما این است که بر تلاشهای خود توکل نموده و حال نیز پی برده اید که دیگر نمی توانید به تنهایی ادامه دهید. البته اگر بر خدا نیز توکل می کردید برای ناکامیهای خود پشیمان می بودید، ولی ناامید نبودید. شما فراموش کرده اید که خداوند چه قبل از سقوط شما و چه بعد از آن شما را دوست دارد. ناامیدی علت واضحی است بر اینکه بر خود بسیار اعتماد داشتید و بر خداوند کم.

سعی نکنید گناهان و نقاط ضعف خود را توجیه کنید: «اگر می توانستم با آن مقابله می کردم، اگر به گذشته باز می گشتم، اگر می توانستم دوباره شروع کنم، نمی توانم بفهمم چرا من باید اینقدر مشکل داشته باشم، این

در نظر خدا، ارزش واقعی انسان به شخصیت تأثیر ناپذیر او در مقابل وسوسه‌ها و یا تعداد کمتر سقوط او، و یا حتی نبود گناهان بزرگ و محرز در زندگی نیست، بلکه ابتدا و مهمتر از همه ارزش او بسته به اعتماد کامل او به نجات دهنده مقتدر به محبتش و عزم راسخ او در مبارزه در مقابل ناکامی‌هایش است. تا هنگامی که آثار ناامیدی و افسردگی در دیدگاهتان نسبت به خود و دنیایتان وجود داشته باشد، هنوز به رحمت و بخشش خداوند اعتماد کامل ندارید، زیرا باید تفکر در رحمت او شما را با شادی و آرامش پر سازد.

هنگامی که آن پسر گمشده به خانه بازگشت، پدرش چیزی نمی‌خواست جز اینکه گذشته فراموش شود. او دستور داد که جشنی برگزار شود تا همه با او شادی کنند. «به سبب توبه یک گناهکار بیشتر از برای نود و نه عادل که احتیاج به توبه ندارند در آسمان خوشی رخ می‌نماید». عیسی مسیح از گناه متنفر است، اما با محبت و بخشش بسیار برای گناهکاران دل می‌سوزاند. اگر شما گناه کرده‌اید، خداوند نزد شما خواهد آمد تا محبتش را به شما نشان داده و رحمت نجات بخش خود را برای شما به ارمغان آورد؛ راز محبت خدا نسبت به انسان. همه چیز به خیریت آنهایی که خدا را دوست دارند است، حتی گناه. هر سقوط نشان و دعوتی است که خود را به نجات دهنده خود بسپارید.

شما به ضعف خود به خوبی آگاه هستید، و خود را بی‌دفاع در مقابل هجوم بی‌امان و وسوسه می‌بینید. به نظر می‌رسد که خودمحوری و خودخواهی شما همواره افزون‌تر شده. شما حتی از شکست خود در محبت به خوبی آگاه هستید. راهها را به سوی ناامیدی ببندید و به شادی بپردازید زیرا خدا آمده تا گناهکاران را نجات دهد نه عادلان را. اگر خود را به او تسلیم کنید شما را خواهد بخشید و به سوی نجات هدایت خواهد کرد. چگونه می‌توانید طلب بخشش کنید در حالی که شیطان را در زندگی‌تان

نمی‌بینید؟ چرا برای یافتن نجات نزد عیسی مسیح آمده‌اید در حالی که نیازی به نجات نمی‌بینید؟ با اعتماد به خود و یا اعتماد نابجا به خوبیهای خود هرگز نمی‌توانید به آرامش فکری دست یابید. این نوع آرامش فکری تصویری غلط می‌باشد، زیرا که نیاز به عیسی مسیح را در شما از بین می‌برد و بدون او خود را تنها و آسیب پذیر خواهید یافت. «من نیامده‌ام تا عادلان بلکه تا گناهکاران را به توبه دعوت کنم»، «من آمده‌ام تا گمشده را نجات بخشم»، «تندرستان احتیاج به طبیب ندارند بلکه مریضان».

به ناامیدی‌هایی که حاصل جدال گناه و پاکی است آگاه باشید. این نوع گناهان می‌توانند احساس خلأ و دل‌مردگی در شخص ایجاد کنند، که این خطر را به همراه دارد که برده‌ی گرایز خود شوید. گناهایی که ضعف شخصی علت آن است به مانند گناه بر ضد ایمان، امید، و محبت محرز نیستند. عادت به یک گناه بهره‌گیری از آزادی‌تان را محدود می‌کند، البته مسئولیت شما را نیز محدود خواهد کرد. اگر عادت به گناهی شما را در تسلط خود نگاه داشته باید آزادی خود را باز یابید، البته صبور باشید. اگر پی ببرید که فیض خدا برای شما کافی است نباید از ضعفهای خود دلسرد شوید. فیض خدا بر شما نخواهد آمد مگر اینکه خود را برای یافتن آن باز بگذارید. در زندگی یک مسیحی مسیری انحرافی برای اخلاق وجود دارد که باید با آن مقابله کرد، به این صورت: یکی اینکه به هنگام زمین خوردن بنشینید، و دیگر اینکه در کنار راه بنشینید با این فکر که به مقصد خود رسیده‌اید. نقاط ضعف شما باید شما را به شناخت ضعف‌هایتان هدایت کند، آنها به شما کمک خواهند کرد که دوباره همانند کودکی شوید و در حالی که به سوی مقصد ابدی خود پیش می‌روید دست‌هایتان را در دستهای خداوند قرار دهید.

«خداوند را همیشه پیش روی خود می‌دارم. چون که به دست راست من است جنبش نخواهم خورد. از این رو دلم شادی می‌کند و جلالم به وجد می‌آید؛ جسدم نیز در اطمینان ساکن خواهد شد» (مز ۱۵: ۸-۹).

راز غیرقابل درک عشای ربانی

عشای ربانی برای مسیحیان رازی فاش نشده از ایمان است. پس نباید آن را به مقیاسهای انسانی خود تنزل دهیم. عشای ربانی در بطن سرنوشت آسمانی ما جای گرفته، و برای مسیحیان منبع بی‌پایان و بی‌همتای نجات است زیرا بار دیگر راز نجات، مرگ و قیام مسیح را مهیا می‌سازد. به این طریق عیسی مسیح برکات خلقت تازه را بر جهان نازل می‌کند.

عشای ربانی در زندگی شما چه جایگاهی دارد؟ آیا یک کار کسل کننده است، یا یک وظیفه سنگین، و یا گریزی است از نگرانیهای این دنیا، یا یکی از اعمال گوناگون بناکننده، و یا یک تجربه زیباشناسی است؟ وقت شما به هنگام مراسم عشا چگونه سپری می‌شود؟ آیا شما کشیش را با نگاهی تحسین آمیز یک دوست می‌دانید و یا با نگاهی منتقدانه او را یک بیگانه می‌شمارید؟ آیا شما در مراسم کلیسایی چنان گوش فرا می‌دهید یا می‌خوانید که گویی در مراسم تئاتر هستید؟ شاید شما وقت خود را صرف تعریف کردن از لباس کشیش و یا سر و وضع او می‌کنید و یا شاید از این فرصت کمال استفاده را برده و به تمرکز فکر و یا به برخی از اشکال دعا می‌پردازید. شاید شما از موعظه لذت می‌برید و به هنگام عشا به تفکر درباره آن می‌پردازید.

ذهن انسان به راههای گوناگون می‌تواند قربانی مقدس عشای ربانی را به یک مراسم باشکوه (دنبوی) تنزل دهد و یا آن را تبدیل به نوعی وقف در میان وقفهای بسیار برای تهذیب نفس فرد بسازد. شما حتی پوسته این مفهوم را نشکافته‌اید، شما معنای واقعی عشای ربانی را رها کرده‌اید و آن

را مقدس نمی‌دانید، زیرا که تقدس دقیقاً ماهیت آن را رقم می‌زند. اکنون انسان در مراسم عشا شریک زندگی الهی است. یعنی فرزند خدا که به همراه بدن مسیح در این لحظه از تاریخ در واقعه مرکزی تاریخ بشر شرکت می‌کند. این واقعه آشتی انسان و دنیایش با پدر آسمانی است که از طریق قربانی میانجی گرایانه عیسی مسیح صورت گرفت. شما به واسطه عشای ربانی در ارتباطی مستقیم با راز مسیحیت قرار می‌گیرید، با تمام عمق و غنای آن.

نجات دنیا

انسان و دنیایی که در آن زندگی می‌کند توسط خدای محبت ساخته شده است، و تنها با بازگشت به سوی پدر او به تکامل غایی دست می‌یابد و این کار نیز با پاسخی از دل برخاسته به دعوت محبت خداوند امکان پذیر است. گناه اولیه و تمام گناهان شخصی ما جواب رد به این دعوت هستند. زندگی انسانی با نپذیرفتن خدا خودمحور شده و انسان خدای خلقت گردیده است. انسان با خدا ساختن خود نظام واقعیت را نابود می‌کند که نه تنها جنگ را به همراه داشته بلکه مرگ را نیز در بطن خود دارد. اگر انسان نسبت به خدای خلقت مرتکب گناه نمی‌شد، سپردن خود و دنیایی که در آن زیست می‌کند با آرامش و شادی توأم بود. به خاطر وجود گناه سپردن انسان به خدا با فداکاری و وارستگی همراه است، پس این سپردن خود قربانی‌ای است که به قیمت رنج و خودسوزی تمام می‌شود.

درست از همان ابتدا انسان، پشیمان و ترسان سعی می‌کرد عهدی را که شکسته بود با گذراندن قربانی در حضور خدا دوباره تجدید کند، اما این قربانیها کافی نبود. با سرپیچی آدم بشریت گرفتار گناه شد، و گناه یک انسان مرگ را برای تمام جهان به همراه آورد. از این رو قربانی

دیگری به نام عیسی مسیح آمد، او که عهد جدیدی بین انسان و پدر برقرار کرد. از آنجایی که عیسی مسیح خداوند است و زندگی و رنج تمام انسانها در زندگی و رنج او جمع شده بود قربانی کاملی برای پدر محسوب می شود. پدر قربانی پسرش را می پذیرد و با قیام پسر او بخشش خود را به انسانیت گناه آلود عرضه می کند. سپس زندگی قیام کرده مسیح از طریق کلیسا، یعنی بدن او تمام خانواده بشر را تحت تأثیر خود قرار می دهد. نجات، که همان فصح واقعی است اکنون به تحقق رسیده و ورود به سرزمین موعود (آسمان) تضمین شده است.

عیسی مسیح نخست زاده برادران و سر بدن اسرارآمیز یک بار و برای همه به عنوان شاه پیروز وارد جلال آسمانی شد. انسان به واسطه او با خدا زندگی می کند، حتی جسم نیز به شکلی اسرارآمیز تا به شراکت در زندگی الهی ترفیع یافته است. اکنون انسان و دنیایش به سوی رستخیز غایی در حرکت است. عیسی مسیح که از مردگان برخاسته وعده ای عینی از حیات جاویدان است، او در تمام خلقت در مسیر رو به رشد نجات قرار گرفته است.

عشای ربانی: قربانی مسیح

صرف وجود یک راه لزوماً به این معنی نیست که آن روزی برداشته خواهد شد. اگر به همراه اجتماعی مسیری از تاریخ را پشت سر می گذاریم نباید این امر را راه منتخب زندگی خود بدانیم. انسان از دنیایی که در آن زیست می کند مجزاست زیرا که او دارای آزادی شخصی است، و از این رو عیسی مسیح برای اینکه فرصتی را برای اتحاد آزادانه ما با قربانی نجات بخش خود فراهم آورد راهی برای آماده سازی این قربانی برای همه انسانها از هر سن و از هر ملیتی عرضه کرده است. از آنجایی که عیسی مسیح نمی توانست قربانی اش را به شکلی که در جلجتا رخ داد برای همه عرضه

کند. لذا در شام آخر شکلی جدید و نمادین از آن را بنیاد نهاد که ما آن را عشای ربانی می نامیم. در مراسم عشای ربانی کلیسا از طریق خدمت کشیشان خود قربانی صلیب را در هر مکان و هر زمان انجام می دهند، به نحوی که هر شخص بطور فردی و جمعی در هر دوره از تاریخ بشر این قربانی را با روحی از پرستش و تمجید به خدای پدر تقدیم می کند، که هر شخص و کل جماعت خود را با تقدیم خود و خانواده بشر با این قربانی متحد می کند. و در این بین با پذیرش بدن در عشای مقدس خواهان برکات نجات بخش عیسی مسیح هستند.

هدایا

در قربانی مقدس عشای ربانی نان و شراب توسط جماعت ایمانداران به عنوان نشانی بر بازگشت مخلوقات به خالق تقدیم می شود: گندم از مواد معدنی زمین و اشعه خورشید قوت زندگی خود را تأمین می کند، کشاورز دانه را می کارد و ... در این دانه های گندم و قطره های شراب خلقتی با تمام جوانب اسرارآمیزش وجود دارد که به انتظار رسیدن به زندگی است، به عبارتی تمام خانواده بشر در تلاشند تا خلقت را به تکامل برسانند. تمام کائنات، تمام خانواده بشر در این هستی در کنار یکدیگرند، هر یک برای تکامل خود به دیگری نیازمند است، تمام نظام خلقت، انسان و دنیایش، انسانی با تمام شادیهها و غمها، در قربانی عشای ربانی حضور دارند. شما با تقدیم نان و شراب و بطور کلی هر آنچه که نمادی بر آنها هستند به این موضوع پی خواهید برد که تمام نظام کائنات تمام زندگی و بطور خاص زندگی خود شما به خدا تعلق دارد. از این رو قربانی عشای ربانی تمام واقعیت عالم را دربر دارد.

دستی که به قصد دوستی دراز می شود بیانگر تقدیم شخصی فرد به

دیگری است. بوسه نشانه ای از تقدیم محبت آمیز است. هنگامی که شما در قربانی عشای ربانی شرکت می کنید، در واقع شما دستها، قلب و لبهای خانواده بشر هستید و با ایمان شخصی خود به کلام خدا تمام خلقت را به خداوند تقدیم می کنید؛ شما در مراسم عشای ربانی با برادرانتان و برای برادرانتان دعا می کنید و شاید هم به جای آنها: «ای خداوند، اینک رنجهای ما، گناهان ما، محبت، و زندگی ما». اگر شما به دنبال این هستید که از فیض زمان حال بیشترین بهره را ببرید دنیای مادی را با کارهای روزانه تان تعالی بخشید، هر جنبه از شخصیت خود را توسعه دهید، زندگی خود و اطرافیان خود را تبدیل به یک زندگی سرشار از محبت کنید. سهم خود را برای برقراری عدالت اجتماعی، آزادی شخصی و صلح جهانی ادا کنید، روح برادری را در روابط خود با دنیا برقرار سازید، وارسته شوید، بیشتر در خدمت دیگران باشید، و با دید بازتری به دنیای اطراف خود و دنیای درون خود بنگرید. پس باید به کاهن اعظم عیسی مسیح بیشتر تقدیم کنید. خداوند منتظر ماست تا قربانی محبت خود، که یکی برای همه و برای همیشه قربانی شد، را در جریان کلی تاریخ ادامه دهد. ما تنها می توانیم با متحد شدن در این مراسم قربانی او را تداوم بخشیم. شما باید بیاموزید تا هر لحظه از روزتان را هدیه ای عمیق از محبت بسازید.

تقدیس

دستهای شما آن قدر توانایی ندارد که هدیه تان به خدا را حمل کند. و قلبتان آن قدر پاک نیست که هدیه ای عاری از خودخواهی را به خدا تقدیم کند. شما به کشیشان کلیسا نیاز دارید تا از طرف شما با خدا و از طرف خدا با شما صحبت کنند، و در بطن جماعت کلیسا مسیح دیگری برای شما باشند. شما به کشیشان نیاز دارید تا کلام مقدس را برای هدایای شما و تمام خانواده بشر بر زبان آورند: «این بدن من است، این خون من است». شما به هنگام تقدیس نان و شراب را در دستهای عیسی مسیح قرار

می دهید تا او آنها را قربانی خود سازد. سرور ما عیسی - از طریق دهان کشیشان - عمیق ترین دگرگونیها را خلق می کند و به ذات نان و شراب داخل شده و در حقیقت آن را در راز نجات وارد می کند. در تقدیس تغییری غیرقابل درک رخ می دهد، چرا که ماده نه تنها انسانی شده بلکه الهی نیز می شود. ماده توسط مسیح قیام کرده و در جلال رستاخیز سهیم می شود. انسان و دنیایش توسط این تبدیل در نان و شراب پذیرفته می شوند تا تقدیم شده نجات یابند.

اصولاً اگر شما چیزی که برای آن ارزش قائل هستید را به برادران خود بدهید، این کار یک قربانی محسوب می شود. شما حتی با دادن مقداری از پول، وقت و چیزی از خودتان به یکی از برادرانتان قربانی بزرگتری و با بخشش تمام زندگی خود به ایشان در واقع قربانی اعلا را انجام می دهید. شما به عنوان یک مسیحی تعمید یافته قدرتی وصف ناپذیر بر قلب پدر آسمانی دارید، زیرا تعمید به شما قدرتی در حد یک کاهن می دهد، قدرتی که قدرت تقدیم قربانی بسیار محبوب پسرش عیسی مسیح است.

مشارکت

شما که قربانی عیسی مسیح را به پدر تقدیم کرده اید، با پذیرفتن نجات دهنده خود از سوی او دعوت شده اید تا در نجات خود شریک شوید. سپاس باد بر خداوند به سبب آیین مقدس عشای ربانی و مرگ و قیام مسیح که تنها یک واقعه تاریخی در گذشته های دور نبوده است. عیسی مسیح یک شخص با ملیت و نژادی خاص و یا از طبقه خاصی از اجتماع و یا متعلق به یک دوره تاریخی نبوده است. عیسی مسیح و قربانی اش توسط عشای ربانی و شام فصیح متعلق به این زمان نیز می باشد.

عشق همیشه به دنبال یک اتحاد کامل و یک هویت کامل است. عیسی مسیح این راه را انتخاب کرده که خود و قربانی نجات بخش خود را به

شکل نان در این جهان مهیا کند تا شما بتوانید از محبتش قوت بگیرید و به شکل او درآیید. هنگامی که شما در مراسم عشای ربانی با مسیح ملاقات می کنید در واقع راز نجات بخش را در زندگی خود می پذیرید و خود را از بندهای گناه آزاد خواهید کرد، شما تبدیل به پسر خدا می شوید یعنی شریک زندگی مسیح. به هر حال شام فصیح صرفاً یک موضوع شخصی نمی باشد، بلکه راهی است که از آن برکات قربانی نجات بخش مسیح بر همسایگان شما، بر پیشه تان و بر روابطتان با دیگران جاری می شود.

شما بازیگری بی همت و منحصر به فرد در نمایشنامه تاریخ بشر هستید، و عیسی مسیح به شما نیاز دارد تا کار نجات بخش خود را در این محل خاص و در این لحظه خاص از تاریخ به انجام برساند. اگر به هنگامی که شام فصیح را می پذیرید، آگاهانه در بافت کلی جایگاه اجتماعی خود حاضر باشید در واقع شما توسط او میانجی دیگری می شوید، او که دنیا را به حرکت تاریخ نجات پیوند زده است. و شما برای بدن انسانیت منبعی از زندگی ابدی و نیز منبع قوتی جدید برای زندگی بدن اسرارآمیز مسیح خواهید شد. اگر آگاهانه و مشتاقانه از تعالی بخشیدن به شخصیت خود سر باز زنید، اگر بنا بر عادت در حرفه و کسب خود وجدان اخلاقی را رعایت نمی کنید، اگر از کار کردن ابا دارید و با کار دیگران معیشت خود را فراهم می کنید، اگر از روی خودخواهی از تلاش برای عدالت اجتماعی و صلح جهانی سر باز می زنید، اگر از محبت کردن طفره می روید، اگر نمی پذیرید که با برادرانتان کاری انجام دهید، پس شما در شام فصیح به شکلی صحیح با مسیح متحد نشده اید. زیرا به هنگامی که شام فصیح را می پذیرید نه تنها با بدن جسمانی عیسی مسیح بلکه با بدن اسرارآمیز نیز ملاقات می کنید، در این شام شما با تمام هیكل مسیح روبه رو می شوید، به عبارتی سر و اعضای آن. یعنی با تمام انسانهایی که برادران شما هستند، چه آنهایی که در آسمان به سر می برند و چه آنهایی که روی زمین هستند، و با کل کائنات.

عیسی مسیح کار نجات را به اتمام رسانیده است، اما اگر از اتحاد زندگیتان با هدیه کامل عیسی مسیح سرباز زنید و عیسی مسیح را در تمام جوانب زندگی خود نپذیرید با این کار خود مانعی در راه تحقق کامل نجات ایجاد خواهید کرد. عشای ربانی عملی رازگونه است که در آن تمام خلقت در عیسی مسیح تبدیل می شوند. کلیسا به واسطه آن تمام هستی و کل خانواده انسان را تعالی می بخشد و با این کار حرکت صعودی تاریخ بشر به سوی خدا و مسیح کامل می شود. «تنها یک وظیفه بر شما باقی است و آن اینکه زندگیتان را در این قربانی سهیم کنید، و اعمال خود و برادرانتان را در این دنیا اعمالی بسازید که عمل نجات انسان خدا باشد». هنگامی که همه چیز کامل شد، هنگامی که انسان با یاری خداوند خلقت را به سوی تکامل رهنمون ساخت، وقتی که مسیح «کل در کل» باشد و بدن اسرارآمیز به بلوغ کامل دست یابد، هنگامی که برکات نجات همه را شامل شود و مسیح همه را در یک گروه جمع کند، آنگاه کلیسا جشن شام فصیح را متوقف خواهد ساخت و دیگر به یاد آوردن مرگ و قیام خداوند عیسی به شکلی رازگونه متوقف خواهد شد زیرا او نقاب رازگونه خود را کنار زده و خواهد آمد، و مسیح کامل یعنی سر به همراه اعضا با دستان سوراخ شده اما تابناک نجات دهنده به پدر تقدیم خواهد شد، و آیین پرستش کلیسا از سوی قلبهای نجات یافته انسانها بر خواهد خاست و تمام خلقت و انسان و دنیا به تکامل خواهند رسید.

محبت از خداست

محبت واقعی به همه، انسان را در مسیری قرار می دهد که به خداوند منتهی می شود، زیرا همانطور که یوحنا قدیس به ما می گوید:

«محبت از خداست». حتی اگر چه محبتی که در قدرت طبیعی انسان می‌گنجد دری به سوی الوهیت است اما اگر او به دنبال تکامل در الوهیت است باز هم این امر تسلیم واقعی به محبت عیسی مسیح را می‌طلبد. شخص مسیحی دارای قدرتی خارق‌العاده است، زیرا زندگی در فیض او را قادر ساخته که خدا و برادرانش را دوست بدارد همانطوری که خدا او و فرزندان او را دوست دارد.

غیرممکن است که انسان ذاتاً از گرسنگی رنج ببرد و به امید غذا نباشد، یا تشنه باشد بدون اینکه در آرزوی نوشیدن باشد، یا سؤالی در ذهن داشته باشد و به دنبال پاسخ آن نباشد، یا در تمنای عشق باشد بدون اینکه به محبت چشم داشته باشد. کنکاش انسان برای تکامل یک جستجوی پایان‌ناپذیر است. پایه و اساس میل شما به محبت کردن و محبت شدن همان ناکامل بودن شماست و تنها از طریق محبت است که بر این ناکامل بودن غلبه خواهد کرد. به هر حال این تلاش بی‌وقفه برای اتحادی که تأثیرگذار از محبت است، تا به هنگامی که خدا نیاز شما را پر نکرده باشد. شما را به شدت در عدم رضایت باقی نگاه خواهد داشت. اگر بخواهیم ذات محبت را درک کنیم باید بگوییم که محبت یک جستجو است، جستجو به دنبال خدا. محبت قدرت دارد که ما را از پوسته خودمان بیرون بیاورد و به خدا نزدیک سازد. چرا که محبت انسان با دو مورد اساسی روبه‌رو می‌شود: خود و دیگر (البته دیگر در درجه دوم قرار دارد). برای ما انسانها ممکن نیست که زندگیمان را بر محور محبت بنا کنیم، زیرا خدایی که ما را دوست دارد از ازل ما را محبت نمود و محبت، محبت را به همراه دارد. شما محبوب خدای محبت هستید و زندگی شما باید پاسخی به محبت باشد.

قلب مکاشفه انجام شده در عیسی مسیح به این موضوع اشاره می‌کند که خدا محبت است و تاریخ نجات تاریخی از محبت است که در دنیا جریان دارد و نقطه اوج این جریان همان ثمره رنج محبت است. محبت واقعی

همیشه و در همه حال نشانه حضور خداست، زیرا خداوند در محبت ساکن است، همانطور که خورشید در پرتوهای نور ساکن است. «... زیرا که محبت از خداست و هر که محبت می‌نماید از خدا مولود شده است و خدا را می‌شناسد. و کسی که محبت نمی‌نماید خدا را نمی‌شناسد زیرا خدا محبت است... و هر که در محبت ساکن است در خدا ساکن است و خدا در وی» (۱-یو:۴-۷، ۸-۱۶). شما می‌توانید حضور خداوند را با ابراز محبت او به طرق گوناگون احساس کنید. شما می‌توانید توسط خود فراموشی و هدیه خود به دیگران خداوند را به این جهان بیاورید. همچنین می‌توانید به دیگران کمک کنید تا برادرانشان را دوست بدارند و بدین طریق آنها را به سوی خداوند هدایت کنید. شما با هرگونه ابراز محبت خود، شهادتی بر محبت می‌دهید و به آرامی و در سکوت اما در کمال زیبایی بازگشت خداوند عیسی مسیح را اعلام می‌کنید. خدمت شما در این جهان این است که محبت را در لباس انسان آشکار کنید.

همچنان که در محبت رشد می‌کنیم به خدا نزدیکتر می‌شویم و از این رو باید هر محبت تازه‌ای فرصتی شود برای هرچه عمیق‌تر کردن اتحاد ما با پسر خدا، به عنوان مثال انگیزانیدن محبت در نوجوان، یافتن معنای خودسپاری، دوستی، نامزدی، ازدواج، پدری و مادری، تلاش برای ساختن دنیایی بهتر. حقیقتاً زندگی ما انسانها سرشار از فرصت برای بخشیدن است: در خانه، در محل کار، و حتی به هنگام بازی. خدایی که محبت است دائماً این را برای ما فراهم می‌کند که تنها با محبت و برای محبت زندگی کنیم. محبت از سوی خداوند است و مطمئناً به سوی او بخواهد گشت اما اگر به این گمان هستید که به مقصد خود رسیده‌اید، و یا در نیمه راه باز ایستید، اگر با خودخواهی از مسیر محبت منحرف شوید پس در سفرتان به سوی خدا شاهد توقفهای ناگهانی خواهید بود، زیرا شما از آنچه که تنها راهی به سوی خدای واحد حقیقی است، خدایی ساخته‌اید. و این

چیزی نیست جز بت پرستی محض، خدایان خودساخته شما خدای واحد حقیقی را از نظر پنهان می کنند و اگر مسیر منتهی به خدا را از نو آغاز نکنید، خود را محکوم به نارضایتی خواهید کرد که موجب فرسایش روح شما می شود و بدتر از همه این است که تکامل نهایی خود را غیرممکن خواهید ساخت.

محبت، همیشه اتحادی کامل با محبوب خود را طالب است. با کمال تأسف انسان به این موضوع به خوبی واقف است که در این زندگی نمی تواند به چنین اتحادی دست یابد. اگر شما به هدف محبت نائل می شوید باید خدا را در زندگیتان بپذیرید و در عوض او شما را با محبوبان شما متحد خواهد ساخت. آیا شما به محبتی محدود راضی خواهید شد؟ به عنوان مثال آیا خواهید گفت: «من تو را از فلان روز تا فلان روز دوست دارم، من تو را دوست دارم اما قربانیهای مخصوص به خود را خواهم گذرانید»؟ محبت واقعی مستلزم الوهیت خداوندی است و تنها خدا می تواند این نیاز را برآورده کند. اگر معشوقه شما به شما جواب مثبت می دهد، این امر به این معنی است که در عشق خود هیچ خصوصیت و یا شرطی را نمی خواهد اما اگر جواب منفی باشد، پس عشق او جوابگوی نیازهای عاشقانه نخواهد بود. قلب شما آنقدر کوچک است که نمی تواند خدای لایتناهی را در خود جای دهد، حتی آنقدر کوچک است که نمی تواند با محبت خداوند تمام برادرانتان را در خود جای دهد، اما با تمام این اوصاف این درست همان محبتی است که خدا از شما انتظار دارد. برادران شما نه تنها از شما انتظار محبت دارند، بلکه در شما به دنبال عشقی الهی هستند.

عشق شما باید نه تنها طبیعی بلکه در ذات الهی باشد. اگر می خواهید که محبتتان از خودپرستی رها شود باید نیازی مدام به محبت نجات بخش و پاک در خود احساس کنید. اگر می خواهید که محبتتان الهی شود باید در

نیاز خود به محبت مسیح پایدار باشید. در حقیقت خاصیت الهیاتی محبت خداوند به بشر تنها قدرت اسرارآمیز دوست داشتن به مانند خداوند و دوست داشتن با قلب مسیح است که توسط فیض منتقل می شود. چنین محبتی می تواند خداوند، پدرتان، و تمام انسانها و برادرانتان را در آغوش بکشد. اگر می خواهید که کاملتر دوست بدارید بگذارید خدای محبت کاملتر در زندگی شما قدم بگذارد، بگذارید این خدای محبت در وجود شما طنین انداز شود. بگذارید محبت خدا نسبت به فرزنداناش در محبت شما نسبت به برادرانتان (فرزنداناش) آشکار شود. اگر شخصی را با محبتی طبیعی دوست بدارید، او را با خود متحد خواهید ساخت اما اگر با روحی از محبت خدایی دوست بدارید او را با مسیح متحد خواهید ساخت. اگر در مسیح و با مسیح دوست بدارید، در واقع به تکامل بدن اسرارآمیز کمک خواهید کرد و همچنین با این کار به هنگام اعلام حقیقت به گسترش ملکوت پدر کمک خواهید کرد. و این موضوع به معنای «انجام آنچه که محبت آمیز باشد نیست»، بلکه از «محبت بودن» است. آگوستین قدیس در عبارتی عالی این موضوع را چنین بیان می کند: «محبت کنید و هر آنچه را که می خواهید انجام دهید».

* * *